

هفته نامه

# جاده ارشد

یادنامه ای یادرفشانگان

سال هشتم • شماره ۱۹۳ • دوشنبه ۲۸ حمل ۱۴۰۲ • ۱۷ اپریل ۲۰۲۳



## صفحه ۱۷

ترور فرهنگه؛  
طالبان مانع برگزاری جشن «گل بلام» شدند

## صفحه ۱۱

حاکمان جدید افغانستان؛  
طالبان زمین های روستانشینان را از آن ها می گیرند

## صفحه ۱۴

بازخوانی تحلیله احیای هویت؛  
روی کرد راهبردی به نسل کشی هزاره ها

## صفحه ۹

بازماندهی فاجعهی سیوک دایکندی؛  
طالبان جسد آن ها را با چاقو تکه تکه کردند!

## صفحه ۱۰

سه ماه سیاه؛  
چشم دیدهایه از زندگی در قلمرو طالبان

## صفحه ۲

پارادیمای سیاست شرعی

# جنگ خاور میانه

گزارشی از نسل کشی،  
غصب زمین و کوچ اجباری هزاره های دایکندی  
توسط رژیم تروریستی طالبان

## سرمقاله

روح الله کاظمی، دکترای فلسفه‌ی اسلامی

پارانویای  
سیاستِ شرعی

اگر «سیاست شرعی» یا «اسلام سیاسی» را یک پارادایم تلقی کنیم، «جهان اسلام» را می‌توانیم جغرافیای مختصّ این پارادایم بنامیم. آن‌چه موجب می‌شود از سیاست شرعی به‌منزله‌ی یک پارادایم عام سخن بگوییم، قدامت، وسعت و سلطه‌ی آن بر کلیت فرهنگ اسلامی و اندیشه‌ی تاریخی-سیاسی است، امری که هم صورت و هم محتوای سیاست و قدرت را در جهان اسلام تحت تأثیر قرار داده است. این پارادایم نه هرگز زوال یافته و نه مطلقاً تحقق یافته و همه‌ی ظهور سیلان داشته است؛ یعنی گاهی اشتداد یافته و گاهی رقیق و نازک گردیده است. مسأله‌ی زوال و ظهور آن، از یک جهت به چیزی برمی‌گردد که معاصران از آن به دین حدقلی (روشنفکران دینی و منتقدان سنت) و دین حداکثری (راست‌گیشی اسلامی، سلفیون و...) یا قبض و بسط سخن می‌گویند؛ اما از حیث بنیادی‌تر به نسبی ریشه دارد که این پارادایم با آن‌ها خواه ناخواه درمی‌غلند. قبض و بسط شریعت در عرصه‌ی انضمامی و با پشتوانه‌ی حکومتی، اصالتاً مربوط به نسبت‌هایی است که با دیگر عناصر اطراف برقرار می‌نماید. قبض و بسط یا شدت و ضعف پارادایم سیاست شرعی نیز معلول تلاقی و نسب با سایر عناصری است که تحت شرایط تاریخی از آن قرب و بُعد یا ورود و خروج می‌یابند. ولی به‌هرروی، پارادایم مذکور در گیرودار این ظهور و زوال- به‌خصوص در دوران معاصر و وضعیت نو- یک صورت تاریخی معین را نصیب شده است: پارانویا، امری که می‌توان از زاویه‌ی دیگر آن را انحطاط این پارادایم نامید. حال پرسش این است که پارانویا/ انحطاط این پارادایم از کجا نشأت می‌گیرد؟

در وهله‌ی اول، لازم است یادآور شویم که رژیم تروریستی، نژادی و سلفی طالبان- رژیمی که به‌شدت در ورطه‌ی توهمات و تصوّرات پارانوئیدی غرق است- تجسّد تام انحطاط پارانویای این پارادایم را نشان می‌دهد که به‌عنوان مصداق معین در چشم‌انداز این اشارات کوتاه حضور خواهد داشت. از سویی، ظهور همین رژیم هژمونیک، نژادباور و سلفی باعث شد از انحطاط عینی این پارادایم و ریشه‌های درونی آن سخن بگوییم. پارادایم مذکور هم در واقع قسمی متابولیسم درونی و سوخت و ساز ماهوی را پشت سر نهاده و هم نوعی تعاملات و برخوردهای بیرونی را، که در مجموع اینک، به انحطاط نشسته است. انحطاط پارادایم سیاسی شرعی، در سه موقعیت، و به عبارت دقیق‌تر، در پی سه نسبت شکل گرفته است:

پارادایم سیاست شرعی و ناسیونالیسم

پارادایم سیاست شرعی و مدرنیته

پارادایم سیاست شرعی و واقعیت

الف) شاید پیوند سیاست شرعی/ اسلام سیاسی و ناسیونالیسم، در قرون نخستین اسلامی چندان به چشم نیاید، اما با فروپاشی خلافت عباسی و برپاشدن خلافت‌ها و امامت‌های کوچک، در جای جای سرزمین اسلامی، پیوند مزبور خود را افشا نمود. این امر نشان می‌داد که اسلام، فتوحات اسلامی و شریعت اسلامی، نه تنها با نژاد خاص (عرب)- دست‌کم از حیث تاریخی- رابطه‌ی لاینفک داشته و با نیروی غارت‌جویانه، ولع تصاحب‌گرانه و برپایی اعتلای یک نژاد پیش تاخته؛ بلکه در حوزه‌ی محدودتر درون قلعه‌ی «خاندان‌ها» نیز محصور بوده است. مگر جدال‌ها و منازعات خونین بنی‌ها (بنی‌امیه، بنی‌عباس و...) و آل‌ها (آل علی، آل زبیر، آل بویه و...) بر سر حکومت و ثروت، نشانه‌های بزرگ پیوند تاریخی دین‌شریعت و مذهب با خاندان‌ها در فرهنگ اسلامی نیست؟ اما این نسبت، پیشاپیش از یک پیوند بنیادین: از پیوند دین، سیاست و مذهب با «شخص» رهسپار پیکر عمومی فرهنگ شده و در شریان آداب اجتماعی جریان یافته است. دقت کنیم که «شخص‌وارگی» یک از مهم‌ترین رازهای فهم سنت و سیاست در فرهنگ اسلامی است- اگر مجالی فراهم شد درباب «شخص‌وارگی در فرهنگ اسلامی» خواهم نگاشت. مقصودم از «شخص‌وارگی» این معناست که اخلاق، سیاست، معنویت، منطقی و عقلانیت بیش از آن که دایرمدار منطقی و عقلانیت آزاد باشد، دایرمدار شخص و مرجعیت شخص‌هاست. از قضا، «شخص‌وارگی» یکی از عوامل انحطاط تفکر به‌معنای عام است. از این بگذریم. لیکن در دوران معاصر و هم‌هنگام با ظهور جنبش‌های اسلامی شریعت، مذهب و دین پیوند آشکار با نژاد پیدا کرده است، تا آن‌جا که کسی نمی‌تواند به لحاظ عینی و انضمامی میان یک جنبش اسلامی با نژاد معین تمایز بگذارد. از باب نمونه، میان رژیم طالبان در افغانستان یا تحریک طالبان پاکستانی و نژاد پشتون، وحدت و یگانگی تامّ عینی وجود دارد؛ همان‌گونه که

## جناب‌خان‌نشین

گزارشی از نسل‌کشی،  
غصب زمین و کوچ اجباری هزاره‌های دایکندی  
توسط رژیم تروریستی طالبان

رحیمی

## اشاره:

لازم است پیرامون رخدادهای ذیل و مناسبات تاریخی آن از منظر تأمل، نگاه و حساسیت تاریخی، به نکاتی عمیقاً توجه و پروا داشته باشیم:

اولاً گزارشات ذیل، آن‌گونه که خواهید دید، مستقیماً از زبان خود قربانیان، شاهدان عینی و منابع محلی تهیه شده‌اند؛ لذا ما با پیکر برهنه و خونین فاجعه بی‌واسطه روبه‌روایم. ثانیاً هیچ‌کدام از جنایات، تضییع حقوق و ویرانی‌ها علیه مردم بی‌دفاع هزاره از سوی رژیم طالبان، در هیچ محکمه‌ای بر مبنای قوانین مدنی و شرعی و با اعتنا به اسناد، مدارک و شواهد، مورد بررسی و فیصله‌ی عدلی و قضایی قرار نگرفته‌اند، دقیقاً مانند تقدیر قتل‌عام‌ها و انتحارهای شهر کابل در دوره‌ی نظام جمهوری، عملاً و علناً کتمان و فراموش شده‌اند و می‌شوند. ثالثاً نفس حوادث و جنایات در ظاهر بسیار به شکل خودسرانه، لجام‌گسیخته و شدیداً کین‌توزانه اتفاق می‌افتند؛ اما زنجیره‌ی خشونت‌ها آشکارا از یک اقدام سیستماتیک، اراده‌ی آگاه و قصد عمدی ورای آن در هسته‌ی قدرت طالبان حکایت می‌کنند. زیرا تکرار جنایات، حمایت افراد و نهادهای حکومتی و امنیتی از جنیان، عدم پیگیری قانونی و حقوقی حوادث یا به‌شکل مژورانه‌ای تلاش برای مصالحه و به‌فراموشی سپردن و منحل کردن آن‌ها به بهانه‌های دروغین و تهدیدآمیز، وجود یک اراده‌ی سیستماتیک در هسته‌ی مرکزی رژیم تروریستی طالبان را قاطعانه اثبات می‌کند. اما اگر از مناسبات تاریخی جنایت بپرسیم، باید گفت:

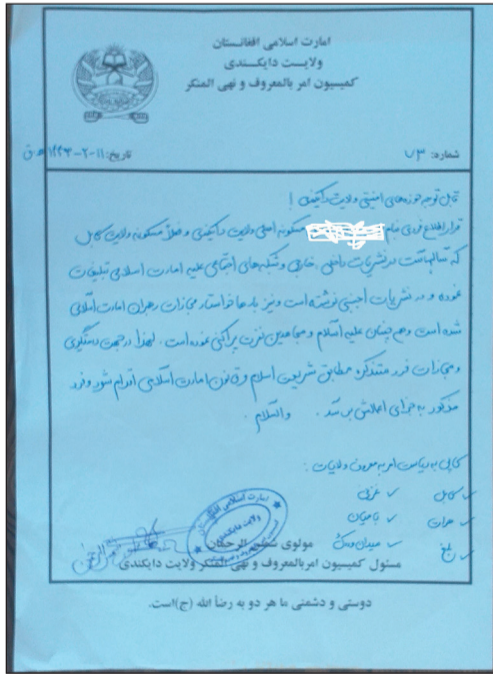
نخست، این جنایت و ویرانی‌ها، عیناً در امتداد جنایاتی عبدالرحمانی، با همان دلایل، به همان شکل و شمایل و در همان آفق رخ می‌دهند. لذا آن‌ها جنایت محض نیستند؛ بلکه با قاطعیت باید گفت سیاست جنایت‌کارانه است؛ سلسله‌ای از اتفاقات نیستند، حلقه‌های یک تصمیم‌اند.

دوم، این جنایات، ذیل مقولات اعظم نسل‌کشی، غصب زمین و کوچ اجباری قرار می‌گیرند. غایت همه‌ی آن‌ها حذف تاریخی، فرهنگی، مذهبی، زبان، سیاسی و فیزیکی/جغرافیایی است. سوم و به همین دلیل، یک حسّ و تفکر نژادباورانه‌ای در بنیاد آن قرار دارد که با جنایت پرورش یافته و با نسل‌کشی، غصب زمین و کوچ اجباری به بلوغ رسیده است.

چهارم، همه‌ی این جنایات در غیاب قانون و فقدان مطلق عدالت اجتماعی رخ می‌دهند و هیچ بده‌بستان طرفینی میان مردم و حکومت وجود ندارد؛ در یک‌سو قدرت و فشار و تهدید است، در سوی دیگر، انقیاد و اطاعت مطلق. رژیم تروریستی طالبان نه تنها هیچ قانون اساسی ندارند و قادر به تدوین آن نیستند، بلکه هیچ قانون مدنی و جزایی مشخص و معینی هم ندارند. ازاین‌رو، این اراده‌ی خودسرانه‌ی نظامیان، قمندان امنیتی، والیان و افراد استخباراتی است که به‌طرز لجام‌گسیخته و یک‌جانبه بر مردم حکم می‌رانند.

پنجم، بزرگ‌ترین مخاطره‌ی که جان، مال، ناموس، اراضی و املاک، آزادی، حقوق و آینده‌ی مردم افغانستان را تهدید می‌کند و آن‌ها را در بطن فاجعه خرد و خمیر خواهند کرد، «مشروعیت» و رسمیت بین‌المللی رژیم تروریستی طالبان است. مشروعیت طالبان، بزرگ‌ترین خطای جامعه‌ی جهانی خواهد بود. اگر توافق دوحه و اسقاط نظام جمهوری از سوی جامعه‌ی جهانی به‌خصوص آمریکا خیانته بوده است، مشروعیت طالبان جنایت آشکار خواهد بود.

وایسین کلام این‌که، این جنایات و ویرانی‌ها در مقیاس بزرگ و کوچک و با تمامی مناسباتی که توضیح داده شد، به‌مثابه‌ی یک سیاست، ادامه خواهند یافت. پرسش فراروی قربانیان این نیست که گذشته را نجات دهند، پرسش نجات آینده است.



## ۱. در حسرت یک قتل‌عام!

بسیاری از ولایات بدون هیچ‌گونه دفاع و جنگی، از نیروهای دفاعی تخلیه و به دست رژیم تروریستی طالبان افتاده بود. لذا بامیان، دایکندی و یکی دو ولایت دیگر، اصیل‌ترین و آخرین جغرافیاهای جمهوریت بودند که به دست طالبان در تابستان ۱۴۰۰، باشدگان ولایت دایکندی، نیروهای امنیتی این ولایت را وادار کردند تا برای پیش‌گیری از قتل‌عام، تجاوز و ویران‌گری به‌خصوص کشتار غیرنظامیان، از جنگ در برابر این گروه خودداری کنند. سرانجام، نیروهای امنیتی-دفاعی با به‌جاگذاشتن همه‌ی ابزارها و تجهیزات نظامی، در ۲۵ اسد ۱۴۰۰، شهر نیلی مرکز دایکندی را ترک کردند و به دنبال آن، جنگ‌جویان گروه طالبان، بدون درگیری وارد شهر شده و کنترل همه پادگان‌ها و مراکز نظامی و اداری را به دست گرفتند.

گروه تروریستی طالبان در اولین اقدام پس از سلطه بر افغانستان، در ۲۴ اسد ۱۴۰۰، عفو عمومی اعلام کردند. در اعلامیه‌ی عفو عمومی، آمده بود: «تمام کارمندان دولت سابق، می‌توانند بر سر کار خود برگردند». در پی اعلام عفو عمومی طالبان، عده‌ای از سربازان و کارمندان پایین‌رتبه‌ی حکومت پیشین که تا لحظه‌ی ورود طالبان، برای پیش‌گیری از شرارت و خودسری و افتادن مهمات نظامی و اداری به دست افراد شرور، محل کار خود را ترک نکرده بودند، به محل کار خود برگردند. طالبان اما به رغم پای‌بندی به مفاد عفو عمومی، سربازان دولت پیشین را در دادگاه‌های صحرایی، در فقدان قانون و روند حقوقی-قانونی، به بهانه‌ی گم‌شدن سلاح‌ها و تجهیزات نظامی، به‌شدت زیر فشار و شکنجه قرار دادند. آن‌ها حتی یکی از طالبان هزاره‌تبار را با همه نیروهای زیر‌امرش، دست‌گیر و برای چند ماه زندانی کردند، تا به او بفهماند که طالبان اصلی فقط می‌توانند پشتون‌تبار باشند.

باشندگان دایکندی، به‌زودی دریافتند که عفو عمومی، در حقیقت شعار فریبنده‌ای برای به‌دام‌انداختن نیروهای نظامی رژیم پیشین است. در همان روزها، منابع محلی گزارش داده بودند که فرمانده نظامی و والی نام‌نهاد طالبان برای دایکندی، از این‌که هنگام ورود به دایکندی هیچ دلیل موجهی برای قتل‌عام مردم نداشتند، بسیار عصبانی بودند.

بر اساس گزارش منابع مردمی، آن‌ها آشکارا به مردم گفته بودند: «ما انتظار داشتیم که مردم دایکندی در مقابل ما مقاومت می‌کنند؛ اما شما بدون درگیری تسلیم شدید. اگر جنگ می‌کردید، شما را قتل‌عام می‌کردیم؛ اما متأسفانه چنین نشد. حالا نمی‌دانیم، چه بهانه‌ای برای کشتار شما پیدا کنیم!».

آن‌ها، هم‌چنان گفته بودند که سال‌ها برای قتل‌عام هزاره‌ها انتظار کشیده‌اند و در دایکندی نیز برای جنگ با هزاره‌ها آمده‌اند: «ما برای جنگ با هزاره‌ها این‌جا آمدیم. جایی که جنگ نباشد، برای ما خوش نمی‌گذرد، حالا ببینیم که چه زمانی به آرزوی خود می‌رسیم»، واقعیتی که شمیم و طبیعت پشتون‌ها را طبق پژوهش ... تداعی می‌کند: پشتون‌ها با چنگال‌ها و دندان‌های خونین به دنیا می‌آیند.

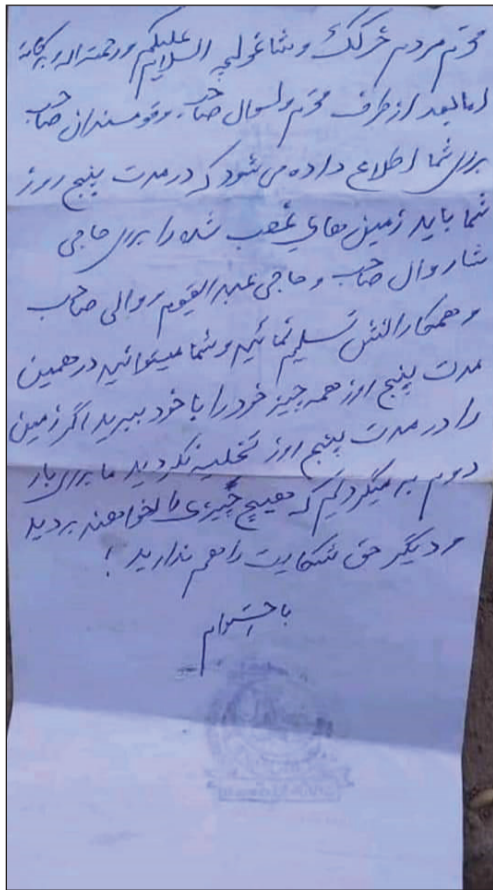
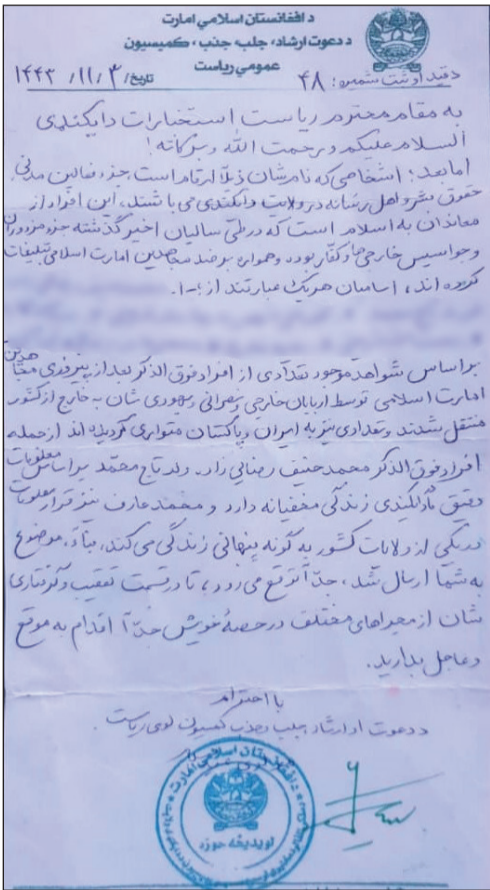
در سوی دیگر، نیروهای طالبان در دایکندی، تابع هیچ قانون مشخص و مدوّتی نبودند، از رهبری واحد پیروی نمی‌کردند؛ هر دسته‌ی نظامی طالبان، به یکی از سران این گروه قومی وفادار بودند و سران طالبان نیز در چگونگی برخورد با مردم، اختلاف نظر داشتند. سلطه‌ی غیرقابل پیش‌بینی و بدون جنگ طالبان بر افغانستان، آن‌ها را غافل‌گیر کرده بود. آن‌ها در حالتی حکومت را به دست گرفتند که حقوق انسانی شهروندان افغانستان را به رسمیت نمی‌شناختند و برخورد خشونت‌آمیز با شهروندان غیرپشتون را حق مسلم خود می‌دانستند.

افزون بر این‌ها، از نظر طالبان، همه‌ی شهروندان غیرپشتون، به دلیل حمایت از رژیم جمهوری، مزدور بیگانگان به شمار می‌آمدند؛ توهمی که هزاره‌ها را در آسیب‌پذیری حتمی قرار می‌داد. در طول دو دهه جنگ

ادامه سرمقاله

روح الله کاظمی، دکترای فلسفه اسلامی

# گزارشی از نسل‌کشی، غصب زمین و کوچ اجباری هزاره‌های دایکندی توسط رژیم تروریستی طالبان



**در دوران معاصر و هم‌هنگام با ظهور جنبش‌های اسلامی شریعت، مذهب و دین پیوند آشکار با نژاد پیدا کرده است، تا آن‌جا که کسی نمی‌تواند به لحاظ عینی و انضمامی میان یک جنبش اسلامی با نژاد معین تمایز بگذارد. از باب نمونه، میان رژیم طالبان یا افغانستان یا تحریک طالبان پاکستانی و نژاد پشتون، وحدت و یگانگی تام عینی وجود دارد؛ همان‌گونه که در سایر جهان اسلام نیز چنین است.**

در سایر جهان اسلام نیز چنین است. به‌هر روی، پیوند مذهب، شریعت و اسلام سیاسی با نژاد، مهم‌ترین عامل انحطاط پارادایم سیاست شرعی به‌شمار می‌آید. (ب) از حیث دیگر، پارادایم مذکور نه فقط در تقابل و تلاقی با مدرنیته بلکه در مواجهه با مطلق وضعیت نو، دچار نوعی کزدیسیگی و تشتت درونی گردیده که می‌توان آن را قسمی پارونیا دانست، حالتی که نشانه‌ی بزرگی بر انحطاط درونی آن نیز هست. این روان‌پریشی‌ای است که دامن یک ایدئولوژی را گرفته است. پارونویا سیاست شرعی از اواخر نیمه‌ی دوم قرن بیستم (۱۹۷۰) بیدار می‌شود؛ دقیقاً هنگامی که جنبش‌های اسلامی سر بر می‌آورند. حال، پیش‌روترین این جنبش‌ها، مانند جنبشی که سید جمال‌الدین افغانی و پیروان سید به راه می‌اندازند، و نظامی‌ترین این جنبش‌ها در قرن معاصر، ذاتاً و ماهیتاً جنبش‌های سلفی‌اند. این بدان معناست که این جنبش‌ها بیش از آن‌که پاسخ متاملانه به وضعیت جدید باشند، واکنش‌اند، چه در هیئت تئوری ارائه شده باشند یا در هیئت سپاهی‌گری و نظامی، و بیش از آن‌که التفات به اصل پرابلماتیک داشته باشند و پرسش بنیادین را یافته باشند، تلافای سراسیمه‌ی قومی و ملی‌اند. به‌طور کلی، جلوه‌های بلامنازع و خیره‌کننده‌ی مدرنیته در همه‌ی حوزه‌ها، به انضمام استعمار و استثمار فرهنگی، سیاسی و اقتصادی دوران استعمار در مقام سوبه‌ی ظلمانی مدرنیته، همه‌ی کوشش‌ها را پیشاپیش در یک موقعیت مادون، ضعیف و سترون تعریف می‌نمود. به‌طور خلاصه، همه‌ی ظهورات این نسبت، موجب شد پارادایم سیاست شرعی در بُعد بین‌المللی مستأصل و منقاد و در بُعد داخلی خشم‌گین و سرکوب‌گر ظاهر شود و مجال را برای تفکر و عقلانیت تنگ و تنگ‌تر گرداند.

(ج) سومین بُعد انحطاط پارادایم سیاست شرعی، گسست آن از واقعیت یا نپذیرفتن آن است. همیشه پاره‌ی اکثری واقعیت به پای این پارادایم قربانی شده است؛ دقیقاً همان‌طور که هژمونی نژادی-مذهبی طالبان، اکثریت قاطع جامعه را حذف و ناتوان می‌سازد، یا هرچایی دیگری که این ایدئولوژی/پارادایم نمی‌خواهد به آزادی جامعه تن بسپارد، وانگهی، سرکوب و فشار ایدئولوژیک، انتزاعی و غیرتاریخی از بالا و پس‌زدن از پایین؛ موجب شده است این پارادایم در عرصه‌ی نظری و عملی راه‌کارها و راهبردهای منحصراً مقطعی و انتقام‌جویانه در پیش گیرد. به همین سبب هرآن‌چه این پارادایم/ایدئولوژی از بالا بر حلقوم واقعیت می‌چکاند، واقعیت را دچار تهوع می‌کند و می‌بینیم واقعیت آن را بلافاصله قی می‌کند. وضعیتی که امروزه در بسیاری از کشورهای اسلامی به‌خصوص افغانستان حاکم است، حاکی از همین وضعیت سرگیجه و تهوع‌زدگی ایدئولوژیک در پایین، اجبار و نادانی ایدئولوژیک در بالاست. لذا پارادایم سیاست شرعی از آن‌جا که نمی‌تواند شکاف خود و واقعیت را پر کند، دست به تحریف واقعیت می‌زند و می‌کوشد آن را به جامعه بقبولاند. میشل گاردز از بررسی‌اش (صلنامه‌ی تاریخ نو، ش ۹، ص ۱۳۹۳) در باب اسلام سیاسی، نتیجه می‌گیرد که بیکاری، فقر، فساد و بی‌عدالتی بزرگ‌ترین دلایل ظهور و رشد جنبش‌های اسلامی است. این استنتاج بدان معناست که مسأله‌ی اصلی در نحوه‌ی پایه‌گذاری نسبت با واقعیت، ریشه دارد. بنابراین، جنبش‌های اسلامی از آن‌جا که دچار یک سرگیجه و پارونویا بنیادین است (پارونویا پارادایم اصلی)، نمی‌تواند نسبت منطقی و عقلانی با واقعیت برقرار نماید و مسأله‌ی اصلی‌اش را پیدا نماید، اما در خود همین روان‌پریشی جمعی و جنون ایدئولوژیک، نشان می‌دهد که پرسش اصلی پرسش از واقعیت اصیل و کشف آن است.

به‌طور خلاصه، این عوامل، نسبت‌ها و اوجاج در تأسیس یک نسبت اصیل، باعث شده است پارادایم سیاست شرعی در مقام ایدئولوژی سایر ایدئولوژی‌های ناسیونالیستی، زبانی، فرهنگی و مذهبی را به خود دعوت نماید و در غیاب پرسش حقیقی، دچار روان‌پریشی تاریخی و نه فقط ایدئولوژیک نیز، گردد. با یک پرسش این‌درنگ کوتاه را به پایان می‌برم: آیا سیاست شرعی خود نوعی پارونیا نیست؟

محل زندگی شان بکوجانند. به دنبال این، فرمانده امنیه‌ی ولسوالی پاتو، در ۱۸ سنبله‌ی ۱۴۰۰، دستور عنوانی باشندگان روستاهای هزاره‌نشین خرلک و سیاه‌گلجه، نوشته و در آن گفته بود که مطابق حکم والی و دادگاه طالبان، باشندگان این روستاها، ۱۵ روز مهلت دارند تا روستاها و خانه‌های خود را ترک کنند؛ در غیر این، از هرچه بر سر آن‌ها خواهد آمد، حق شکایت ندارند. متن دستور به کوچ اجباری چنین است:

د خرلک او سیا گلجه د خلکوته خبر کول کی‌پی چه د والی صاحب او محکمی په حکم چه موږ ته حکم د اجرا امر سوی دی نوم‌خ‌کی تخلیه کړی او که چری په پن‌خه ورځو تخلیه نه کی بیا موږ بیرته را کرزو هر شی چه پاته وی بیا هغه نه در کو او حق د شکایت نلری.

پس از تعیین این مهلت، نیروهای طالبان به روستاهای مورد نظر یورش برده و مردم را تهدید کردند که تا پنج روز دیگر، خانه‌های خود را ترک کنند:

محترم مردم خرلک و سیاه‌گلجه السلام علیکم و رحمت‌الله و برکاته. اما بعد از طرف محترم ولسوال صاحب و قومندان صاحب امنیه برای شما اطلاع داده می‌شود که در مدت پنج روز، شما باید زمین‌های غصب‌شده را برای حاجی شاروال صاحب و حاجی عبدالقیوم صاحب و هم‌کارانش تسلیم نمایید و شما می‌توانید در همین مدت پنج روز، همه چیز خود را با خود ببرید. اگر زمین را در مدت پنج روز تخلیه نکردید، ما برای بار دوم برمی‌گردیم که هیچ چیزی را نخواهند بریدید و دیگر حق شکایت را هم ندارید.

ولسوال گیزاب، در ۱۴ سنبله‌ی ۱۴۰۰ در دستوری به بزرگان چند روستای هزاره‌نشین، ۱۵ روز مهلت تعیین کرد که خانه‌های خود را ترک کنند؛ در غیر این، بعد از تاریخ تعیین‌شده هرچه بر سرشان بیاید، مقصر خود آن‌ها است. در نهایت، طالبان هزاران خانواده‌ی هزاره‌تبار را از خانه‌ها و روستاهای‌شان کوچ اجباری دادند و به هیچ یک از خانواده‌ها، اجازه داده نشد تا محصولات کشاورزی، مواد خوراکی و احشام خود را با خود ببرند. طالبان بعد از آواره‌کردن خانواده‌های هزاره، هزاران جریب زمین حاصل‌خیز آن‌ها را به پشتون‌ها دادند. بر اساس معلوماتی که از منابع محلی در اختیار جاده‌ی ابریشم قرار گرفته، آمار خانوارهایی که از ۱۵ روستای ولسوالی‌های گیزاب و پاتو، کوچ اجباری داده شده‌اند و زمین‌هایی که توسط طالبان به پشتون‌ها داده شده است، قرار زیر است:

۱. کندیر ۴۰۰ خانوار تقریباً ۹۰۰ جریب زمین؛
۲. میدان ملک ۱۰۰ خانوار ۲۰۰ جریب زمین؛
۳. شاغله ۱۵۰ خانوار ۴۰۰ جریب زمین؛
۴. خرک ۱۶۰ خانوار ۴۲۰ جریب زمین؛
۵. بالاجوی ۳۰۰ خانوار ۷۰۰ جریب زمین؛
۶. راه رمه ۹۰ خانوار ۲۷۰ جریب زمین؛
۷. چپه‌جوی ۶۵۰ خانوار ۱۷۰۰ جریب زمین؛
۸. دهن ناله ۳۸۰ خانواد ۹۰۰ جریب زمین؛
۹. میان قاشو ۱۰۰ خانوار ۵۰۰ جریب زمین؛
۱۰. سینه خرک ۱۵۰ خانوار ۷۰۰ جریب زمین.
۱۱. کنتی ۷۰ خانوار ۲۵۰ جریب زمین؛
۱۲. سیالاش ۹۰ خانوار ۲۰۰ جریب زمین؛

و انتحار علیه نظام جمهوری، به سربرازان طالبان تلقین شده بود که هزاره‌ها مشرک‌اند و کشتن مشرکان نسبت به کافران، اولویت دارد. از سویی هم، شماری از نیروهای طالبان، به دلیل مقاومت سرسختانه‌ی مردم و نیروهای امنیتی دایکندی در برابر طالبان، نسبت به هزاره‌ها کینه‌ی شدیدی داشتند و برای انتقام‌گیری، لحظه‌شماری می‌کردند.

چنان که انتظار می‌رفت، نیروهای طالبان در نخستین روزهای تسلط بر دایکندی، به بهانه‌ی خلع سلاح نظامیان پیشین و بازرسی شبانه‌ی خانه‌های رهایشی، به آزار و اذیت باشندگان این ولایت پرداختند. این اقدام‌های تحریک‌کننده در حالی انجام می‌شد که نظامیان حکومت پیشین، همه سلاح‌های خود را به شمول تجهیزات نظامی و امکانات اداری، به نیروهای طالبان تحویل داده بودند. با این همه، طالبان، از شکنجه و کشتار آن‌ها دست برنداشتند و در نتیجه، بسیاری از نیروهای امنیتی و کارمندان اداره‌های خدمات ملکی حکومت پیشین، به ایران و پاکستان فرار کردند.

با گذشت چند هفته از سلطه‌ی طالبان بر دایکندی، آن‌ها نه تنها آزار و اذیت مردم را متوقف نکردند، بلکه با استفاده از شیوه‌های مختلف، مردم را تحریک می‌کردند تا از این ره‌گذر، به اهداف ازقب‌ل تعیین‌شده‌ی خود دست یابند. در کل، انگیزه‌ی اصلی طالبان از خشونت بر مردم دایکندی را می‌توان این‌گونه، دسته‌بندی کرد:

۱. مردم را تحریک می‌کردند تا بهانه‌ای برای قتل‌عام گسترده‌ی هزاره‌ها خلق کنند.
۲. مردم را تحریک می‌کردند تا بهانه‌ای برای غارت دارایی‌های منقول آن‌ها به دست آورند.
۳. مردم را تحریک می‌کردند تا به ترک زمین‌ها و خانه‌های خود مجبور شوند و سپس نیروهای طالبان، زمین‌ها و خانه‌های آن‌ها را مصادره کرده و برای پشتون‌ها توزیع کنند.

طوری که در بالا شرح داده شد، شعار عفو عمومی، نه تنها در دایکندی عملی نشد، بلکه فقط به‌عنوان وسیله‌ای برای فریب افکار عمومی، رسانه‌ها و جامعه‌ی جهانی مورد استفاده قرار گرفت. برای تأیید این ادعا، به گزارش و توصیف رویدادهای ترازیک مربوط به کوچ اجباری به منظور تصرف زمین‌های کشاورزی، کشتار سیستماتیک هزاره‌ها و باج‌گیری و غارت دارایی هزاره‌های دایکندی توسط نیروهای طالبان، می‌پردازیم.

### الف: کوچ‌های اجباری

طالبان برای اینکه بتوانند، به‌راحتی زمین‌های کشاورزی و خانه‌های هزاره‌های دایکندی را تصرف کنند، با ترفندها و تهدیدهای متفاوتی، آن‌ها را به کوچیدن از محل زندگی‌شان واداشتند که در این‌جا به همه‌ی موارد می‌پردازیم:

### ۲. غصب زمین و کوچ اجباری هزاره‌های گیزاب

در ۱ میزان ۱۴۰۰، منابع محلی گزارش دادند که والی طالبان در دایکندی، به فرمانده امنیه‌ی طالبان در ولسوالی «پاتو»ی این ولایت، دستور داده که باشندگان ۱۵ روستای هزاره‌نشین ولسوالی‌های گیزاب و پاتو را از

۱۳. تگابدار ۳۰۰ خانوار ۴۰۰ جریب زمین؛
۱۴. ورگ ۵۰ خانوار ۳۰۰ جریب زمین؛
۱۵. کنه آثار ۳۰ خانوار ۱۵۰ جریب زمین.

بر اساس آمار به‌دست‌آمده، طالبان بیش از سه هزار خانواده‌ی هزاره را از پانزده روستا به کوچیدن وادار کردند و بیش از هشت هزار جریب زمین کشاورزی، ده‌ها هزار رأس حیوان اعم از گاو، گوسفند، بز، اسب و صدها خروار غله مانند گندم، جواری، جو، برنج و مقادیر قابل توجهی حبوبات و آذوقه‌ی حیوانی باشندگان روستاهای یادشده را غصب و تصاحب نمودند. طالبان هم‌چنین خانه‌های بی‌جاشدگان ولسوالی پاتو را آتش‌زده و به‌طور کامل ویران کردند. هرچند فرمانده امنیه‌ی طالبان در ولسوالی پاتو، این زمین‌ها را در دستوری که صادر کرده، غصبی خوانده بود؛ اما یافته‌های «جاده‌ی ابریشم» و دیگر منابع معتبر، نشان می‌دهند که شماری از پشتون‌ها به دلیل حاصل‌خیزبودن زمین‌های یادشده -که بیش‌تر آن‌ها در کناره‌ی رود هلمند قرار دارند- ادعای مالکیت کرده بودند. والی فرمانده امنیه‌ی طالبان که تمایل زیادی به ستم بر مردم هزاره داشتند، بلافاصله برای اهالی هزاره‌تبار ۱۵ روستا ضرب‌الاجل تعیین کرده و آن‌ها را به ترک روستاهای شان مجبور کردند.

منابع محلی، تأیید می‌کنند که وقتی شماری از صاحبان زمین با اسناد و وثیقه‌های شرعی و قانونی خود، برای دادخواهی به دفتر ولسوالی پاتو مراجعه کردند، مقام‌های طالبان، بدون بررسی و اعتنا به دلایل و اسناد آن‌ها، بلافاصله آن‌ها را به جرم تمرّد از دستور فرمانده امنیه مبنی بر ترک سریع روستاها، چندین روز بازداشت و زندانی کردند. یکی از باشندگان محل که به دلیل تهدیدهای امنیتی نخواست هویت‌اش فاش شود، به «جاده‌ی ابریشم» گفت:

والی و قومندان امنیه و ولسوال از پشتون‌های خود طرف‌داری می‌کردند. آن‌ها به صاحبان زمین‌ها، هیچ اجازه ندادند که اسناد و وثیقه‌های شرعی آن‌ها در محکمه بررسی شود. وقتی که یک عده از اقوام‌شان سر مردم هزاره عرضه کردند، آن‌ها فوری به افراد خود امر دادند که هرچه زودتر مردم هزاره را کوچ بدهید و زمین‌های آن‌ها را برای پشتون‌ها توزیع کنید.

این منبع، می‌افزاید که وقتی طالبان امر تخلیه را با خود به محل آوردند، به باشندگان محل تا پاس از چاشت همان روز مهلت دادند که باید کوچ کنند؛ در غیر این صورت، حق شکایت ندارند:

یک عده از صاحبان زمین‌ها به ولسوالی رفتند تا اسناد مالکیت خود را به قومندان و ولسوال نشان بدهند؛ اما طالبان آن‌ها را زندانی کردند، مردم مجبور شدند به روستاهای هم‌جوار کوچ کنند. طالبان حتا به مردم اجازه ندادند که مواد خوراکی، غلات و احشام خود را ببرند؛ هزاران خانواده بدبخت و آواره شدند.

بر اساس یافته‌های «جاده‌ی ابریشم»، خانواده‌های کوچ‌نده‌شده در سرمای پاییز و زمستان، بدون سرپناه و مواد خوراکی، در درّه‌های سرد دایکندی آواره شدند. در چنین وضعیتی، مقامات طالبان تنها به اسکان مجدد آن‌ها تدبیری نیندیشیدند، حتی در یک مورد، به خیمه‌های

## گزارشی از نسل‌کشی، غصب زمین و کوچ اجباری هزاره‌های دایکندی توسط رژیم تروریستی طالبان

آن‌ها حمله کرده و همه‌ی آن‌ها به شمول کودکان و زنان را، به شدت لت‌وکوب کردند.

طالبان در حالی شهروندان هزاره را از محل زندگی‌شان به اجبار کوچاندند که این عمل، در ماده‌ی هفت اساس‌نامه‌ی دادگاه کیفری بین‌المللی، از مصادیق بارز جنایت علیه بشریت به شمار رفته است. با این حال، ذبیح‌الله مجاهد، سخن‌گوی طالبان، موضوع کوچ اجباری هزاره‌ها در دایکندی را در حضور خبرنگاران رسانه‌های داخلی و بین‌المللی، به‌نحو بی‌شرمانه انکار کرد.

حامد هادیان، روزنامه‌نگار ایرانی که برای تحقیق در باره‌ی کوچ اجباری هزاره‌ها به ولسوالی گیزاب رفته بود، در بخشی از گزارش خود که در ۲۰ میزان ۱۴۰۰ در روزنامه‌ی هم‌شهری ایران منتشر شده، در مورد خفقان موجود در دایکندی نوشته است:

گزارش‌گری از این ولایت، از آن چیزی که فکر می‌کردم هم سخت‌تر بود. دلیل‌اش حضور خبرنگاران هفته‌نامه‌ی آلمانی اشپیگل در این منطقه بود که گزارش کوچ اجباری مردم تکاب‌دار را منتشر و طالبان زمامدار امور را حساس کرده بودند. آن‌ها به اهالی گفته بودند که اگر خبرنگاری آمد، جلو کارش را بگیرند و سریعاً به مسئولان خبر بدهند. این هشدار کار را سخت کرده بود و به راحتی نمی‌شد در انتظار عمومی با مردم و اهالی به گفت‌وگو نشست.

او در گزارش می‌نویسد که خبرنگاران و فعالان مدنی منطقه نیز، وضع خوبی نداشتند و یکی از آن‌ها گفته است: بعد از این که کمی در باره‌ی کوچ اجباری مطلب منتشر کردیم، توسط قومندان امنیه‌ی ولایت، خیلی صریح به مرگ تهدید شدیم... برخی بزرگان منطقه هم به مرکز فراخوانده و تهدید شده‌اند که به رسانه‌ها بگویند مردم ما با اختیار خودشان از منطقه رفته‌اند... پیرمردی که نخستین فیلم از ماجرای گیزاب در منطقه تکاب‌دار را منتشر کرده بود هم، متواری شده است.

هادیان، هم‌چنان می‌افزاید:

شب را در یکی از روستاهایی که در گیزاب هنوز تخلیه نشده، ماندیم. در صحبت‌های آن شب با اهالی، فهمیدم مهلت دو روستای شاه‌غولچه و خرکک برای کوچ تمام شده بود؛ ولی والی طالبان به باشندگان گیزاب با توجه به رسانه‌ای شدن ماجرا گفته بود که کوچ را تا پایان بهار متوقف می‌کند. هرچند که در اصل الزام به کوچ، هنوز از نظر او تغییری ایجاد نشده است. نشانه‌ای از توقف کلی کوچ هم وجود نداشت. محلی‌ها می‌گفتند صاحبان جدید املاک و زمین‌ها که به لطف طالبان در دعوای دیرینه پیروز شده بودند، به برخی محلی‌ها و بزرگان گفته بودند که می‌توانند خانه‌ها و زمین‌های خودشان را به دو برابر قیمت دوباره بخرند... ولی کشاورزان، پولی نداشتند که دوباره برگردند.

هادیان در ادامه‌ی گزارش‌اش با عنوان «چشم طمع پشتون‌ها بر حاشیه دریای هلمند» می‌نویسد:

در روستاها مردم می‌ترسیدند که در این باره حرف بزنند و بلایی سرشان بیاید. با این حال، بعضی‌ها که سن و سال بیش‌تری دارند، ابایی از گفت‌وگو و گلایه ندارند. از پیرمردی در باره‌ی دلیل این اتفاقات (کوچ اجباری مردم روستای پانزده‌گانه گیزاب) پرسیدم. گفت: این مناطق جزو بهترین مناطق کشاورزی در حاشیه‌ی رود هلمند است که محصولات کشاورزی متنوعی در آن روی می‌دهد. اشاره او به وضعیت جغرافیایی روستاهای مورد مناقشه است که همگی در حاشیه‌ی رود هلمند... قرار دارند و از حاصل‌خیزترین مناطق در افغانستان به شمار می‌آیند.

هادیان، ضمن تأیید رفتار تبعیض‌آمیز و قوم‌گرایانه‌ی طالبان با هزاره‌ها، با اشاره به منازعات نژادی و تاریخی میان هزاره‌ها و پشتون‌ها، بر این نکته تأکید می‌کند که پس از سرکوب و قتل‌عام هزاره‌ها توسط عبدالرحمان که منجر به محرومیت سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و آوارگی هزاره‌ها شد، دامنه‌ی این نزاع قومی در سایه‌ی حکومت طالبان به‌عنوان حکومتی که سران آن از هیچ قانونی تبعیت نمی‌کنند، بیش‌تر خواهد شد و پشتون‌ها به زمین‌های حاصل‌خیز هزاره‌ها چشم طمع دارند. او با حیرت از شیوه‌ی برخورد طالبان با این دعاوای حقوقی، می‌نویسد:

اما این بار دعوای حقوقی به شکل عجیبی تعیین تکلیف شده است؛ پس از روی کارآمدن طالبان، مسئولان این گروه، بدون طی کردن مراحل قانونی و محاکم ثلاثه‌ی افغانستان، حکم به تخلیه‌ی اجباری زمین‌های مردم داده و به آن‌ها گفته‌اند: یا به زور می‌روید یا می‌جنگیم و خانه‌های شما را متفجر می‌کنیم». هادیان، افزوده است که «تا امروز (۲۰ میزان ۱۴۰۰) هفت روستا به مدل‌های مختلف تخلیه شده‌اند. یکی از اهالی می‌گفت: بعد از نماز مغرب، آمدند. همان جا گفتند یا می‌روی یا می‌جنگیم. چند دقیقه مهلت خواستیم خارج شویم. شب را در مزارع روبه‌روی خانه ماندیم و صبح از منطقه خارج شدیم. حتا

چند کودک شیرخوار هم بدون پتو و لوازم (در این سرما) بیرون ماندند. صبح با پادرمیانی ریش‌سفیدان محلی، توانستیم کمی محصولات کشاورزی و وسایل خانه را برداریم.

هادیان که شاهد عینی کوچ اجباری مردم روستای کیندر بوده، می‌نویسد:

... کمی جلوتر، یک آمشین [تویوتا را از دور دیدیم که گندم خانه‌های مردم را بار می‌زد. وقتی مردم را بیرون می‌کردند، به آن‌ها اجازه نمی‌دادند محصولات‌شان را جز مقدار کمی با خودشان ببرند و حالا خودشان (طالبان)، دزد مال مردم شده بودند... یکی از اهالی... می‌گفت: بیست سال پیش هم طالبان ما را از کیندر بیرون کرد و ما با سقوط‌شان دوباره برگشتیم...

آتش‌زدن و سوزاندن خانه‌های باشندگان روستای کیندر، جنایت دیگری است که هادیان بر اساس چشم‌دید خود تأیید می‌کند:

برای برگشت، مجبور شدیم در روستای سرتگاب، جایی که طالبان سه ماه قبل اشغال‌اش کرده و به جز چند خانه بقیه را سوزانده بودند، شب را پیش یکی از اهالی بمانیم. برخی مردم، پول نداشتند که خانه‌ها را ترمیم کنند؛ مانند پیرمردی که می‌گفت فقط توانسته یک اتاق را ترمیم کند. می‌گفت بعضی‌ها خانه‌های‌شان را گذاشته و رفته‌اند. این گذاشتن و رفتن‌ها آرزوی مهاجمان بود که انگار محقق شده و حالا دل مردم خون است. ناراحتی بزرگ‌شان، قرآن‌هایی است که در خانه‌ها و حتا مساجد سوزانده بودند. طالب‌ها پنهان کرده بودند که چند نفر از اهالی جزو دولتی‌ها استند و یک بار در مقابل طالبان مقاومت کرده‌اند. حالا هم زیر بار نمی‌رفتند که سوزاندن این خانه‌ها، کار آن‌هاست و اهالی روستا را تهدید می‌کردند که جایی حرف نزنند. داخل خانه‌ها حتا بعضی از دام‌های مردم زنده زنده سوخته بودند و تا چشم کار می‌کرد، چرخ‌های خیاطی بود؛ تنها وسیله‌ی کار زنان روستا که حالا جز آهن‌پاره‌ای بر تل آوار، چیزی از آن‌ها باقی نمانده بود.

دیدبان حقوق بشر، در ۳۰ میزان ۱۴۰۰ خورشیدی (حدود یک ماه بعد از کوچ اجباری مردم دایکندی)، اعلام کرد که گروه طالبان در بسیاری از ولایت‌های افغانستان از جمله در دایکندی، هزاره‌ها را از زادگاه‌شان به اجبار کوچ داده و زمین‌های کشاورزی آن‌ها را به هواداران پشتون تبار خود توزیع کرده‌اند. در گزارش این سازمان، به‌صورت مشخص یادآوری شده بود که خانواده‌های کوچانده‌شده، هزاره و شیعه‌اند که تنها چند روز محدود برای ارائه‌ی اسناد و مطالبات قانونی‌شان، از سوی طالبان به آن‌ها فرصت داده شده بود؛ اما منابع در دایکندی به شمول باشندگان محل، می‌گویند که طالبان، هرگز این فرصت را به آن‌ها نداده بودند؛ حتا سه نفری که به نمایندگی از صاحبان زمین‌ها برای ارائه‌ی اسناد به ولسوالی رفته بودند، از سوی طالبان زندانی شده بودند.

### ۳. تخریب کشتزارهای مردم کیسو توسط کوچی‌ها

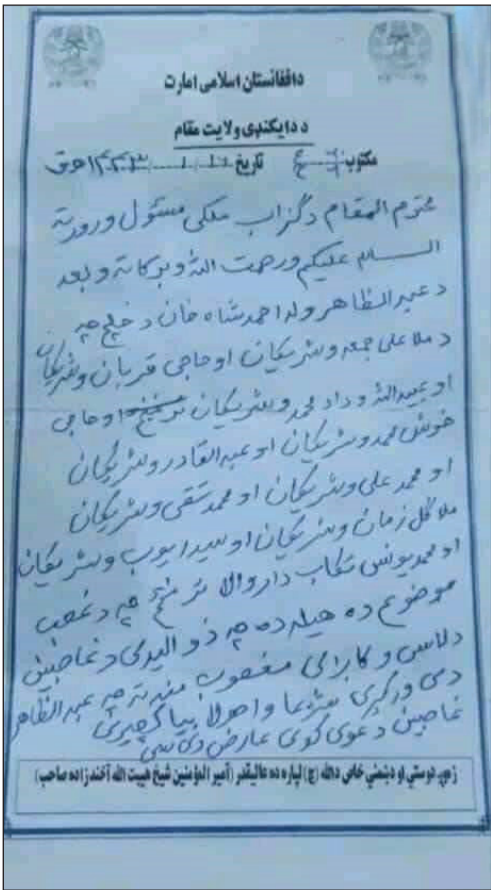
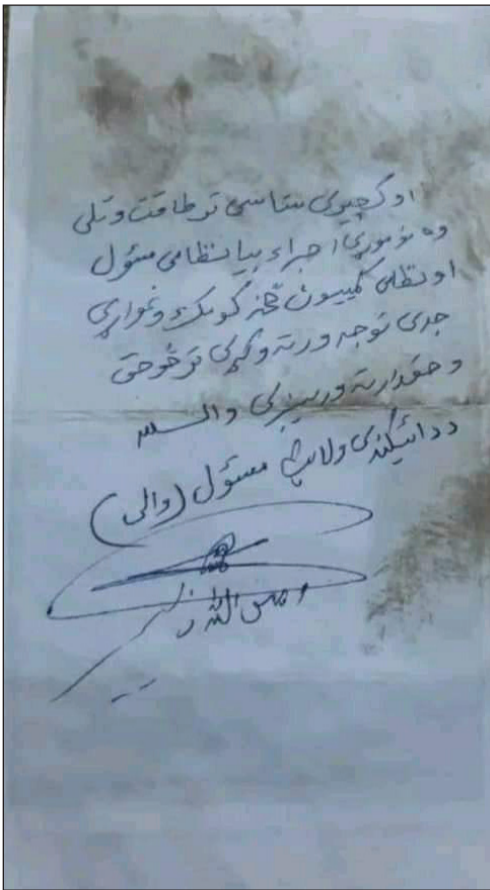
کیسو، یکی از روستاهای نسبتاً پرجمعیت ولسوالی کیتی است که زمین‌های حاصل‌خیز آن در تمام هزاره‌جات شهرت دارد. به جهت زیبایی، تنوع محصولات کشاورزی و آب فراوان، کیسو به جنت‌الهماره (بهشت هزاره‌ها) مشهور شده است.

منابع گزارش دادند در سال گذشته ۱۴۰۱- که باشندگان دایکندی با چالش‌های فراوان ناشی از خشک‌سالی بی‌پیشینه مواجه بودند، کوچی‌های بیابان‌گرد پشتون، با ده‌ها هزار مواشی به این روستا هجوم آوردند و افزون بر تخریب کشتزارها، کاریزها، بندهای آب و باغ‌های میوه، گله‌های پرشمار بز و گوسفندشان را بر کشتزارهای مردم چرانیدند. وقتی صاحبان اراضی به اداره‌ی محلی طالبان شکایت بردند، آن‌ها در برابر هجوم ویران‌گرانه‌ی کوچی‌ها، هیچ اقدامی نمودند. یک باشنده‌ی کیسو که از ذکر نامش خودداری کرده، در آن زمان، به «جاده‌ی ابریشم» گفته بود:

تمام مردم کیسو، زراعت‌پیشه‌اند. در سال‌های گذشته، وضعیت مردم خیلی خوب بود؛ اما امسال علاوه بر خشک‌سالی، کوچی‌ها با گله‌های بز و گوسفند به کیسو آمده‌اند. رمه‌های آن‌ها، تمام مراتع و چراگاه‌های ما را در کوه و صحرا چریدند. این باشنده‌ی کیسو، افزوده که کوچی‌ها -تا تاریخ مصاحبه- همه‌ی بخش‌های روستا را تصاحب نموده و روی زمین‌های کشاورزی مردم چادر زده بودند، رمه‌های خود را در کشتزارها رها کرده، میوه‌های باشندگان روستا را به‌زور جمع می‌کردند، درختان آن‌ها را قطع کرده و هیزم تهیه می‌کردند. به گفته‌ی او، کوچی‌ها به‌طرز وحشیانه‌ی هم‌چنان کاریزها، جوی‌ها و ناهورهای مردم را تخریب کرده و مردم را خودسرانه آزار و اذیت می‌کردند. زمانی که

گزارشی از نسل‌کشی، غصب زمین و کوچ اجباری هزاره‌های دایکندی توسط رژیم تروریستی طالبان

جبهه‌ی ابریشم



مردم از ستم کوچی‌ها به ولسوالی شکایت کردند، مسئولان ولسوالی نه از مردم بلکه از کوچی‌ها حمایت نمودند. او می‌افزاید:

ما فعلاً اختیار زمین‌ها و خانه‌ها و باغ‌های خود را نداریم، کوچی‌های مسلح، هر طور دل‌شان خواست با مردم رفتار می‌کنند. وقتی که به کوچی‌ها می‌گوییم که قریه را ترک کنند، آن‌ها با اشاره به تفنگ‌های‌شان می‌گویند این زمین‌ها از خود ماست! کوچی‌ها انواع سلاح‌های سبک و سنگین در اختیار دارند؛ حتی زنان و اطفال آن‌ها هم مسلح‌اند. ریش‌سفیدان ما می‌گویند کوچی‌ها حتی در دوران ظاهرشاه و پیش از آن، نمی‌توانستند در کیسو بیایند؛ چون آن‌ها هیچ‌گونه اسناد شرعی و عرفی ندارند؛ ولی حالا از طرف طالبان تشویق و حمایت می‌شوند.

یکی دیگر از اهالی کیسو شهادت می‌دهد که مردم این روستا پس از هجوم و ویرانی کوچی‌ها در وضعیت بسیار اسفباری قرار گرفته بودند؛ زیرا نه توان مقابله با کوچی‌ها را داشتند و نه طالبان به شکایات آن‌ها توجه می‌کردند. اهالی این روستا جز زمین‌های‌شان هیچ منبع، شغل و درآمد دیگری برای زندگی و امرار معاش ندارند. هم‌چنین منابع محلی تأیید می‌کنند که کوچی‌ها، ماه‌ها در روستای کیسو و روستاهای هم‌جوار آن حضور داشتند و آسیب‌های جبران‌ناپذیری به کشتزارها و باغ‌های مردم وارد کرده‌اند؛ اما حکومت طالبان نه تنها برای جلوگیری از آن‌ها کاری نکردند، بلکه با حمایت آشکار از کوچی‌ها، اهالی کیسو را به حبس و شکنجه تهدید نمودند.

### ۴. تصرف چراگاه‌ها و مزارع دیمی و آبی مردم چهارصدخانه‌ی ولسوالی میرامور

منابع محلی در ۲۰ اسد ۱۴۰۱، گزارش داده بودند که پشتون‌های ولسوالی اجرستان غزنی بر منطقه‌ی چهارصدخانه‌ی ولسوالی میرامور دایکندی، هجوم برده و بر زمین‌های للمی، آبی و چراگاه‌های باشندگان یازده روستا، مانند دنداب، تکه‌تو، آب زوارعلی، زردایرگی، سبزل، اختام، نوپریده، گلک و غجورک، ادعای مالکیت کرده‌اند. در این روستاها، بیش از دو هزار خانواده‌ی هزاره زندگی می‌کنند. هم‌زمان با این نزاع، کوچی‌های شاران (یکی از قبایل کوچی پشتون) نیز در ۲۵ اسد ۱۴۰۱، نامه‌ی تهدیدآمیزی برای مردم روستای نیک (یکی از قصبات چهارصدخانه) ارسال کرده و در آن نامه، تهدید می‌کنند که «قریه نیک را ترک کنید چون این زمین‌ها متعلق به ماست!».

منابع محلی و باشندگان چهارصدخانه، این ادعای کوچی‌ها را کذب محض می‌دانند؛ چون از نظر آن‌ها، همه‌ی زمین‌های ولسوالی اجرستان تا صد و اندی سال پیش، متعلق به هزاره‌ها بوده است. اجرستان و قصبات آن

در سال‌های پایانی قرن نوزدهم، توسط لشکر عبدالرحمان غصب و به قبایل پشتون داده شد. از این‌رو، پشتون‌ها و رمه‌داران بیابان‌گرد، هم‌چنان طبق منطق جور و غصب حکومتی، مدام به دنبال تصرف املاک و اراضی هزاره‌ها و توسعه‌ی قلمرو خود هستند.

باشندگان محل، به «جاده‌ی ابریشم»، گفتند پس از این که اهالی نیک در مقابل تهدید کوچی‌های شاران مقاومت کرده و از آن‌ها خواستند که برای اثبات ادعای خود سند ارائه کنند، آن‌ها برعکس به روش‌های مختلف به آزار و اذیت مردم پرداختند که در زیر درشت‌ترین موارد آن را برمی‌شماریم:

یک: در دشت ناهور (در مسیر سرک غزنی-میرامور) چندین بار اموال و کالای تجاری مسافران و دکان‌داران چهارصدخانه را غارت کردند؛ اما حکومت محلی طالبان در ناهور، هرگز به شکایات مسافران و مال‌باختگان توجهی نکردند و پیگیری نمودند.

دو: کوچی‌ها صدها جریب مزارع آبی و للمی روستاهای دنداب، آب‌زوارعلی، گلک، نوپریده، زردایرگی و سایر قصبات را با چرانیدن رمه‌های بز و گوسفند و شتر نابود کردند. سه: در ۲۰ اسد ۱۴۰۲ یک نفر از مردم محل، توسط دو نفر از کوچی‌های مسلح تا سرحد مرگ لت‌وکوب گردید که بر اثر آن چندین روز به حالت کما رفت. چهار: سه نفر از مردم نیک که برای کار به اجرستان رفته بودند، توسط پشتون‌ها ربوده شده و گروگان گرفته شدند. سرانجام پس از تلاش‌های فراوان متنفذین نیک، رها شدند.

پنج: در ۷ سنبله ۱۴۰۱، کوچی‌های مسلح بر چوپان‌ها و کارگران روستای نیک حمله کرده و حدود دو ساعت آن‌ها را زیر رگبار سلاح‌های سبک و نیمه‌سنگین قرار دادند. باشندگان محل از ترس به کوه‌ها و روستاهای اطراف پناهنده شدند، در این حادثه یکی از اهالی به نام رجب زخمی شد.

یافته‌های «جاده‌ی ابریشم»، نشان می‌دهند که در اثر حمله‌های مسلحانه‌ی کوچی‌ها بر باشندگان روستاهای مورد مناقشه، مردم چهارصدخانه در بیش‌تر از یک سال و نیم گذشته، در وحشت تمام زندگی کرده‌اند. باشندگان محل می‌گویند وقتی مردم برای دادخواهی به ولسوالی مراجعه کردند، حاکمان محلی طالبان، به آن‌ها می‌گویند که موضوع را بررسی خواهند کرد؛ اما در عمل هیچ اقدامی برای جلوگیری از تعرض کوچی‌ها انجام ندادند. براساس گزارش منابع محلی، طالبان و کوچی‌ها برای فشار آوردن بر باشندگان روستاهای یادشده، تباری کرده‌اند. یکی از باشندگان محل که از ذکر نام خود به دلیل ترس از طالبان ابا دارد، به «جاده‌ی ابریشم» می‌گوید:

هدف اصلی طالبان، این است که زمین‌های هزاره‌ها

## گزارشی از نسل‌کشی، غصب زمین و کوچ اجباری هزاره‌های دایکندی توسط رژیم تروریستی طالبان

طالبان هر روز مردم را بدون دلیل، لت‌وکوب و باسندگان روستا را به کوچ اجباری تهدید می‌کردند. این باسندگی محل، می‌افزاید: «وقتی دیدیم که کسی به عرایض ما توجه نمی‌کند، مجبور به سکوت شدیم؛ چون می‌دانستیم که هرچه در این مورد بیش‌تر حرف بزنیم، وضعیت بدتر می‌شود و برخورد‌های طالبان با ما خشن‌تر».

سایت زن‌تایمز، در ۳۰ اکتبر ۲۰۲۲ در گزارشی به نقل از منابع محلی، نوشته که طالبان چهارشنبه شب - ۴ عقرب - به روستای شیخ‌میران هجوم آورده و از صبح روز بعد آن، باسندگان این روستا را با زور و تهدید، به کوچیدن واداشته‌اند. در این گزارش، به نقل از یک باسندگی روستای شیخ‌میران، آمده است: «حدود ۳۶۰ طالب مسلح، شب‌هنگام به قریه‌ی ما آمدند و از صبح روز پنج‌شنبه، به ما گفتند که هرچه زودتر خانه‌های خود را ترک کنیم تا افراد آنان در آن جا مستقر شوند». این منبع که مردی ۶۶ ساله است، به زن‌تایمز گفته است که باسندگان شیخ‌میران، به شدت فقیراند و حتی توان مالی و امکان انتقال اعضای خانواده‌شان به منطقه‌ی دیگری را ندارند. یکی دیگر از باسندگان این روستا نیز، گفته است: «از صبح روز پنج‌شنبه تا صبح روز جمعه، دوازده خانواده مجبور به ترک خانه‌های خود شده‌اند و متباقی نیز، حیران استند که کجا و چگونه بروند». او که خود شاهد خشونت طالبان بوده است، گفته است: «طالبان قفل حویلی یک مؤسسه را که در بخش صحت و سوء‌تغذیه‌ی مادران و کودکان کار می‌کنند، نیز شکستند و وارد حویلی شدند. وقتی کسی دلبلیش را پرسید، او را مورد لت‌وکوب قرار دادند».

باسندگان شیخ‌میران، در آن زمان گفته بودند که به دنبال این رویداد، ترس در میان مردم حاکم شده؛ در حالی که نبود امکانات و سردی هوا، امکان رفتن به جاهای دیگر را نیز از آن‌ها گرفته است.

این در حالی است که طالبان از زمان بازگشت به قدرت در اسد ۱۴۰۰، بخشی از جمعیت اقوام غیرپشتون در مناطق مرکزی و شمالی افغانستان را به کوچیدن از محل زندگی‌شان مجبور کرده‌اند. تا اکنون، گزارش‌هایی فراوانی از کوچ اجباری باسندگان بومی از مناطقی مانند ولسوالی خواجه بهاء‌الدین تخار، پنجشیر، ولسوالی بهسود میدان‌وردک، ولسوالی بلخاب سرپل و ولسوالی سالنگ پروان رسانه‌ای شده است.

### ۸. تبدیل مدرسه به پایگاه نظامی

منابع، در ۵ عقرب ۱۴۰۰، گزارش دادند که صدها جنگ‌جوی طالب با هجوم به یکی از روستاهای ولسوالی سنگ‌تخت و بندر دایکندی، یک مرکز آموزشی به نام «حوزه‌ی علمیه خاتم‌النبین (ص)» را به پایگاه نظامی تبدیل کرده‌اند. بر اساس گزارش منابع مردمی، پس از جابه‌جایی طالبان در این مکان آموزشی، صدها دختر و پسری که در آن جا درس می‌خواندند، از ادامه‌ی آموزش محروم شدند. پس از این رویداد، بزرگان روستا، موضوع را با ولسوال و والی طالبان در دایکندی مطرح می‌کنند؛ اما آن‌ها برای تخلیه‌ی مرکز آموزشی یادشده، هیچ توجهی نمی‌کنند.

سایت خبرگزاری شفقنا، در ۲۸ اکتبر ۲۰۲۲، گزارش داد که «طالبان حوزه‌ی علمیه خاتم‌النبین (ص) دایکندی را پایگاه نظامی کردند». بر اساس این گزارش، نزدیک به ۳۵۰ نیروی گروه طالبان، حوزه‌ی علمیه‌ی خاتم‌النبین (ص) و دفتر‌های کاری‌شان بیرون می‌کنند و سپس، مکان‌های تصرف‌شده را به پایگاه‌های نظامی تبدیل می‌نمایند. به دنبال این رویداد، شماری از اعضای خانواده‌های آواره‌شده، برای دادخواهی به مرکز ولایت مراجعه می‌کنند؛ اما والی طالبان در دایکندی، به عرایض آن‌ها هیچ توجهی نمی‌نماید.

بر اساس یافته‌های «جاده‌ی ابریشم»، برخورد نیروهای نظامی طالبان با مردم اشتزلی، روز به روز خشن‌تر می‌شد. آن‌ها مردم ملکی را به بهانه‌های مختلف دست‌گیر و شکنجه و شماری را نیز، به تهیه‌ی غذا و مواد سوختی مجبور می‌کردند.

یافته‌های «جاده‌ی ابریشم»، نشان می‌دهند که باسندگان اشتزلی در حالی به باج‌دهی به طالبان محکوم بودند که توان تأمین مواد خوراکی و سوختی برای اعضای خانواده‌های خود را نداشتند. وقتی مردم از مسئولان طالبان در کابل تقاضا می‌کنند تا جلو ستم‌گری نیروهای‌شان را بگیرند، رهبران طالبان طبق معمول در برابر مطالبات مردم سکوت می‌کنند. در نتیجه نیروهای طالبان، به خشونت‌های بیش‌تری علیه باسندگان محل روی می‌آورند.

یکی از باسندگان محل که از افزایش نامش می‌ترسد، می‌گوید: «وقتی که طالبان تعدادی از خانواده‌ها را کوچ دادند، ما به ولایت شکایت کردیم. والی به شکایت ما توجه نکرد. در کابل شکایت کردیم هم، کسی به داد ما نرسید. بعد از آن، برخورد نیروهای طالبان با ما خشن‌تر شد». وقتی دست باسندگان محلی از هر جا کوتاه شد،

در همان روزها، وقتی خبرنگار یکی از رسانه‌های محلی، با فرمانده امنیه‌ی طالبان در مورد زندانی‌شدن باسندگان روستا مصاحبه می‌کند، او می‌گوید: «این دعوی حقوقی است و من از این قضیه خبر ندارم». این در حالی بوده که شش باسندگی روستا را زندانی کرده است.

شماری از باسندگان ولسوالی خدیر دایکندی، در آن زمان گفته بودند که کوچی‌های «مسلح»، نزدیک به ۲۰۰ خانواده را در منطقه‌ی «غم‌قول» این ولسوالی، به ترک خانه‌های‌شان تهدید کرده‌اند.

روزنامه‌ی اطلاعات روز نیز، در پنج میزان ۱۴۰۰، با تأیید این رویداد به نقل از منابع مردمی، گزارش داده بود که کوچی‌های مسلح به سلاح‌های سبک و سنگین، در قالب چند گروه وارد روستای غم‌قل شده و بر زمین‌های باسندگان روستا ادعای مالکیت کرده و از آن‌ها خواسته‌اند که هرچه عاجل غم‌قل را ترک کنند. بر اساس این گزارش، کوچی‌ها علاوه بر تهدید باسندگان روستا مبنی بر ترک خانه‌های‌شان، از آن‌ها خواسته بودند که قیمت محصولات سال‌های گذشته را هر خانواده بین ۵۰ تا ۲۰۰ هزار افغانی به صورت پول نقد بپردازند. کوچی‌ها هم‌چنین مردم را تهدید کرده بودند که اگر خانه‌های‌شان را ترک نکنند و از پرداخت مبلغ درخواستی خودداری ورزند، برای اخراج آن‌ها و دریافت پول، از قطعه‌ی سرخ گروه طالبان استفاده خواهند کرد. این وضعیت، باسندگان روستای غم‌قل را ناچار کرد که بخش قابل توجهی از مواشی و محصولات کشاورزی‌شان را به فروش بگذارند. یک باسندگی روستای غم‌قل که از ذکر نامش خودداری کرده، در آن زمان، به «جاده‌ی ابریشم» گفته بود:

عده‌ای از پشتون‌هایی که در هلمند زندگی می‌کنند، مدعی‌اند که شریک زمین‌های غم‌قل ولسوالی خدیر ولایت دایکندی هستند. این ادعای‌شان هم از گذشته ناشی می‌شود، دوران عبدالرحمان؛ دورانی که عبدالرحمان همه‌ی هزاره‌جات را به پشتون‌ها یا کوچی‌های پشتون با سند دولتی بخشیده بود و آن‌ها بدون هیچ مانعی، کوه و صحرای هزاره‌جات را می‌چریدند، خودشان را در محصولات زراعتی و صحرایی هزاره‌جات سهیم می‌دانستند. مردم هزاره و حاصلات زراعتی‌شان را با مواشی‌شان پای‌مال می‌کردند و صحنه را بر آن‌ها تنگ می‌کرد. سهیم دانستن پشتون‌های هلمند در زمین‌های غم‌قل هم از این گونه است. از این جهت، باسندگان غم‌قل سال‌هاست که نصف محصولات زمین‌های‌شان را به آن‌ها پرداخت می‌کردند. با آمدن طالبان مطالبات پشتون‌ها بیشتر شده‌اند. در روستای کوچک و دوردست غم‌قل بالا به‌نام جر جُوز دو یا سه خانه آن‌جا را ترک کرده‌اند؛ چون پشتون‌ها فشارهای مختلف بر آن‌ها تحمیل کرده بودند. آن‌ها مجبور به ترک زمین‌های‌شان شدند. هم‌چنین، گروهی از کوچی‌ها قریب یک ماه در قریه‌جات غم‌قل می‌گشتند و خانه به خانه دنبال گرفتن نیم محصولات زمین‌های باسندگان بومی بودند.

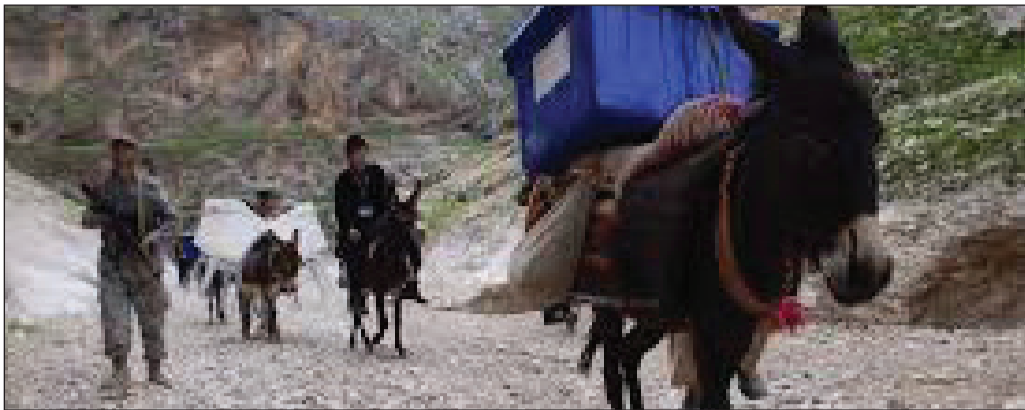
### ۷. کوچ اجباری و ستم بر باسندگان اشتزلی

منابع محلی از ولسوالی اشتزلی دایکندی، در چهار عقرب ۱۴۰۰، گزارش دادند که ۳۵۰ جنگ‌جوی گروه طالبان به روستای شیخ‌میران این ولسوالی هجوم آورده‌اند. طبق گزارش منابع مردمی، آن‌ها نخست اعضای پنج خانواده و کارمندان دو مؤسسه‌ی خیریه را از خانه‌ها و دفتر‌های کاری‌شان بیرون می‌کنند و سپس، مکان‌های تصرف‌شده را به پایگاه‌های نظامی تبدیل می‌نمایند. به دنبال این رویداد، شماری از اعضای خانواده‌های آواره‌شده، برای دادخواهی به مرکز ولایت مراجعه می‌کنند؛ اما والی طالبان در دایکندی، به عرایض آن‌ها هیچ توجهی نمی‌نماید.

بر اساس یافته‌های «جاده‌ی ابریشم»، برخورد نیروهای نظامی طالبان با مردم اشتزلی، روز به روز خشن‌تر می‌شد. آن‌ها مردم ملکی را به بهانه‌های مختلف دست‌گیر و شکنجه و شماری را نیز، به تهیه‌ی غذا و مواد سوختی مجبور می‌کردند.

یافته‌های «جاده‌ی ابریشم»، نشان می‌دهند که باسندگان اشتزلی در حالی به باج‌دهی به طالبان محکوم بودند که توان تأمین مواد خوراکی و سوختی برای اعضای خانواده‌های خود را نداشتند. وقتی مردم از مسئولان طالبان در کابل تقاضا می‌کنند تا جلو ستم‌گری نیروهای‌شان را بگیرند، رهبران طالبان طبق معمول در برابر مطالبات مردم سکوت می‌کنند. در نتیجه نیروهای طالبان، به خشونت‌های بیش‌تری علیه باسندگان محل روی می‌آورند.

یکی از باسندگان محل که از افزایش نامش می‌ترسد، می‌گوید: «وقتی که طالبان تعدادی از خانواده‌ها را کوچ دادند، ما به ولایت شکایت کردیم. والی به شکایت ما توجه نکرد. در کابل شکایت کردیم هم، کسی به داد ما نرسید. بعد از آن، برخورد نیروهای طالبان با ما خشن‌تر شد». وقتی دست باسندگان محلی از هر جا کوتاه شد،



تحقیق کافی و طی مراحل قانونی، دعوا را به نفع حمیدالله فیصله کرد.

به گزارش منابع مردمی، ولسوال و قاضی طالبان در ولسوالی کجران در آن زمان، به صاحبان زمین‌ها گفته بودند که حمیدالله نوه‌ی ملا نیازمحمد، از بزرگان طالبان حکم آورده و آن‌ها چاره‌ای جز تطبیق آن ندارند؛ اما پس از این که گزارش‌های سازمان دیدبان حقوق بشر و عفو بین‌الملل مبنی بر جنایت‌های پیوسته‌ی طالبان در برابر هزاره‌ها به نشر رسید، طی مراحل بعدی این دعوا معطل مانده است.

باسندگان و صاحبان زمین اما معتقدند که طالبان بی‌گیری این دعوا را به‌گونه‌ی موقتی و از روی مصلحت سیاسی، به حالت تعلیق درآورده‌اند؛ چون نشر این گونه خبرها در رسانه‌ها و فضای مجازی، به نفع طالبان نیست و آن‌ها از این می‌ترسند که توسط کشورهای جهان به رسمیت شناخته نشوند. یک باسندگی محل، گفته است: این دعوا تمام نشده؛ بل که به تعویق افتاده؛ چون طالبان فعلاً منتظرند که دنیا آن‌ها را به رسمیت بشناسد. فیصله محکمه‌ی ابتداییه در اختیار حمیدالله است، هر وقت که بخواهد، طالبان بدون بی‌گیری این دعوا در محاکم شرعی، زمین‌های مردم را به‌زور تحویل مدعی می‌کنند. چون طالبان برنامه دارند که زمین‌های هزاره‌ها را در سراسر افغانستان به پشتون‌ها واگذار کنند.

### ۶. کوچ اجباری باسندگان روستای غم‌قل ولسوالی خدیر

منابع محلی، در ۵ میزان ۱۴۰۰، گزارش دادند که کوچی‌های پشتون پس از هجوم بر روستای غم‌قل ولسوالی خدیر، نزدیک به ۲۰۰ خانواده را به کوچ اجباری تهدید کرده‌اند. به گفته‌ی منابع، کوچی‌ها مدعی بودند که این زمین‌ها متعلق به آن‌ها است و باسندگان محل، باید این روستاها را ترک کنند. باسندگان روستا پس از تهدید کوچی‌ها، با اسناد مالکیت‌شان به اداره‌ی ولسوالی خدیر مراجعه می‌کنند و ولسوال، دعوی آن‌ها را به مرکز ولایت ارجاع می‌دهد. وقتی نمایندگان مردم روستا برای دادخواهی به دفتر مقام ولایت مراجعه می‌کنند، به دستور فرمانده امنیه‌ی طالبان در دایکندی، زندانی می‌شوند.

باسندگان روستای غم‌قل، در آن زمان، به رسانه‌های محلی گفته بودند که کوچی‌ها پیش از این که وارد قریه شوند، با اداره‌ی طالبان هم‌آهنگی کرده بودند؛ چون اگر این تباری صورت نگرفته بود، طالبان باید بی‌طرفانه و بر اساس اسناد و مدارک به این دعوا رسیدگی می‌کردند؛ درحالی‌که فرمانده امنیه‌ی طالبان در دایکندی، بدون این که دعوا را به محاکم راجع یا اسناد باسندگان بومی روستا را بررسی کند، نمایندگان مردم را به زندان می‌اندازد.

را در اختیار پشتون‌ها قرار دهند. به همین دلیل، وقتی ما در ولسوالی شکایت می‌کنیم، شکایات ما هرگز از سوی طالبان بررسی نمی‌شود. اگر جامعه‌ی جهانی طالبان را به رسمیت بشناسند، خود آن‌ها مستقیماً این زمین‌ها و چراگاه‌ها را به زور تصرف می‌کنند، تا برای اقوام و بستگان خود توزیع کنند. اکثر کارمندان ولسوالی میرامور، از پشتون‌های اجرستان استند و با کوچی‌ها روابط خویشاوندی دارند و ما آن‌ها را می‌شناسیم.

### ۵. تهدید به کوچ اجباری باسندگان کجران

منابع محلی در ۱۰ نومبر ۲۰۲۲، گزارش داده بودند که یک مرد پشتون تبار که با اعضای گروه طالبان روابط نزدیک دارد، بر زمین‌های کشاورزی باسندگان ۱۵ روستای؛ کورک تورغی، شیگاتک، بیدک، لونده‌بیدک، سنگ شهرک، ترنگک، آودره، خمی‌توپ، کجکی، پساپلو، بندسنگ، پشت ساغوم، پساپ بازمیر، سردشت، و تاریک نو در ولسوالی کجران، ادعای مالکیت کرده و همه‌ی باسندگان این روستاها را که بیش از چهار هزار خانواده را در بر می‌گیرد، به کوچ اجباری تهدید کرده است.

بر اساس گزارش باسندگان محل، فردی به نام حمیدالله ادعا می‌کند که روستاهای یادشده، در گذشته چراگاه گوسفندان پدربزرگ‌اش بوده است. این ادعا اما دروغ بوده؛ چون همه می‌دانند که تمام این زمین‌ها حتی به شمول زمین‌هایی که در دیگر بخش‌های کجران در اختیار قبیله‌های پشتون قرار دارند، در گذشته تحت مالکیت هزاره‌ها بوده است؛ اما از آن جا که پدربزرگ مدعی در دوره‌ی پیشین حکومت طالبان یکی از اعضای ارشد این گروه بوده، حمیدالله با طالبان روابط بسیار نزدیکی دارد و با استفاده از این امتیاز، می‌خواهد زمین‌های مردم را تصرف کند.

روزنامه‌ی اطلاعات روز، در ۱۰ نومبر ۲۰۲۲، در گزارشی در این باره نوشته است:

منابع مردمی در ولسوالی‌های کجران و خدیر ولایت دایکندی، می‌گویند که افراد نزدیک به طالبان بالای زمین‌های چهار هزار و ۱۷۰ خانواده در این دو ولسوالی، ادعای مالکیت کرده و باسندگان محل را تهدید به کوچ اجباری کرده‌اند. در این گزارش به نقل از منابع محلی آمده که دعوا میان «حمیدالله» و باسندگان این روستاها از هفت ماه به این سو، جریان داشته و به‌تازگی، دادگاه ابتدایی‌ی طالبان در ولسوالی کجران، بدون «تحقیق و بررسی اصولی»، دعوا را به نفع «حمیدالله» فیصله کرده است.

یافته‌های «جاده‌ی ابریشم» نیز، نشان می‌دهند که در دعوی حقوقی میان مدعی و اهالی روستا، سرانجام دادگاه ابتدایی‌ی طالبان، بدون بررسی اسناد صاحبان زمین‌ها،

# گزارشی از نسل‌کشی، غصب زمین و کوچ اجباری هزاره‌های دایکندی توسط رژیم تروریستی طالبان



از اجدادشان به آن‌ها میراث مانده بود، سند مالکیت و «تکس» مالیاتی از زمین‌های‌شان نیز در اختیار داشتند/ دارند.

سایت شبکه‌ی تلویزیونی تمدن، در هفت جون ۲۰۲۲ به نقل از باشندگان «جوی نو سیدآباد»، در گزارشی نوشته بود: «حکومت محلی، قصد دارد زمین‌های زراعتی و منازل مسکونی آن‌ها را به زور تصاحب کند. آن‌ها می‌گویند که حکومت محلی تنها پنج روز به ۷۰ خانواده از باشندگان محل فرصت داده تا خانه‌های‌شان را ترک کنند». در گزارش آمده بود که این افراد می‌گویند؛ با وجود این که اسناد و مدارک لازم برای اثبات مالکیت بر املاک دست‌داشته‌ی‌شان را داشتند، اما باز هم به کوچ اجباری تهدید شدند.

طبق این گزارش، شماری از باشندگان روستا، توسط افراد مشخص به زور از خانه‌های‌شان روده شده و به‌شدت لت‌وکوب شده‌اند تا هرچه زودتر روستا را ترک کنند. روزنامه‌ی اطلاعات روز نیز، در بخش دیگر گزارش خود به نقل از یک باشنددهی محل، نوشته بود: «طالبان طی روزهای اخیر، ساکنان منطقه روستای «جوی نو سیدآباد» را بازداشت و دعوا را بدون اعتنا به اسناد ساکنان روستا، طوری که مرد پشتون می‌خواست، فیصله کرده‌اند». این باشنددهی روستا، به اطلاعات روز گفته بود که این فیصله از سوی معاون ولسوال طالبان در ولسوالی کیتی صادر شده است. در ادامه به نقل از این فرد آمده: «مطابق فیصله‌ی طالبان، باشندگان روستا پنج روز فرصت دارند که کوچ کنند و در غیر آن، رینجر طالبان خواهد آمد. دو روز از این مهلت گذشته است». در ادامه‌ی گزارش به نقل از باشنددهی روستا، آمده است که شماری از باشندگان روستا به نیلی، مرکز دایکندی رفته و در صورتی که طی سه روز آینده حکم دیگری نیاورند، «به زور کوچ داده خواهند شد».

سایت خبرگزاری جمهور در ۱۸ جوزا ۱۴۰۱، در بخشی از گزارش خود به نقل از یک منبع محلی، نوشته بود: «طی روزهای اخیر، ساکنان قریه‌ی جوی نو سیدآباد را بازداشت و دعوا را بدون توجه به اسناد ساکنان روستا، طوری که مرد پشتون می‌خواست، فیصله کرده‌اند». به گفته‌ی این باشنددهی محل، این فیصله از سوی معاون ولسوال طالبان در ولسوالی کیتی صادر شده بود. بر اساس این گزارش، بر بنیاد فیصله‌ی طالبان، باشندگان روستا، پنج روز فرصت داشتند کوچ کنند و در غیر آن، «رینجر طالبان خواهد آمد». تا زمان نشر این گزارش، سه روز از این مهلت گذشته بود. در ادامه‌ی گزارش به نقل از باشندگان روستا آمده بود که شماری از آن‌ها به نیلی، مرکز دایکندی رفته و در صورتی که طی سه روز آینده حکم دیگر نیاورند، به‌زور کوچ داده خواهند شد.

یافته‌های جاده‌ی ابریشم، نشان می‌دهند که «جان‌محمد» در دوران قبلی رژیم طالبان نیز، علیه باشندگان روستای «شاه‌توت» عریضه کرده و زمین‌های آن‌ها را متعلق به خود دانسته بود؛ اما در آن زمان، قاضی دادگاه طالبان دعوا را به نفع باشندگان روستا فیصله کرده بود. باشندگان روستای شاه‌توت مدعی‌اند که آن فیصله را نیز در دست دارند؛ اما مقام‌های محلی طالبان، به فیصله‌ی خودشان هم واقعی نمی‌گذارند؛ زیرا طالبان بیش‌تر به تطبیق سیاست قوم‌گرایانه‌ی «تصرف زمین هزاره‌ها و توزیع آن‌ها برای پشتون‌ها» می‌اندیشند و در عمل، به هیچ معیار قانونی، شرعی و عرفی دیگری تعهد ندارند.

طبق این گزارشات منابع مردمی، طالبان خانواده‌های هزاره را پس از آن به کوچیدن از محل وادار کردند که چندی قبل، یک عضو این گروه در درگیری مسلحانه میان دو باشنددهی روستای کیان ولسوالی خدیر، کشته شده بود. طالبان در پیوند به این قتل، شماری از باشندگان روستای «پشتروق» ولسوالی خدیر را بازداشت کرده و تحت فشار و شکنجه قرار دادند تا فرد فراری را دست‌گیر کرده و به آن‌ها تحویل دهند.

طبق این گزارش، طالبان باشندگان روستای «پشتروق» ولسوالی خدیر را به‌زور وادار کردند تا خانواده‌ی فرد متواری را که یک عضو این گروه را به اشتباه کشته بود، کوچ اجباری دهند. در آن زمان، افزون بر خانواده‌ی قاتل، طالبان ۱۰ خانواده از نزدیکان فرد متواری را نیز، کوچ اجباری دادند. یافته‌های جاده‌ی ابریشم، نشان می‌دهند که خانواده‌های کوچ‌انده‌شده، به ولایت‌های دیگری پناه برده‌اند.

طبق این گزارش، طالبان باشندگان روستای «پشتروق» ولسوالی خدیر را که یک عضو این گروه را به اشتباه کشته بود، کوچ اجباری دهند. در آن زمان، افزون بر خانواده‌ی قاتل، طالبان ۱۰ خانواده از نزدیکان فرد متواری را نیز، کوچ اجباری دادند.

یافته‌های جاده‌ی ابریشم، نشان می‌دهند که خانواده‌های کوچ‌انده‌شده، به ولایت‌های دیگری پناه برده‌اند.

۱۲. باج‌گیری طالبان از باشندگان دایکندی  
طالبان پس از تصاحب قدرت، در راستای خشونت بر هزاره‌ها در کنار دیگر انواع اذیت و فشار، با شیوه‌های متفاوتی از آن‌ها با زور پول گرفته‌اند، که گاهی با استفاده از ابزار کوچی‌ها به این هدف‌شان رسیده‌اند. در زیر، به برجسته‌ترین موردهای آن در دایکندی می‌پردازیم.

الف) باج‌گیری کوچی‌ها از باشندگان روستای غم‌قول ولسوالی خدیر  
منابع محلی در دایکندی، در سنبله ۱۴۰۰، گزارش داده بودند که کوچی‌ها با حمایت مقام‌های طالبان و بدون برگزاری دادگاه، باشندگان روستای غم‌قول ولسوالی خدیر این ولایت را به پرداخت خون‌بهای پنج کوچی، وادار کرده‌اند. بر اساس این گزارش، طالبان در آغاز خون‌بهای هر نفر را یک میلیون و ۵۰۰ هزار افغانی تعیین کرده بودند؛ اما با پادرمیانی یکی از طالبان هزاره‌تبار، سرانجام خون‌بهای هر نفر ۶۰۰ هزار افغانی فیصله شد که در مجموع مردم غم‌قول، سه میلیون افغانی به کوچی‌ها پرداخت کردند.

بر اساس یافته‌های جاده‌ی ابریشم، طالبان در پیوند با خون‌بهای مذکور، در چهارم میزان ۱۴۰۰، چهل تن از بزرگان ولسوالی خدیر دایکندی را بازداشت و در مقر این ولسوالی زندانی کردند. آن‌ها پس از آن توسط گروه طالبان بازداشت شدند که کوچی‌ها ادعا کرده بودند که باشندگان منطقه‌ی «دره‌ی خودی» این ولسوالی، ۴۰ سال پیش، پنج کوچی را کشته‌اند.

افراد بازداشت‌شده، باشندگان روستاهای «غم‌قول»، «غم‌قول پایین»، «خیرخانه»، «تی‌باغ» و «دره‌ی خودی» بودند که توسط طالبان زیر فشار قرار گرفتند تا خون‌بهای کوچی‌ها را بپردازند.

یافته‌های «جاده‌ی ابریشم»، نشان می‌دهند که نزدیک به ۴۰ سال پیش، زمانی که پشتون‌های کوچی به روستای غم‌قول ولسوالی خدیر هجوم آورده و رمه‌های بز و گوسفندشان را بر مزارع هزاره‌ها رها می‌کنند، مردم محل برای دفاع از خود، با مهاجمان درگیر می‌شوند، در نتیجه، در این درگیری هفت باشنددهی محل و پنج کوچی کشته می‌شوند. فیصله‌ی طالبان مبنی بر پرداخت خون‌بهای کوچی‌ها توسط باشندگان روستای غم‌قول در حالی صورت گرفته که خون‌بهای هفت باشنددهی روستا که توسط کوچی‌ها کشته شده بودند، از سوی مقامات طالبان کاملاً نادیده گرفته می‌شود. یک باشنددهی محل که از ذکر نامش خودداری می‌کرد، به «جاده‌ی ابریشم»،

نمی‌خواهد نامش فاش شود، می‌گوید: کوچی‌ها با حمایت طالبان، از مردم زورگیری می‌کنند. من یادم نمی‌آید که در دره‌ی خودی، کدام کوچی کشته شده باشد. اگر این ادعای طالبان درست می‌بود، حتماً قاتل را مشخص می‌کردند. حتماً اگر این ادعا درست باشد، باز هم گناه‌اش به فرد قاتل برمی‌گردد. کوچی‌ها سر تمام مردم روستا شکایت کرده‌اند و ولسوال طالبان هم، بدون این که موضوع را بررسی کند، به نیروهای تحت امر خود دستور داده تا مبلغ یک میلیون افغانی را به زور از مردم بگیرند و بین خودشان و کوچی‌ها تقسیم کنند. چون طالبان تمام هزاره‌ها را به دلیل تفاوت‌های قومی و مذهبی، گناه‌کار و مستحق ظلم و ستم می‌دانند».

ج) باج‌گیری کوچی‌ها از ساکنان روستای سیاه‌چوب سنگ‌تخت و بندر

منابع محلی در دایکندی در ۱۴ جوزا ۱۴۰۱، گزارش داده بودند که کوچی‌ها در ولسوالی سنگ‌تخت و بندر این ولایت، ادعا کرده‌اند که در ۱۳۶۳ یک مرد کوچی در درگیری با مردم روستای سیاه‌چوب این ولسوالی کشته شده است و مردم محل، باید خون‌بهای مقتول را پرداخت کنند. بر اساس این گزارش، مسئولان محلی طالبان بدون بررسی و تحقیق، فیصله کرده بودند که باشندگان روستا باید مبلغ یک میلیون افغانی به کوچی‌ها غرامت پرداخت کنند.

در همین حال، منابع مردمی می‌گویند که ادعای کوچی‌ها کاملاً دروغ بوده؛ چون فرد مورد نظر را مردم سیاه‌چوب نکشته بودند و کوچی‌ها با توسل به این گونه اتهام‌ها و پشتیبانی طالبان، مردم هزاره را غارت می‌کنند. یکی از باشندگان محل، به «جاده‌ی ابریشم» می‌گوید که آن کوچی را شاید افراد دیگری کشته باشند؛ زیرا او از بزرگسالان روستا این موضوع را پرسیده و کسی به یاد ندارد. او در ادامه می‌گوید: «حالا که حکومت طالبان روی کار است، کوچی‌ها به بهانه‌های مختلف، دارایی مردم هزاره را چپاول می‌کنند؛ چون می‌دانند که در این شرایط هر ادعایی که علیه هزاره‌ها مطرح کنند، از سوی طالبان مورد حمایت و تأیید قرار می‌گیرد».

د) باج‌گیری کوچی‌ها از ساکنان روستای چهارقل‌میری سنگ‌تخت و بندر

منابع محلی، در ۳۰ اسد ۱۴۰۱ گزارش دادند که مسئولان محلی طالبان در ولسوالی سنگ‌تخت و بندر، خون‌بهای یک مرد پشتون را که بر اساس ادعای کوچی‌ها در سال ۱۳۷۰ توسط اهالی روستای چهارقل‌میری کشته شده بود، دو میلیون و ۵۰۰ هزار افغانی و یک میل کلاشینکوف تعیین کرده‌اند. این در حالی است که اهالی

می‌گوید: «کوچی‌ها بابت خون مرده‌های خود، ۳۰ لک افغانی از مردم گرفتند؛ ولی وقتی که ما به طالبان گفتیم خون‌بهای کشته‌های ما هم باید پرداخت شود، ولسوال و قومندان امنیه‌ی طالبان گفتند: اگر ساکت نشوید، ۶۰ لک افغانی از شما می‌گیریم، خدا را شکر کنید که مشکل‌تان با این مبلغ کم حل شد. مردم از سر ناچاری فیصله‌ی طالبان را قبول کردند».

بر اساس یافته‌های «جاده‌ی ابریشم»، کوچی‌ها با تکیه بر حمایت‌های بی‌قیدوشرط طالبان حتی خون‌بهای کسانی را از مردم هزاره مطالبه می‌کنند که به مرگ طبیعی مرده‌اند. یک بزرگ محل، می‌گوید: «در طول ۵۰ سال گذشته در اثر درگیری‌های گوناگون، افراد زیادی کشته شده‌اند که قاتلان اصلی آن‌ها مشخص نیست. در درگیری میان کوچی‌ها و هزاره‌ها هم، افرادی کشته شده‌اند که در این درگیری‌ها، بیش‌ترین تلفات از مردمان محل بوده است». به گفته‌ی او، کوچی‌ها بدین سبب که از سوی طالبان حمایت می‌شوند، حتی بابت خودمرده‌ها یا کسانی که به شکل طبیعی و در اثر بیماری‌های مختلف مرده‌اند هم، از هزاره‌ها خون مطالبه می‌کنند. وی تذکر می‌دهد که: «کوچی وسیله است. این برنامه‌ها را در اصل طالبان پیش می‌برند».

روزنامه‌ی اطلاعات روز، در چهار میزان ۱۴۰۱، در گزارشی نوشته بود که محکمه‌ی ابتدائیه و ولسوال طالبان در خدیر دایکندی، در پی شکایت کوچی‌ها در پیوند به قتل چند کوچی که ده‌ها سال‌ها پیش در جریان منازعه‌ای میان مردم محل و کوچی‌ها، نه نفر از ساکنان روستا و پنج کوچی کشته شده بودند، با فراخواندن بزرگان ۲۷ روستای ولسوالی خدیر، دستور جمع‌آوری پول خون‌بهای آن‌ها را صادر کرده است. بر اساس این گزارش، طالبان فیصله کرده بودند که هر خانواده، به پرداخت ۸۰۰ هزار افغانی به کوچی‌ها، مکلف است؛ ولی خون‌بهای نه نفر از کشته‌های هزاره را نادیده گرفتند.

ب) باج‌گیری کوچی‌ها از ساکنان روستای دره‌خودی ولسوالی خدیر

منابع، در چهار میزان ۱۴۰۱، گزارش داده بودند که کوچی‌ها در اداره‌ی ولسوالی خدیر عریضه کرده‌اند که یکی از بستگان آن‌ها سال‌ها پیش توسط ساکنان روستای دره‌ی خودی کشته شده است. طالبان بلافاصله و بدون برگزاری دادگاه، ادعای آن‌ها را تأیید و مردم محل را به پرداخت یک میلیون افغانی مجبور می‌کنند که ۸۰۰ هزار افغانی آن به کوچی‌ها داده می‌شود و ۲۰۰ هزار آن را مقام‌های طالبان می‌گیرند. بر اساس این گزارش، طالبان سپس ادعا کرده بودند که این قضیه توسط بزرگان محل فیصله شده است؛ اما یکی از باشندگان محل که

## گزارشی از نسل‌کشی، غصب زمین و کوچ اجباری هزاره‌های دایکندی توسط رژیم تروریستی طالبان

نمی‌دهند؛ اما این کشتارها، با اعلام عفو عمومی در تناقض آشکار قرار دارد و طالبان، باید این کشتارهای ظالمانه را فوراً متوقف کنند.»

دبیرکل سازمان عفو بین‌الملل، در بخش دیگر از اظهارات خود، گفته بود:

طالبان، باید فوراً از این اقدامات انتقام‌جویانه و ظالمانه دست بکشند و اطمینان حاصل کنند که کارکنان دولت سابق و خانواده‌های آن‌ها، می‌توانند با خیال راحت در افغانستان زندگی کنند. حکومت جدید، باید روشن کند که چنین تخلفات سنگینی، قابل تحمل نیست و کسانی که مسئول آن هستند تحت پی‌گرد قانونی قرار می‌گیرند. بر اساس گزارش تحقیقی سازمان عفو بین‌الملل که در ۲۴ سنبله ۱۴۰۱ به نشر رسید، طالبان از یک سال پیش که بر افغانستان حاکم شده‌اند، به شکنجه و کشتار هدفمند قوم هزاره دست زده و شماری از افراد این قوم را اعدام کرده‌اند. کشتار پی‌درپی از سوی طالبان، نشان‌گر الگوی حمله‌ی سیستماتیک علیه اقلیت‌های قومی است و از جمله اعضای نیروهای امنیتی پیشین که از قوم هزاره‌اند، به دست طالبان اعدام می‌شوند.

طبق گزارش این سازمان حقوق بشری، از نظر طالبان، اقلیت‌های قومی مانند هزاره‌ها، «دشمن» محسوب می‌شوند.

### ج) قتل یک نظامی پیشین توسط طالبان

منابع محلی در ولسوالی ناهه‌میش دایکندی، در ۱۳ اسد ۱۴۰۱، به رسانه‌ها گفته بودند که طالبان ۱۲ اسد همین سال، محمد زابلی -نظامی در حکومت پیشین- را در برابر چشمان پسر زندانی‌اش اعدام کرده و سپس جسد او را به دار می‌آویزند. طالبان، در آن زمان گفته بودند که زابلی را اعدام نکرده و او، در اثر ترس زیاد جان داده است؛ اما منابع مردمی در ناهه‌میش، گفته بودند که این نظامی حکومت پیشین، زیر شکنجه‌ی طالبان جان داده است. محمد زابلی، پس از سقوط جمهوری، به ایران فرار کرده بود؛ اما با شنیدن خبر بازداشت پسر ۱۰ (ساله‌اش از سوی طالبان، به ناهه‌میش برمی‌گردد. طالبان وقتی از موضوع آگاه می‌شوند، خانه‌ی زابلی را محاصره کرده و پس از چندین ساعت درگیری، او را به زندان منتقل می‌کنند.

### د) تیرباران یک چوپان در روستای برکر توسط کوچی‌ها

منابع مردمی، در ۹ سنبله ۱۴۰۱ گزارش داده بودند که کوچی‌ها یک چوپان از باشندگان روستای دهنو برکر ولسوالی میرامور دایکندی را کشته و یک نفر دیگر را زخمی کرده‌اند. سپس صدها رأس بز و گوسفند باشندگان روستا را با خود بردند؛ اما وقتی خانواده‌ی مقتول برای شکایت به اداره‌ی محلی طالبان مراجعه کرده‌اند، ولسوال و امنیه‌ی طالبان در میرامور، با این قضیه با بی‌تفاوتی کامل برخورد کرده‌اند.

روزنامه‌ی اطلاعات روز نیز با تأیید این خبر، به نقل از منابع محلی در قسمتی از گزارش خود نوشته بود:

کوچی‌ها با مواشی‌شان بر مزارع ساکنان این روستا هجوم برده‌اند؛ اما اهالی روستا تلاش می‌کنند تا مانع کوچی‌ها شوند. پس از چاشت روز (چهارشنبه، ۹ سنبله)، زمانی که یک ساکن محل به نام محمد با کوچی‌ها جرّ و بحث کرده، ابتدا توسط یک مرد کوچی با چاقو زخمی شده و سپس با ضرب گلوله به قتل رسیده و یک نفر دیگر، از اهالی زخمی شده است.

یافته‌های جاده‌ی ابریشم، نشان می‌دهند که پس از گذشت هشت ماه از قتل محمد تا اکنون، هیچ اقدامی در مورد دست‌گیری قاتلان او از سوی حکومت طالبان صورت نگرفته است. باشندگان روستای برکر معتقدند که چون شخص کشته‌شده از قوم هزاره و قاتل‌اش پشتون است، طالبان نمی‌خواهند یک پشتون را به جرم کشتن یک هزاره مورد پی‌گرد قرار دهند؛ بلکه تلاش می‌کنند با گذشت زمان، قضیه به فراموشی سپرده شود.

### ه) کشتار غیرنظامیان در مرکز دایکندی

منابع محلی، در ۳ قوس ۱۴۰۱ گزارش دادند که ۲۵۰ تن از جنگ‌جویان گروه طالبان، شب‌هنگام به روستای «سیوک‌شیر» از توابع مرکز دایکندی یورش برده و اعضای دو خانواده را قتل عام کردند. بر اساس این گزارش، در این حمله ۱۱ نفر از افراد ملکی به شمول یک زن و چهار کودک کشته شده و سه نفر دیگر به شمول دو زن زخمی شده‌اند. شش تن دیگر توسط نیروهای طالبان دست‌گیر و پس از انتقال به مرکز ولایت، زندانی شده‌اند. طبق گزارش منابع مردمی، هنوز از سرنوشت افراد دست‌گیرشده اطلاعی در دست نیست. یکی از شاهدان عینی که از بردن نام خود ابا می‌ورزد، چشم‌دید خود را چنین توضیح می‌دهد:

تازه برای ادای نماز صبح بیدار شده بودم که صدای

۱۰۰ هزار افغانی سرمایه‌اش باشد، ماهانه ۱۰ هزار مالیه می‌گیرند». این باشندهای ولسوالی شهرستان می‌گوید که طالبان خلاف حکومت قبلی در وضع مالیات، از هیچ قانونی پیروی نمی‌کنند؛ چیزی که باعث کسادشدن بازار کار مردم شده و در نتیجه، شماری از دکان‌داران، دکان‌های خود را بسته‌اند؛ چون توان پرداخت مالیات را ندارند. او می‌افزاید که در کنار مالیات دکان، مردم به پرداخت عشر نیز مکلف‌اند، که البته مبلغ و زمان آن نیز مشخص نیست؛ گاهی شوری ۳۰ هزار افغانی، گاهی هر خانه یک هزار افغانی. زمان پرداخت عشر هم مشخص نیست، هر وقت که پول نیاز داشتند به اعضای شوراها دستور می‌دهند که از مردم جمع کنند. معلوم نیست که برای خودشان جمع می‌کنند یا به حکومت تحویل می‌دهند. در اصل هدف طالبان این است که به هر بهانه‌ای اموال مردم هزاره را چپاول کنند.»

### ۱۳. کشتار مردم دایکندی

طالبان به دلیل خشونت‌های قومی رسوب‌یافته در درون‌شان، از زمان تسلط بر افغانستان در تابستان ۱۴۰۰، تا اکنون هزاره‌های زیادی را به بهانه‌های مختلف کشته‌اند که در این بخش، به کشتار نظامیان و غیرنظامیان هزاره در دایکندی می‌پردازیم.

### الف) کشتار باشندگان ولسوالی خدیر

طالبان پس از نخستین روزهای سلطه‌ی کامل بر دایکندی، اعلامیه‌ای شامل مواد ذیل صادر کردند: (یک کسانی که سلاح دارند، باید تحویل نیروهای امارت اسلامی بدهند. (دو کسانی که سلاح‌های خود را قبلاً تحویل داده‌اند، باید رسید آن‌ها را بیاورند و تأییدیه بگیرند. (سه کسانی که از اعضای نیروهای امنیتی حکومت قبلی بوده و ترخیص شده‌اند، باید ترخیص‌های خود را بیاورند و دوباره تأییدیه دریافت کنند. (چهار) همه‌ی افراد هنگام مراجعه به ولسوالی، باید مبلغ دو هزار افغانی با خود بیاورند.

### ب) کشتار نظامیان پیشین در ولسوالی خدیر

به گزارش منابع محلی و مردمی، پس از این که در ۱۲ آگست ۲۰۲۱، شهر نیلی، مرکز دایکندی به دست طالبان افتاد، ۳۴ نفر از سربازان حکومت پیشین که قبلاً سلاح‌های خود را به جا گذاشته بودند، به ولسوالی خدیر پناه بردند. شماری از آن‌ها بلافاصله به ایران و پاکستان فرار کردند؛ اما شمار دیگر به اعلام عفو عمومی طالبان اعتماد نموده و در خانه‌های خود ماندند. در این بحبوحه، شخصی به نام محمدعلی صداقت که از هم‌پیمانان محلی طالبان بوده، در گفت‌وگویی با آن‌ها توافق می‌کند که اگر تسلیم طالبان شوند، امنیت جانی آن‌ها را تضمین می‌نماید. آن‌ها هم به صداقت اعتماد کرده و برای تسلیم شدن آمادگی نشان می‌دهند؛ اما پس از این که صداقت زمینه‌ی تسلیمی شماری از آن‌ها را فراهم می‌نماید، در ۳۰ آگست ۲۰۲۱، نزدیک به ۳۰۰ جنگ‌جوی طالب به منظور دست‌گیری نظامیان غیرمسلح رژیم پیشین، به روستای دهن‌قل ولسوالی خدیر هجوم می‌برند.

سرانجام، نیروهای طالبان، دوازده سرباز هزاره در رژیم پیشین را که بر اساس توافق با محمدعلی صداقت، تسلیم شده بودند، به یکی از روستاهای مجاور به نام «کهور» می‌برند و در آن‌جا به‌صورت دسته‌جمعی تیرباران می‌کنند. در این رویداد، علاوه بر نظامیان تسلیم‌شده، دو غیرنظامی دیگر (یک مرد و یک دختر ۱۷ساله) که با دیدن این وضعیت از محل حادثه پا به فرار می‌نهند نیز، توسط طالبان کشته می‌شوند.

این واقعه را سازمان عفو بین‌الملل در ۱۳ میزان ۱۴۰۰ نیز گزارش کردند که نیروهای طالبان، ۱۳ شهروند هزاره‌تبار عضو نیروهای امنیتی رژیم پیشین را که با تحویل سلاح‌های خود تسلیم شده بودند، در دایکندی به‌صورت غیرقانونی کشته‌اند. طبق این گزارش، کشتار نظامیان پیشین در ۱۳ آگست ۲۰۲۱، در روستای کهور از توابع ولسوالی خدیر اتفاق افتاده بود و ۱۱ تن از قربانیان، از اعضای پیشین نیروهای امنیتی رژیم قبلی و دو تن غیرنظامی از جمله یک دختر ۱۷ ساله بودند.

در این گزارش، به نقل از آگنس کالامارد، دبیرکل سازمان عفو بین‌الملل، آمده است: «این اعدام‌های بی‌رحمانه، ثابت می‌کند که طالبان مرتکب جنایاتی می‌شوند که در دوره‌ی قبلی حکومت‌شان با ارتکاب آن‌ها بدنام شدند». کالامارد گفته بود که طالبان همواره حقوق کسانی را که دشمن خود می‌پندارند، نقض می‌کنند؛ حتی کسانی را که تسلیم این گروه می‌شوند نیز، به شکل بی‌رحمانه می‌کشند:

«طالبان با اعلام عفو عمومی، بارها گفته‌اند که کارمندان و نظامیان حکومت پیشین را هدف قرار



اجرستان عبور می‌کردند، به عنوان تاوان به‌زور می‌گیرد و برای برخی آن‌ها، رسید نیز می‌دهد.

با این حال، پس از تسلط طالبان، حمیدالله عریضه‌ای عنوانی والی طالبان در دایکندی ترتیب داده و بابت واژگوشدن موترش از اهالی روستا خواستار پرداخت غرامت می‌شود؛ اما وقتی دعوا به ولسوالی شهرستان دایکندی محول می‌شود، او برای پی‌گیری ادعای خود به محکمه حاضر نمی‌شود و در نتیجه، والی طالبان مستقیماً به ولسوال شهرستان دستور می‌دهد که یک میلیون افغانی از مردم محل گرفته و به حمیدالله بدهد.

بر اساس گزارش مردمی، وقتی مال‌باختگان هزاره، علیه حمیدالله به ولسوالی عریضه می‌کنند، او با این که به زورگیری اموال باشندگان روستا بابت غرامت موترش اعتراف می‌کند؛ اما مقام‌های طالبان، به عراض مردم هزاره هیچ توجهی نمی‌کند. این قضیه، از جمله یادآور فیصله‌ی یکی از محاکم دوران ظاهرشاه در ولسوالی بهسود است. محمدحسین، طالب کندهاری در کتاب خود «افغانستان دیروز و امروز» می‌نویسد: «در زمان ظاهرشاه، در یک نزاع، یک انسان هزاره را کوچی‌ها کشتند و پای یکی از شترهای کوچی‌ها نیز زخمی شد، [محکمه] حکومت فیصله کرد که کوچی‌ها برای خون انسان هزاره، ۶۰۰ افغانی بپردازند و هزاره‌ها را مجبور کرد که برای زخمی کردن پای شتر کوچی‌ها، ۳۷۰۰ افغانی غرامت بپردازند.»

### و) باج‌گیری مقامات محلی طالبان از هزاره‌های دایکندی

در ۱۹ ماه گذشته، منابع محلی بارها گزارش داده‌اند که طالبان از طریق وضع مالیات گزاف بر باشندگان دایکندی، آن‌ها را به‌شدت زیر فشار اقتصادی قرار داده‌اند. طبق این گزارش‌ها، طالبان در جمع‌آوری مالیات از هزاره‌ها، اصول مشخص و تعریف‌شده ندارند. هر حاکم محلی، بنا به اراده‌ی شخصی و به‌نحو خودسرانه، از مردم پول جمع‌آوری می‌کند.

طبق گزارش منابع مردمی، طالبان افزون بر مالیات دولتی، هر چند وقت یک بار، مبالغ گزافی را زیر نام عشر (نوعی مالیات مذهبی) فقط از مردم هزاره جمع‌آوری می‌کنند. این عشر هم تابع هیچ‌گونه محاسبه و گزارش‌دهی دقیق نیست. مقام‌های محلی طالبان، بر اساس خواست و نیاز خود، مردم را به پرداخت مبالغ گزافی مکلف می‌کنند و همین‌گونه بزرگان و اعضای شوراهای محل را مجبور می‌کنند تا عشر را از مردم جمع کرده و به طالبان تحویل دهند. یکی از باشندگان ولسوالی شهرستان، می‌گوید: «هالیاتی که طالبان می‌گیرند، خیلی زیاد است؛ مثلاً از دکان‌داری که ۵۰ هزار افغانی سرمایه داشته باشد، ماهانه، پنج هزار افغانی می‌گیرند و از دکان‌داری که

روستا می‌گویند یک مرد کوچی حدود ۳۰ سال پیش در ساحه‌ای میان ولایت‌های دایکندی و غور کشته شده بود؛ اما باشندگان روستای چهارقل‌میری در این روی‌داد دست نداشتند؛ چون در آن زمان نیز، قاتل او مشخص نشده بود. آن مرد ممکن است توسط خود کوچی‌ها کشته شده باشد.

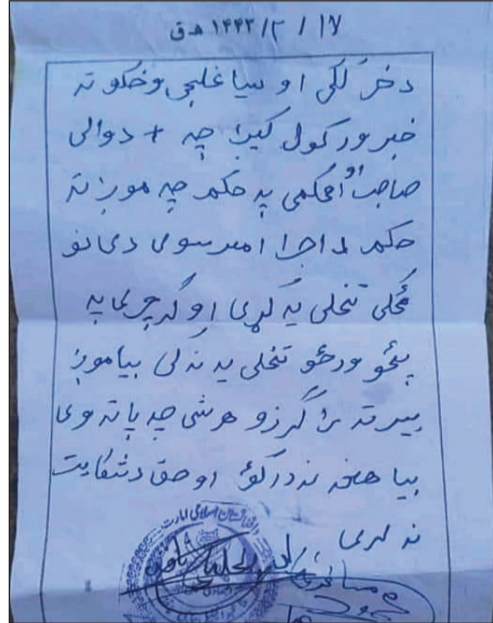
بر اساس این گزارش، باشندگان روستا، فیصله‌ی طالبان را ظالمانه و خلاف شریعت و قانون می‌دانند. یک باشندهای محل که از بردن نام خود هراس داشته، می‌گوید که ولسوال طالبان، از بزرگان روستای چهارقل‌میری به‌زور اعتراف و تعهد گرفته و ضرب‌الاجل تعیین کرده بود که تا دو هفته، باید یک میلیون و ۵۰۰ هزار افغانی را از باشندگان روستا جمع‌آوری کرده و به کوچی‌ها تحویل دهند. این باشندهای روستای چهارقل‌میری، می‌افزاید: «این فیصله کاملاً جانب‌دارانه، ظالمانه و قوم‌گرایانه بود. مقامات طالبان در این قضیه با تمام توان از کوچی‌ها حمایت کردند. مردم با آن که خواهان لغو این حکم بودند؛ اما به خاطر حمایت همه‌جانبه‌ی طالبان از کوچی‌ها، حتی نتوانستند در برابر این فیصله‌ی غیرقانونی اعتراض کنند.»

روزنامه‌ی هشت صبح، در ۳۰ اسد ۱۴۰۱ در گزارشی به نقل از منابع محلی، نوشته که کوچی‌ها ادعا کرده‌اند باشندگان روستای چهارقل‌میری ولسوالی سنگ‌تخت و بندر دایکندی، سال‌ها پیش یک چوپان کوچی را کشته‌اند. به گفته‌ی منابع، طالبان پس از این ادعا در یک نشست با حضور کوچی‌ها و باشندگان ولسوالی سنگ‌تخت و بندر، فیصله کرده‌اند که باشندگان روستای چهارقل‌میری این ولسوالی، دو میلیون و ۵۰۰ هزار افغانی و یک میل کلاشینکوف را به‌عنوان خون‌بهای این چوپان بپردازند.

### ه) باج‌گیری مردم پشتون از باشندگان ولسوالی شهرستان

منابع محلی، در ۲۲ میزان ۱۴۰۱، گزارش داده بودند که نزدیک به بیست سال پیش (در آغاز رژیم جمهوری)، زمانی که یک سرک، از ولسوالی اجرستان غزنی به ولسوالی شهرستان دایکندی وصل شده بود، موتر کاماز مملو از مواد غذایی شخصی به نام حمیدالله از باشندگان ولسوالی اجرستان غزنی که آن را برای فروش به گیروی ولسوالی شهرستان دایکندی آورده بود، به دلیل نقص فنی یا هر دلیل دیگری از سرک منحرف و واژگون می‌شود. پس از این رویداد، او همه کالاهای تجاری‌اش را در همان ساحه به مردم هزاره می‌فروشد و موترش را هم با خود به اجرستان انتقال می‌دهد. یک سال پس از این رویداد، حمیدالله به کمک سایر پشتون‌ها، یک دست‌گاه موتر فلان‌کوچ، یک دست‌گاه موتر تونیس، یک دست‌گاه موتر سایکل و مقادیر قابل توجهی از اجناس تجاری دکان‌داران و مسافران مردم گیروی ولسوالی شهرستان دایکندی را که از مسیر

# گزارشی از نسل‌کشی، غصب زمین و کوچ اجباری هزاره‌های دایکندی توسط رژیم تروریستی طالبان



که ما را هم به نیلی برسان و او گفته که نمی‌توانم دو نفر را حمل کنم، مورد حمله‌ای آن‌ها قرار گرفته و جان باخته است. دیگر این که بهزاد مبلغ ۲۷۰ هزار افغانی از عواید اداره‌ی ثبت احوال نفوس و چند مکتوب نیز با خود همراه داشته تا آن‌ها را به ولایت تحویل دهد. لذا به احتمال قوی، افراد زیادی در ولسوالی میرامور می‌دانستند که بهزاد برای چه کاری به نیلی می‌رود و چه مقدار پول به همراه دارد.

طبق گزارش مردمی، علاوه بر موارد فوق، زخمی که در پشت بهزاد وجود داشته، زخم گلوله نبوده است. یکی از ساکنان محل که جسد را از نزدیک دیده و شاهد مراحل کامل تدفین مقتول بوده است، می‌گوید:

زخمی که در پشت بهزاد بود، مثل زخم گلوله نبود. من آدم تیرخورده زیاد دیده بودم. تیر از ناحیه‌ای که وارد بدن می‌شود، زخم بسیار کوچکی به جا می‌گذارد؛ اما از جایی که بیرون می‌شود، سوراخ بزرگی ایجاد می‌کند. در پشت بهزاد یک سوراخ بزرگی مانند سوراخ برچه (سر نیزه) ایجاد شده بود؛ اما در سوی دیگر بدنش هیچ زخمی نبود. به احتمال زیاد او را به خاطر غارت پولی که همراهش بود، با برچه کشته بودند.

در همان روز، سخن‌گوی فرماندهی امنیه‌ی طالبان در دایکندی، گفته بود: «یک موتورسایکل‌سوار به نام خدابخش ولد حسن‌علی، باشنده روستای «چلنگ» ولسوالی میرامور این ولایت، هنگام عبور از یک ایست بازرسی، با یک سنگ برخورد کرده و جان باخته است». یافته‌های «جاده‌ی ابریشم» نشان می‌دهند که طالبان نه تنها قاتلان بهزاد را محاکمه نکردند، بل که خون‌بهای او را نیز ندادند.

به گزارش منابع محلی، سرانجام صدیق‌الله عابد، فرمانده امنیه‌ی طالبان در دایکندی، شماری از کارمندان هزاره‌تبار، اعضای شورای علما و متنفذین را به خانه‌ی خدابخش بهزاد می‌فرستد تا از کاکاهای مقتول بخواهند که قاتل را ببخشند. این هیئت برای دل‌جویی از خانواده‌ی بهزاد، سه بوری آرد، دو بوری برنج، یک بشکه روغن، یک سیر بوره و دو کیلو چای همراه خود برده بودند.

خدابخش بهزاد، حدود ۳۰ سال داشت و در روستای «چلنگ» از توابع ولسوالی میرامور دایکندی زاده شده بود. او تا مقطع لیسانس تحصیل کرده بود و کارمند اداره‌ی احصائیه‌ی ولسوالی میرامور بود. از او سه دختر یک، پنج و هشت‌ساله و یک پسر یک‌ساله بر جای مانده است، خانم‌اش باردار است و هیچ سرپرستی ندارد.

این زنجیره‌ی کشتار فردی و جمعی، غصب زمین، کوچ اجباری، باج‌گیری، غارت و... هم‌چنان ادامه دارد و تاکنون ادارات محلی رژیم تروریستی و نژادپرستانه‌ی طالبان، عامدانه از پیگیری قانونی و حقوقی آن جلوگیری نموده و با ترفندها، دسایس و تهدیدات مجال توسعه‌ی این جنایات را فراهم کرده‌اند.

اسلامی، مجازات کنند. منابع محلی می‌گویند که هیچ کسی در رابطه با این جنایت، عملاً بازداشت یا دادگاهی نشد.

**ز قتل یک کارمند ثبت احوال نفوس توسط طالبان**  
منابع مردمی در شهر نیلی مرکز دایکندی، در ۲۵ قوس ۱۴۰۱، گزارش داده بودند که طالبان یکی از باشندگان ولسوالی میرامور این ولایت را در یکی از ایست‌های بازرسی شهر نیلی با فیر گلوله کشته‌اند.

بر اساس گزارش مردمی، فرد کشته‌شده «خدابخش بهزاد» نام داشت و از باشندگان روستای چلنگ ولسوالی میرامور و کارمند اداره‌ی ثبت احوال نفوس این ولسوالی بود.

یکی از باشندگان محل، به «جاده‌ی ابریشم» گفته بود:

تا ساعت یک بعد از ظهر (روز جمعه ۲۵ قوس ۱۴۰۱) در خانه‌ی بهزاد جلسه داشتیم و روی مسائلی مربوط به شورای قریه صحبت می‌کردیم، تازه نان چاشت را خورده بودیم که برایش تلفن آمد. بهزاد بعد از ختم گفت‌وگوی تلفنی مفصل به ما گفت یکی از همکارانم تلفن کرده که افراد زیادی برای دریافت تذکره به اداره مراجعه کرده؛ ولی کاغذ تذکره نداریم و از من خواسته است که با استفاده از فرصت تعطیلی، به ولایت بروم و کاغذ تذکره بیاورم تا در روز شنبه مردم معطل نمانند.

به نقل از این منبع، بهزاد پس از معذرت‌خواهی از دوستان‌اش جدا می‌شود و با موتورسایکل‌اش به سمت شهر نیلی حرکت می‌کند. این منبع می‌گوید: «ما به خانه‌های خود برگشتیم. نزدیک شام تلفن آمد که بهزاد را طالبان هنگام عبور از ایست بازرسی با شلیک گلوله کشته‌اند».

سایت تلویزیون آمو در ۱۳ جدی ۱۴۰۱ گزارش داده بود: «خدابخش بهزاد، حوالی ساعت شش عصر هنگامی که وارد نیلی می‌شود، در مربوطات روستای «پای نیلی» کشته می‌شود». بعداً شاهدین عینی و منابع در روستای او، گفتند که گلوله به پشت او اصابت کرده است.

طالبان همان شب به رسانه‌های محلی، گفته بودند که خدابخش به هشدار ایست سربازان اعتنا نکرده و چره‌ی مرمی که به زمین فیر شده، جان او را گرفته است. طالبان بعداً گفته بودند که از کیف وی تفنگچه نیز یافته‌اند؛ اما خانواده‌اش می‌گویند که او با شلیک طالبان کشته شده و هیچ وقت اسلحه‌ای با خودش حمل نمی‌کرده است.

یافته‌های «جاده‌ی ابریشم»، نشان می‌دهند که فرد مقتول نه به دلیل بی‌اعتنایی به فرمان ایست طالبان، بل که به دلیل‌های دیگر کشته شده است. طبق گفته‌های مردم محل، وجود تفنگچه در کیف بهزاد از اساس دروغ بوده است. او هنگام عبور از ایست بازرسی کشته نشده؛ بلکه زمانی که دو نفر از نیروهای طالبان از او خواسته بوده

بر اساس این گزارش، محمدعلی، در میانه‌ی میزان ۱۴۰۰ به منظور پی‌گیری یک پرونده‌ی حقوقی، به اداره‌ی محلی رفته بوده؛ اما دیگر به خانه برگشته است. پس از آن خان محمد، برادر او بابت ناپدیدشدنش به دفتر والی دایکندی شکایت می‌کند. طبق این گزارش، والی طالبان پرونده را به بخش استخبارات طالبان راجع کرده و از آن‌ها می‌خواهد که با خان محمد برای پیدا کردن برادرش همکاری کنند؛ اما سرانجام، جسد محمدعلی پیدا می‌شود. مسئولان اداره‌ی محلی طالبان اعتراف می‌کنند که محمدعلی را آن‌ها زندانی کرده بودند؛ اما رییس دفتر والی دایکندی در مورد جزئیات قتل او، به رسانه‌ها معلومات نداده و تنها گفته است که این قتل، به شکل بسیار مرموز اتفاق افتاده است.

یافته‌های جاده‌ی ابریشم، نشان می‌دهند که این فرد به دستور ولسوال و فرمانده امنیه‌ی طالبان کشته شده است. خان محمد، برادر محمدعلی، به جاده‌ی ابریشم گفته است:

برادرم یک دهقان بود که در ماه میزان ۱۴۰۰ برای پی‌گیری یک پرونده‌ی حقوقی به اداره‌ی ولسوالی خدیر رفت؛ اما پیش از آن که پرونده از سوی مسئولان محلی طالبان مورد بررسی قرار بگیرد، محمدعلی را نخست زندانی کردند و سپس، ناپدید شد. تا این که پس از ماه‌ها جست‌وجو جسد محمدعلی را از درون یک چاه پیدا کردیم. من نمی‌دانم که برادرم را با گلوله کشته‌اند یا با شکنجه به قتل رسانیده است؛ چون از طریق جسد وی قابل تشخیص نبود. اما مطمئنم که ولسوال و قوماندان امنیه‌ی خدیر در قتل وی شریک‌اند.

یکی از اهالی خدیر، که به دلیل تهدیدهای امنیتی نتوانست هویت‌اش فاش شود، به «جاده‌ی ابریشم» می‌گوید:

مقتول با یکی از اقوام یک طالب محلی به نام محمدعلی صداقت، دعوی حقوقی داشت؛ اما وقتی که برای پی‌گیری دوسیه‌ی خود به ولسوالی رفت، در آن جا نخست زندانی و سپس ناپدید شد و هرگز به خانه‌ی خود برنگشت. تا این که ماه‌ها بعد، جسد وی از داخل یک چاه پیدا شد. در حقیقت او را ولسوال و قومندان طالبان به تحریک صداقت کشتند.

بر اساس گزارش منابع محلی، هم‌زمان با پیداشدن جسد محمدعلی، رییس دفتر والی طالبان، به رسانه‌ها گفته بود که برای خانواده‌ی محمدعلی، ۴۰ روز فرصت داده‌ایم تا تصمیم بگیرند که ولسوال و فرمانده امنیه‌ی خدیر مطابق شریعت اسلامی محاکمه شوند، یا از طریق برگزاری جرگه‌ی متنفذین میان طرفین صلح شود؛ اما یافته‌های «جاده ابریشم»، نشان می‌دهد که طالبان در عمل هرگز در این راستا اقدام شرعی و قانونی نکردند؛ چون خان محمد از طالبان خواسته بود که چگونگی جزئیات قتل برادرش را بررسی و عاملان آن را مطابق قانون و شریعت

تیراندازی آمد، بیرون را نگاه کردم، نیروهای طالبان را دیدم که با سلاح‌های سبک و نیمه‌سنگین به طرف دو خانه‌ی گلی اهالی قریه شلیک می‌کردند. در نتیجه، تعدادی از اعضای دو خانواده را که همگی افراد غیرنظامی بودند، به رگبار بستند و بقیه را دست‌گیر کرده و با خودشان به مرکز ولایت بردند. پس از رفتن طالبان، نزدیک جسد‌ها رقتیم، یازده نفر کشته شده بودند. در میان قربانیان، یک زن و چهار طفل هم دیده می‌شد، سه نفر به‌شدت زخمی بودند و شش نفر باقی‌مانده را طالبان با خود برده بودند. به هر کدام از قربانیان ده‌ها تیر شلیک شده بود.

با این حال، سخن‌گوی والی طالبان در دایکندی، کشتار افراد ملکی را رد کرده و در واکنش به نشر این اخبار، در خبرنگارهای نوشته بود: «نیروهای ما شماری از ساکنین قریه‌ی سیوک شیبور را دست‌گیر کرده است». او دلیل دست‌گیری این افراد را از طریق خبرنگارهای فیسبوکی والی دایکندی، چنین توضیح داده بود: «در سال‌های گذشته بین افرادی از دو قوم در یکی از قریه‌های ولسوالی مرکز، دعوی حقوقی جریان داشت، محکمه‌ی طالبان جهت پی‌گیری موضوع، بارها طرفین را به مرکز ولایت جلب کرده بود؛ اما آن‌ها حاضر نمی‌شدند. به همین دلیل نیروهای طالبان طرفین دعوا را بازداشت کرده‌اند». ذبیح‌الله مجاهد، سخن‌گوی طالبان اما اعلام کرده بود که نیروهای این گروه، تعدادی شورش‌گر باغواوت‌گر را در روستای سیوک شیبور دایکندی کشته‌اند.

صندوق حمایت از کودکان سازمان ملل متحد (یونیسف)، در ۴ قوس ۱۴۰۱ در توییتی کشتار افراد ملکی در روستای سیوک‌شیبور را توسط طالبان محکوم کرده و تأیید کرده بود که در این حمله‌ی طالبان، چهار پسر بچه که از ۱ تا ۱۴ سال داشتند، کشته شده‌اند.

ریچارد بنت، گزارش‌گر ویژه‌ی سازمان ملل متحد برای افغانستان نیز، یک روز پس از این رویداد، خواستار تحقیق فوری و مستقل در مورد کشتار اعضای دو خانواده‌ی هزاره در مرکز دایکندی شد.

به دنبال این رویداد، بازماندگان خانواده‌های قربانیان نیز، در نامه‌ای سرگشاده، از جامعه‌ی جهانی خواستند که حمله به اعضای خانواده‌ی آن‌ها را به‌عنوان بخشی از نسل‌کشی هزاره‌ها توسط طالبان، محکوم کنند. در این نامه، هم‌چنین گفته شده بود که طالبان به هر کدام از افراد کشته‌شده بیش از ۶۰ مرمی شلیک کرده‌اند.

**و قتل یک شهروند ولسوالی خدیر توسط طالبان**  
رادیو وطن‌دار در ۱۲ قوس ۱۴۰۰، به نقل از مولوی خلیل، رییس دفتر امین‌الله عبید والی طالبان در دایکندی، گزارش داده بود که فردی به نام محمدعلی ۳۳ ساله از باشندگان ولسوالی خدیر دایکندی به شکل مرموزی توسط ملاعبده‌الله ولسوال و عزیزالله اجمل، فرمانده امنیه‌ی طالبان در ولسوالی خدیر، کشته شده است.



# بازمانده‌ی فاجعه‌ی سیوگ دایکندی: طالبان جسد آن‌ها را با چاقو تکه تکه کردند!

گفت‌وگویی از عصمت الطاف، دانشجوی دکترای زبان و ادبیات فارسی

**مقدمه:** در بیش‌تر از یک سال‌ونیم گذشته، طالبان، شماری زیادی از باشندگان دایکندی را قتل عام، بازداشت، زندانی و شکنجه کرده‌اند که هرگز در رسانه‌ها بازتاب نیافته است. کشتار جمعی در دره‌ی خودی که در آن سیزده نفر به شمول نه نیروی امنیتی حکومت پیشین و چهار باشنده‌ی ملکی محل توسط جنگ‌جویان طالبان کشته شدند و رویداد دل‌خراش سیوگ‌شیر در مرکز دایکندی که در آن نه تن به شکل بی‌رحمانه‌ای کشته‌اند، حالا از یادها رفته و تلاشی برای بازتاب چرایی ماجرا و وضعیت اندوه‌بار خانواده‌های شان دیده نمی‌شود. تا اکنون شش تن از بازماندگان کشته‌شدگان سیوگ‌شیر، در زندان‌های مخوف طالبان شکنجه می‌شوند؛ ولی هیچ نهادی در این زمینه اقدامی نکرده است. دفتر هیئت معاونت سازمان ملل متحد در افغانستان (یوناما)، در ابتدا هیئتی را به نیلی فرستاد و قول بررسی رویداد سیوگ‌شیر را داده بود؛ اما اکنون، هیچ گزارشی در این زمینه منتشر نکرده است. سکوت نهادها و رسانه‌هایی که از ارزش‌های حقوق بشری و دفاع از آن دم می‌زنند، وضعیت را برای شهروندان افغانستان دشوار و امکان‌های پس‌گیری حقوق اساسی مردم را ناممکن کرده است.

وارونه‌جلوه‌دادن و تحریف رویدادهای جرمی‌ای که توسط طالبان انجام می‌شود، به وسیله‌ی رسانه‌های مزدور و وابسته به این گروه، جنایت مضاعفی است که بر شهروندان روا داشته می‌شود. شکل‌گیری نهادهای رسانه‌ای وابسته به طالبان، رشد چهره‌های مزدور در شبکه‌های اجتماعی برای دفاع از طالبان و تحکیم بنیادهای این گروه در افکار عمومی و حمایت رسانه‌های به ظاهر مستقل از عمل کرد طالبان با شگردهای تبلیغاتی، آهسته آهسته در ساختار اطلاع‌رسانی کنونی افغانستان جا خوش کرده است. یکی از نمونه‌های روشن، این دست از رسانه‌ها، تلویزیون شمشاد است که البته از ابتدا به منظور تحکیم بنیادهای فاشیسم قومی پایه‌گذاری شده بود؛ ولی در بیش‌تر از یک سال‌ونیم گذشته، همواره از طالبان و اعمال جنایت‌کارانه این گروه حمایت کرده است. تلویزیون شمشاد تا اکنون از هیچ کوششی در راستای تحکیم بنیادهای فاشیسم قومی طالبانی، فروگذار نکرده است.

تلویزیون شمشاد، چند روز بعد از رویداد سیوگ‌شیر، گزارشی از این رویداد تهیه کرد که کاملاً در دفاع از طالبان، تهیه شده است. در این گزارش، چند میل سلاح را در خانه‌ی یکی از کشته‌شدگان به نمایش گذاشته‌اند و با بازماندگان آن‌ها نیز، گفت‌وگوی مبهم و کوتاهی انجام شده است؛ اما اصل گفت‌وگو با کسانی انجام شده که به گونه‌ی مستقیم در این رویداد دست داشته‌اند و به طالبان گزارش داده‌اند که گویا در این خانه شماری از افراد مسلح مخالف این گروه، در حال توطئه و برنامه‌ریزی حمله بر مرکز دایکندی هستند. بر اساس معلومات بازماندگان کشته‌شدگان، طالبان و آن‌هایی که کشتار فجیع در سیوگ‌شیر را به راه انداخته بودند، یک روز پیش از حضور خبرنگاران تلویزیون شمشاد، در محل رویداد در سیوگ‌شیر حضور یافته‌اند و رویداد را به دل‌خواه شان صحنه‌سازی کرده و چند میل سلاح را در خانه‌ی یکی از کشته‌شدگان گذاشته‌اند تا توسط گروه گزارش تلویزیون شمشاد فیلم‌برداری شود. هم‌چنان افراد طالبان، با تهدید و ارباب‌با‌باید با خبرنگاران محل دیکته کرده بودند که چه مواردی را باید با خبرنگاران بگویند.

در دو دهه‌ی گذشته، تهیه‌ی گزارش از بازماندگان رویداد سیوگ‌شیر، تنها موردی است که پای گزارش‌گران

تلویزیون شمشاد را به دایکندی کشانده است. روشن است که تلویزیون شمشاد، می‌خواست با عادی جلوه‌دادن رویداد، کشته‌شدگان را مقصر اصلی این جنایت جلوه داده و به طالبان مشروعیت بدهد.

بدون شک، به همان اندازه که جنایت طالبان در حق شهروندان افغانستان زشت و ناپسند است، تلاش برای سفیدنمایی چهره‌ی سیاه این گروه توسط رسانه‌ها و افراد مزدور نیز، زشت و ناپسند است؛ به همان اندازه که کوچ‌دادن اجباری مردم توسط طالبان، جنایت آشکار است، تحریف حقیقت از سوی رسانه‌ها نیز، جنایت به شمار می‌رود که به کمک فضای حاکم، با پررویی عملی می‌شود. ما اصل قضیه را با یک تن از بازماندگان قربانیان سیوگ پی‌گیری کردیم تا واقعیت‌ها تحریف نگردد. در این گفت‌وگو قربانی سخن می‌گوید:

خیلی ممنومم که وقت تان را به هفته‌نامه جاده‌ی ابریشم دادید تا در مورد حادثه‌ی غم‌انگیز سیوگ ولایت دایکندی صحبتی داشته باشیم. در نخست می‌خواهم بپرسم، شما شاهد قضیه‌ی سیوگ از نزدیک بودید؟

بله، من شاهد صحنه بودم.

**می‌شود بگویید که قضیه‌ی سیوگ چرا اتفاق افتاد؟ عوامل و اسباب آن چه بود؟**

اصل حادثه دعوی حقوقی بود، بین پسران هاشم خان و پسران محمدداد جعفری، با پسران حاجی غریب‌حسین بیگ، باشندگان همین منطقه‌ی آسویک، ولسوالی مرکز ولایت دایکندی. این‌ها از قدیم بین‌شان دعوی حقوقی داشتند. این دعوی حقوقی هم بر سر زمین بود. از سال‌ها قبل جریان داشت و حتا در سال‌های قبل، بین‌شان آدم نیز کشته شده بود.

در دوران جمهوریت به دولت مراجعه کرده بودند، دعوی‌شان جریان داشت. دو بار، محکمه‌ی ابتدائیه و سارنوالی به نفع پسران هاشم خان فیصله کرده بود. قرار بود محکمه نهایی هم فیصله‌ی خود را بکند و به این پرونده رسیدگی کند، اما دولت سقوط کرد و همه چیز بر باد رفت.

بعد از اینکه امارت اسلامی روی کار آمد، تقریباً هنوز یک ماه از حکومت امارت اسلامی نگذشته بود که یکی از پسران حاجی غریب‌حسین بیگ، به اسم نور محمد، در همین مدت ده بیست روز امارت اسلامی، به عنوان پولیس ایفای وظیفه می‌کرد و در مسیر راه توسط افراد ناشناس به قتل رسید. بعد از کشته شدنش، برادران او متهم کردند پسران هاشم خان و پسران محمدداد جعفری را. در امارت اسلامی عریضه کردند بر سر آن‌ها، و جلب کردند آن‌ها را و به ولایت خواستند؛ اما پسران هاشم خان و محمدداد جعفری، به دلیل دعوی حقوقی‌ای که بین‌شان وجود داشت، حاضر نشدند به ولایت بروند و در این مورد پاسخ‌گو باشند. حرف‌شان هم این بود که ما با پسران جعفری دشمنی داریم، او که اکنون با طالبان کار می‌کند، نمی‌توانیم اعتماد کنیم. این‌طوری امکان دارد ما را به دام بیندازد.

چندین بار هم موسفیدان پادرمیانی کردند، محمدعلی ارزگانی، معاون سابق والی ولایت دایکندی، با تعدادی از موسفیدان قدم پیش گذاشتند. تلاش کردند که موضوع موی‌سفیدی حل شود. متهمان حاضر شوند، و قضیه حل‌وفصل شوند، اما نتیجه‌ای نگرفتند؛ چون کسی نبود که آن‌ها (متهمان) را تضمین کنند.

در این فاصله، پسران محمدداد جعفری بیشتر به اداره امارت گزارش دادند، از سوی افراد دیگری هم بیشتر دامن

زده شد به این قضیه. گفتند که این‌ها باغی هستند، این‌ها افراد مسلح غیرمسئول‌اند، این‌ها مخالف امارت اسلامی هستند و با جنبش مقاومت پنجشیر ارتباط دارند، و صلاح و مهمات دارند و از این حرف‌ها؛ در حالی که این طوری نبود. این‌ها کاملاً نادرست بودند.

این حرف‌ها باعث شدند که طالبان با بیشتر از ۱۰۰ نفر نیروی مسلح و مجهز، وارد عمل شوند. آن‌ها، به تاریخ... بعد از اذان صبح وارد منطقه شدند. مولوی فیضانی، معاون استخبارات ولایت دایکندی و باقی نیروهای طالبان وارد منطقه شدند. اولین خانه‌ای که این‌ها پشت دروازه‌اش رفتند، خانه‌ی پسران هاشم خان بود. با آن‌ها وارد گفت‌وگو شدند. قبل از این که خودشان وارد خانه شوند، دو نفر از موسفیدان همسایه‌ی متهمان را فرستادند تا از آن‌ها بخواهند که خودشان را تسلیم کنند و سلاح خود را به امارت بسپارند. قطعاً آن‌ها یک میل سلاح با خودشان حمل می‌کردند. اما آن‌ها حاضر نشدند. دلایل‌شان هم همان دلایل قبلی بودند که به موسفیدان گفته بودند.

در همین زمان، احسان، پسر بزرگ هاشم خان، که طرف دعوی پسران حاجی غریب‌حسین بیگ نیز بود، در همین زمان به مامايش -کسی به نام امین‌الله مالی؛ یکی از شخصیت‌های پرنفوذ منطقه‌ی سیوگ و شیبر و یک موسفید باعزت در منطقه- زنگ زده بود و جریان را برایش گفته بود و از او خواسته بود که به صحنه بیاید و در حل مسالمت‌آمیز قضیه تلاش کند. او قبول کرده بود و با موتورسایکل پسر برادرش به منطقه‌ی سیوگ آمد، پیش خانه‌ی هاشم خان.

امین‌الله مالی وقتی به منطقه می‌آمد، طالبان به او گفت که به خواهرزادگان تگویی که تسلیم شوند و سلاح خودشان را بدهند و ما کارشان نداریم. همان گزارش‌هایی را که برای‌شان رسیده بودند، به آقای مالی می‌گفتند که این‌ها باغی‌اند و افراد مسلح غیرمسئول هستند و با جنبش مقاومت ارتباط دارند. سرانجام، او خانه خواهرزادگانش رفت و دو تا از آن‌ها (احسان و رحمان) را متقاعد کرد که از خانه بیرون شوند. آن‌ها را تسلیم طالبان داد. طالبان آن‌ها را به ولایت انتقال دادند؛ اما یکی دیگرشان (ابراهیم) خودش را در کاهدان خانه پنهان کرده بود؛ گرچه، مالی مامايش هم از این قضیه خبر نداشت.

بعد از این، طالبان آقای امین‌الله مالی و محمدحیدر کاکای موسفید (هشتادوهفت ساله) مهمان را به خانه‌ی پسران محمدداد جعفری (محمدعلم جعفری، شیرمحمد جعفری، امیر جعفری) فرستادند تا آن‌ها را متقاعد کنند، تا خودشان را به دولت امارت تسلیم بدهند و همان یک میل سلاحی را که داشتند، به دولت بدهند. این‌ها دو بار رفتند، اما پسران جعفری به دلایل فوق‌الذکر حاضر نشدند. می‌گفتند که ما با دولت امارت مشکل نداریم؛ اما با طرف مقابل چرا؟ در چنین شرایطی، ما از سلامتی خود در بیم‌ناکیم.

نیروهای طالبان هر لحظه بیشتر می‌شدند و چهارطرف را با سلاح‌های سبک و سنگین، محکم گرفته بودند. حلقه‌ی محاصره را تنگ‌تر کردند و سرانجام، آن‌ها را به شکل مظلومانه‌ای به رگبار بستند. طالبان با کشتن این‌ها هم قانع نشدند. جسد آن‌ها را با چاقو تکه‌تکه کردند و سه کودک همان سه جان‌باخته را هم فجیعانه به رگبار می‌بندند. طالبان بعد از کشتن این‌ها، خانه‌های‌شان را تلاشی کردند. در حین تلاشی، پسر دیگر هاشم خان را از کاهدان پیدا کردند. او را نیز به شکل فجیعانه به قتل رساندند. با

پیدا کردندش، طالبان به امین‌الله مالی نیز گفتند که چرا این خواهرزاده‌ات را پنهان کردی و چرا او را به ما تحویل ندادی؟ به نحوی با این‌ها دست داری و خائن هستی. او گفته بود که من خبر نداشتم. به من، برادران دیگرش گفتند که او در خانه نیست و فرار کرده است.

اما طالبان قبول نکردند این حرف‌هایش را. زنده‌زنده، اول دست‌هایش را قطع کردند و بعد پاهایش را. او آن‌قدر فریاد می‌زد و آن‌قدر داد می‌زد که همان دره صدا می‌داد؛ اما کسی نبود که به داد او برسد. بعد از این کار، او که در حال جان دادن بود، با چاقو حلالش کردند. سپس، با تفنگ به سر و سینه‌اش ضربه کردند.

این بنده‌ی خدا به عنوان یک موسفید و میانجی به صحنه حاضر شده بود. بعداً وقتی که او را غسل می‌دادیم، سرش بیخی کفیده بود. اسناد و شواهدش هم نزد خانواده‌اش موجود است. از سرش، فقط مقداری پوست باقی مانده بود.

طالبان تا ساعت‌های پنج و شش عصر، اجازه‌ی دفن خاک ندادند؛ اما سرانجام، اجازه‌ی دادند که دفن کنیم.

**می‌خواهم بپرسم، در تمام مدتی که طالبان وارد خانه شدند و جان‌باختگان را گرفتند، قربانیان آیا مقاومت کرده بودند تا این که مهمات‌شان تمام شد یا نه؟**

-نه، آن‌ها در تمام همین مدت، یک فیر هم نکردند. همین‌ش هم نشان می‌دهد که آن‌ها باغی نبودند؛ باغی‌ای که با یک دولت طرف باشد، اولاً در خانه‌ی خود، بی‌خبر از دور و برش نمی‌نشیند و نمی‌خواهد و دوماً اگر برسرش حمله شود، از خودش دفاع می‌کند. جان‌باختگان و قربانیان سیوگ هیچ کدام این‌ها را نکردند.

**در این حمله‌ی طالبان، در مجموع، چند نفر جان باختند؟**

-جمعاً تعداد شهیدان هشت نفر می‌شود؛ سه تا از پسران محمدداد جعفری با سه تا پسر خردسال خود؛ یکی از پسران هاشم خان، و امین‌الله مالی، ماما‌ی پسران هاشم خان.

**تعداد افرادی که اسیر گرفته شدند، چند نفرند؟ آن‌ها سرنوشت‌شان به کجا رسید؟**

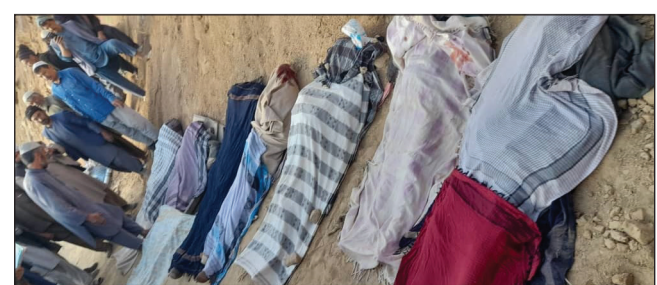
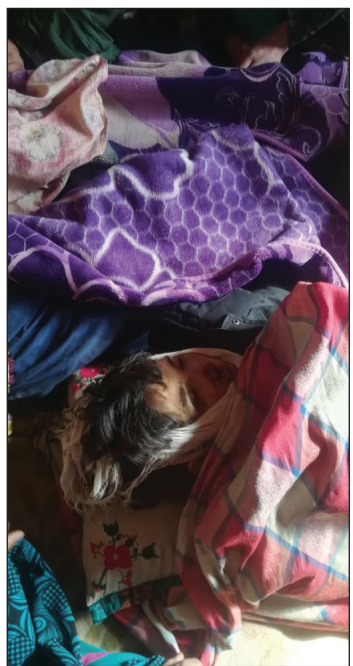
دو تا از فرزندان هاشم خان، یک نفر مهمان‌شان و دو نفر از پسران محمدحیدر را بازداشت کردند. پسران محمدحیدر به نام‌های بشیر -که ۴۷ ساله و معیوب و دهقان است - و محمود ۲۲ ساله و دانش‌آموز مکتب است- به جرم ارتباط فامیلی با متهمان بازداشت و بندی شده‌اند. اکنون همین پنج نفر در قید طالبان به سر می‌برند.

**در عریضه‌ای که پسران حاجی غریب‌حسین بیگ کرده بودند، به خاطر قتل برادرشان، نام‌های پسران محمدحیدر هم شامل بودند؟**

-نه، عریضه فقط بالای پسران هاشم خان و محمدداد جعفری بود. اسم این‌ها نبود. این‌ها اکنون با بی‌گناهی تمام در بند طالبان به سر می‌برند.

**با اتفاق افتادن این قضیه‌ی غم‌انگیز، آیا دعوی حقوقی‌شان هم پیشرفتی داشته است؟**

-نه، فعلاً؛ چون از طرف مقابل پسران حاجی غریب‌حسین بیگ، هنوز هیچ کسی نیست. آن‌ها یا کشته شدند یا بازداشت. سپس گزارم از شما که در این باره صحبت کردید. -خواهش می‌کنم، سپاس از شما که وقت گذاشتید. **یادداشت:** نام و هویت گفت‌وگو‌شونده، به دلایل تهدیدات امنیتی نوشته نشده است.



# سه ماه سیاه؛

## چشم‌دیدهایی از زندگی در قلمرو طالبان

محمد رجا، خبرنگار - عکاس



دایکندی-افغانستان-۱۴۰۰/۹/۲۲

طالبان در ماه‌های نخست تسلطشان بر دایکندی، باشندگان ولسوالی‌های پاتو، گیزاب، ناه‌میش و خدیر این ولایت را وادار به کوچ اجباری نموده‌اند. افراد این گروه، هزاران خانواده‌ی دایکندی را در حالی از سر خانه، زندگی و زمین‌هایشان، به‌زور اسلحه و میل تفنگ بی‌جا کرده‌اند که به آن‌ها اجازه‌ی برداشتن حداقل امکانات معیشتی و مواد اولیه‌ی غذایی را ندادند. تنها چیزی که آن‌ها اجازه‌ی برداشتنش را داشته‌اند، ده الی بیست مَن (مَن برابر است با ده پاو) یا پنجاه کیلو گندم بوده است و مقداری هم فرش و ظروف. این کار آن‌ها در پی ادعاهای بی‌بنیاد و واهی و بدون هیچ‌گونه روند قانونی صورت می‌گیرند.

حدود سه ماه پیش، از منطقه‌ی کندید ولسوالی پاتو نیز تعداد چهارصد خانواده کوچ اجباری داده شدند. صدها خانواده‌ی دیگر نیز از مناطق لوره‌شویه، پیرانجیر، رباط، ولجه، چپ‌جوی، بیری، دیرمی، تگاب‌دار، خرکک، باغک، سه‌پور و پای‌قل این ولسوالی و ولسوالی گیزاب به کوچ اجباری مجبور شدند. این مجازات جمعی با استفاده از زور دولتی و امکانات دولتی صورت می‌گیرند.

### سانسور رسانه‌ها

قبل از تسلط طالبان بر افغانستان و ولایت دایکندی، در این ولایت شش رسانه‌ی دیداری و شنیداری و یک رسانه‌ی چاپی در ریاست اطلاعات و فرهنگ ثبت شده بودند و فعالیت می‌کردند. در این رسانه‌ها بیش از سی نفر مشغول به کار بودند که نه خانم و نوزده آقا را در برمی‌گرفت. اما بعد از تسلط طالبان به جز رادیو نسیم و رادیو آفتاب باقی همه از فعالیت باز ماندند. از میان سی خبرنگار فعالی که در رسانه‌های محلی کار می‌کردند، اکنون تنها چهار خبرنگار باقی مانده‌اند که در دو رسانه‌ی نیمه‌فعال (رادیو نسیم و رادیو آفتاب) کار می‌کنند. هیچ یکی از این چهار خبرنگار، زن نیست. گفتنی است، دو رسانه‌ی فوق، یکی خصوصی و یکی دولتی است، شدیداً تحت سانسور است. مطابق میل و خواسته‌ی طالبان نشرات دارند.

حکم بازداشت باسابقه‌ترین خبرنگاران این ولایت به جرم افشاجری، فعالیت‌های رسانه‌ای و حقوق بشری، از سوی طالبان صادر گردیده است. بیشترین خبرنگاران کشور را ترک کرده‌اند. مسئول رادیو آفتاب که در حال فرار به کشور ایران بود، در هرات دستگیر و مدت پنج ماه به زندان افتاد و تحت شدیدترین شکنجه‌ها قرار گرفت. تعدادی هم از ترس تعقیب و بازداشت فعلاً از دایکندی فراری‌اند و در دیگر ولایات دیگر زندگی می‌نمایند.

آزادی بیان از مردم سلب شده است. پس از روی کار آمدن گروه طالبان، در ساحات زیر تسلط آنان آزادی بیان و آزادی رسانه‌ها به محاق رفت و اختناق و سانسور اعمال می‌شوند. از پنج رسانه‌ی شنیداری در ولایت دایکندی، با آمدن طالبان، تنها دو رسانه نیمه‌فعال باقی مانده است، آن هم با کمترین فعالیت و برنامه. مثلاً رادیو نسیم، قبل از آمدن طالبان روزانه دوازده ساعت نشرات داشت؛ اما با روی کار آمدن طالبان، نشراتش روزانه به یک ساعت تقلیل یافته است. طالبان بارها به آنان اخطار داده‌اند که علیه طالبان و خلاف موازین اسلامی نشرات نداشته باشند و بیشتر فعالیت‌های طالبان را پخش و نشر نمایند. از آن پس، از نشر برنامه‌های سیاسی، تفریحی و انتقادی خبری نیست.

شارستان، شخصی به نام عاشور، شب‌هنگام، توسط افراد مسلح ترور شد.

به تاریخ ۱۴۰۰/۷/۱۸. در منطقه‌ی صدخانه، قریه بند قول، بند برلان ولسوالی شارستان، حسین‌علی فرزند خدایحیم، شب‌هنگام توسط کمین طالبان به قتل رسید. بین ۲۵-۳۰/۷/۱۴۰۰. در ولسوالی ناهه میش این ولایت، شخصی به نام طاهر ولد غلام‌حسین بعد از چند شبانه‌روز شکنجه توسط طالبان، به قتل رسانده شد و جسدش به دریا انداخته شده بود. بعد از دو روز، جسدش در قریه‌ی ورخان، از کنار دریا یافت گردید.

در دهکده‌ی ساور، ولسوالی پاتو، شخصی به نام محمدعلی ولد مولاداد که از نیروی خیزش مردمی بود، بعد از دو شبانه‌روز شکنجه توسط طالبان، در زیر شکنجه‌ی آن‌ها جان باخت. تاریخ دقیق جان‌باختن این مرحوم مشخص نشد.

در ولسوالی گیزاب نیز سه تن از نیروهای خیزش مردمی در زیر شکنجه‌ی طالبان جان باختند. نگارنده به تاریخ شکنجه و وفاتشان دست یافته نتوانست.

بین ۱۳-۱۴/۲۱/۱۴۰۰. در ولسوالی اشترلی ولایت دایکندی، دو تن در اثر درگیری و یک تن بعد از دستگیری در اثر شکنجه به قتل رسید.

### نقض حریم خصوصی مردم

حریم خصوصی مردم نقض می‌شود. طالبان در نخستین روزهای ورودشان به شهر نیلی، اموال و ملکیت متعلق به کارمندان دولت را به ملکیت خویش درآوردند. اموال قابل انتقال آنان را غارت و چپاول کردند. حتی ادارات دولتی را نیز غارت کردند و با خود بردند. دهه‌ها تن مواد غذایی انبارشده در گدام ریاست زراعت، مواد غذایی و غیرغذایی کمیته‌ی حوادث و حالات اضطرار، و انبار جمعیت هلال را خالی کردند و به چند تجار پشتوزبان فروختند. چندین ریاست، از جمله ریاست اطلاعات فرهنگ، شهرسازی و.. برای مدت‌ها در اختیار خانواده‌های افراد وابسته به طالبان بودند که آن‌ها با خانواده‌هایشان در آن‌ها سکن‌گزین شده بودند و شعبات اداری این ریاست‌ها به خانه و اسطبل گاو و گوسفندشان و به محل نگهداری مرغ و خروس‌شان تبدیل شده بود.

چندین اداره‌ی طالبان به نوبه‌ی خود از مردم عشر جمع‌آوری می‌کنند. اداره‌های حج اوقاف، ریاست زراعت و شهرداری دست به چنین کاری می‌زنند. هر کدام به نوبه خود و طبق میل خود عشر جمع‌آوری می‌کند.

همین‌طور، بسیاری از خبرنگاران را نیز در همان روزهای اول ورودشان به دایکندی، تحت تعقیب قرار دادند و حکم بازداشتشان را صادر کردند.

بسیاری از مردم ولایت دایکندی، به جرم داشتن اسلحه دستگیر و شکنجه شده‌اند. از آن‌ها به زور میل تفنگ پول گرفته شده است. هم‌چنین، دستگیری و اربستان کارمندان ارشد دولتی، نیروهای امنیتی، فعالان و مدافعان حقوق بشر، و خبرنگاران توسط اداره‌ی طالبان، طی سه ماه اول تسلط این گروه، یک امر عادی و معمولی بوده است. چنان که گفتیم، متأسفانه قربانیان از ترس دوباره شکنجه شدن و مورد اخاذی قرار گرفتن، از افشای جنایت‌های طالبان، شدیداً خودداری می‌نمایند.

افراد طالبان به تاریخ ۲۴-۳۰ سنبله‌ی ۱۴۰۰ خورشیدی، شبانه به خانه‌ی سه تن از باشندگان ملکی هجوم بردند. ضمن ایجاد فضای رعب و وحشت در خانه‌های آن‌ها، آنان را به اتهام دست‌برد به دیپوی مهمات قطعه‌ی خاص نیروی امنیتی سابق، دستگیر و به مقرشان بردند. تا سرحد مرگ شلاق زدند.

سر‌بازان طالب به تاریخ سی‌ام سنبله‌ی ۱۴۰۰. یک فرد ملکی دیگری را به اتهام این‌که پسر خواهرش در اردی ملی بوده، دستگیر کردند. از او خواستند که جای اختفای پسر خواهرش را نشان بدهد و اسلحه‌ی او را تسلیم کند. وقتی او از خواهرزاده‌اش اظهار بی‌اطلاعی کرد، او را یک شب تا صبح تا سرحد مرگ شلاق زدند و شکنجه کردند.

چهار هفته قبل از ۲۲/۹/۱۴۰۰. در رویداد دیگری، سه فرد ملکی را از قریه‌ی میش -که مربوط ولسوالی مرکز ولایت دایکندی می‌شود- به اتهام داشتن اسلحه‌ی اردوی ملی دستگیر کردند و مدت شش ساعت آنان را بی‌وقفه شلاق زدند. حال آن‌که آن‌ها کسانی بودند که در سال ۱۳۹۵. فقط مدت بیست‌وپنج روزشان را در مرکز تعلیمات اردوی ملی سپری کرده بودند؛ اما آن را نیمه‌رها کرده بودند و به زندگی عادی خود برگشته بودند. آنان را آن قدر شکنجه کردند و شلاق زدند که حاضر شدند، با پول شخصی خود سلاح بخرند و به طالبان تسلیم کنند. زیر شکنجه التماس می‌کردند که ما را چند روز فرصت بدهید تا برای شما اسلحه خریداری نماییم؛ اما طالبان به آنان فرصت نمی‌دادند. می‌گفتند تا اسلحه به دست ما نرسد، شما را هم چنان شکنجه می‌نماییم. یک از آن‌ها را به دلیل این‌که کاکایش مدافع حقوق بشر و فعال رسانه‌ای بوده، بیشتر شکنجه کردند. از او می‌خواستند که محل پنهان شدن کاکایش را نشان دهد. سرانجام بعد از ساعت‌ها شکنجه، یک میل اسلحه از آن‌ها می‌گیرد. اما از کسی که محل اختفای کاکایش را نگفته بود، صد هزار (یک لک) افغانی نیز او گرفتند.

### دشمنی با زبان فارسی

تعصب زبان به اوج خود قرار دارد و زبان فارسی دری در ادارات دولتی و تابلوهای ادارات دولتی کنار گذاشته شده است. دیوان‌نویسی‌ها در سطح شهر نیلی به زبان پشتو هستند. مکتوب‌های اداری تنها به زبان پشتو نوشته می‌شوند. رییسان اداره‌های دولتی همه پشتون‌تبارند و با مراجعه‌کنندگانی که همه هزاره هستند و فارسی‌زبان، به زبان پشتو صحبت می‌کنند؛ لذا افهام و تفهیم صورت نمی‌گیرد. از این رو، رییسان پشتوزبان و پشتون‌تبار، با مراجعه‌کنندگان با توهین و تحقیر برخورد می‌کنند. این در حالی است که ۹۹ درصد باشندگان ولایت دایکندی، هزاره و فارسی‌زبان هستند.

### اخاذی و باج‌گیری

در مرکز ولایت دایکندی، طالبان شش حوزه‌ی امنیتی ایجاد کرده‌اند. هر حوزه‌ی امنیتی به طور دل‌خواه از مردم، به علاوه‌ی عشر، مخارج حوزه‌ی امنیتی و مواد سوخت زمستان‌شان را نیز جمع‌آوری می‌نمایند. برای نمونه، حوزه‌ی امنیتی یک، از قریه شش ماهانه مبلغ ۳۵۰۰۰ هزار افغانی، حوزه‌ی امنیتی هجده ماهانه ۳۰۰۰۰ هزار افغانی از مردم پول جمع‌آوری می‌کنند. این موارد در هر ولسوالی و در هر حوزه‌ی امنیتی کمی متفاوت است. محاکمه‌ی عادلانه وجود ندارد. اکثریت قضایای حقوقی و جنایی در حوزه‌های امنیتی، از طریق جریمه‌های سنگین، به شکل صحرایی حل‌وفصل می‌شوند. به گونه‌ی نمونه، در دعوای حقوقی‌ای به ارزش چهارصد هزار افغانی، حوزه‌ی امنیتی کاریز نوجوی (از مربوطات مرکز ولایت دایکندی) از طرف مدعی مبلغ ۴۵۰۰۰ هزار افغانی به عنوان مالیه اخذ کرد.

گروه طالبان چهار تن (دو مرد و دو زن) را به اتهام زنا بر دو زن، بازداشت کردند. اول، چهره‌هایشان را سیاه کردند و بعد درملاً عام گرداندند. سرانجام، به تاریخ سه‌شنبه شانزدهم قوس ۱۴۰۰ خورشیدی، در بازار چونی مرکز ولسوالی گیزاب ولایت دایکندی، در محضر عام سنگ‌سار کردند.

در نتیجه بعد از حاکمیت طالبان در ولایت دایکندی، روی داده‌های جنایی متعددی در این ولایت اتفاق افتاده‌اند؛ اما متأسفانه قربانیان این روی داده‌ها از بیان و روایت موضوع با رسانه‌ها و خبرنگاران جدا خودداری می‌کنند. دلیلش هم این است که طالبان بعد از شکنجه و اخاذی، به قربانیان اخطار داده‌اند که با رسانه‌ها صحبت نکنند. در صورتی که موضوع را با رسانه‌ها و خبرنگاران شریک کنند، باز هم شکنجه شده، به قتل خواهند رساند.



به تاریخ ۱۴۰۰/۶/۱۴. در روستای ورس ولسوالی

# حاکمان جدید افغانستان؛ طالبان زمین‌های روستانشینان را از آن‌ها می‌گیرند

نویسندگان:

کرستوفر روتر و تور شرودر  
عکاس: جان کالوس/اشپیگل  
تاریخ نشر: ۰۶،۱۰،۲۰۲۱  
مترجم: محمدسخی رضایی

تاریخ معاصر هزاره‌ها تاریخ ترس و رنج است. گمان می‌رود که هزاره‌ها از زمان هجوم مغول‌ها در افغانستان مانده‌اند و امروز، حدود یک‌پنجم جمعیت افغانستان را تشکیل می‌دهند. آن‌ها، بیش‌تر در کوه‌ها و دشت‌های مرتفع مرکز افغانستان زندگی می‌کنند.

جمعیت هزاره‌ها، قبلاً بسیار بیش‌تر بوده است و آن‌ها در جاهای دیگر کشور نیز، زندگی می‌کردند؛ اما تاریخ رنج آن‌ها، با لشکرکشی‌های خشونت‌آمیز «امیر آهنین»؛ یعنی عبدالرحمان خان آغاز شد که در پایان قرن نوزدهم، همه گروه‌های قومی افغانستان را تحت کنترل خود درآورد و بر آن‌ها مالیات وضع کرد. بسیاری از هزاره‌ها، می‌خواستند استقلال عمل خود را حفظ کنند و علیه ارتش حاکم پشتون در کابل، شورش کردند؛ ولی هزاره‌ها در جنگ با ارتش عبدالرحمان، شکست خوردند و در نتیجه، صدها هزار نفر از آن‌ها قتل عام، اخراج، یا به بردگی گرفته شدند. تا ۱۸۹۳ میلادی، بیش از نیمی از جمعیت هزاره‌ها، قتل عام شدند یا از کشور فرار کردند.

در بخش‌های دورافتاده‌ی کشور، نظیر دایکندی، سلب حقوق مردم، دوباره به امری معمولی بدل شده و الگوی آن، تقریباً همیشه یکسان است؛ گروهی از طالبان، در روستا ظاهر می‌شوند و همه مردان را در مسجد یا میدان اصلی، دور هم جمع می‌کنند؛ سپس به آن‌ها اولتیماتوم داده می‌شود تا از روستا خارج شوند، یا مهلتی بین پنج تا ۱۵ روز؛ در غیر این صورت، به آن‌ها گفته می‌شود با خشونت بیرون رانده خواهند شد.

## خیال خام

در نخستین روزهای پس از تسلط طالبان بر افغانستان، بسیاری از آن‌ها از خود نرمش جدیدی را به نمایش گذاشتند؛ اما این بردباری، به محض این که نگاه جهان به سمت دیگری معطوف شد، تغییر کرد. به نظر می‌رسد

در روستا با قی مانده‌اند، با ترس به صدای هر موتوری که به روستا نزدیک می‌شود، گوش می‌دهند.

چهار روز پس از بازدید خبرنگاران اشپیگل از این روستا، باقی‌باشندگان روستا به زور از روستا بیرون رانده شدند و به خانه‌های بستگان شان در روستاهای دیگر، به شهرها و یا محله‌های فقیرنشین کابل پناه بردند.

روند غصب ظالمانه‌ی زمین‌های مردم در روستای تگابدار و دو روستای دیگر در این منطقه، در اوایل سپتامبر شروع شد. در هفته‌های بعدی، روند اخراج مردم گسترش پیدا کرد و شامل ده‌ها روستا در مناطق دور از دسترس کوه‌های دایکندی، یکی از ولایت‌های مرکزی افغانستان شد. در مجموع، این روند، منجر به درگیری می‌شود که در نهایت می‌تواند به پاک‌سازی قومی در سراسر کشور بینجامد؛ زیرا بزرگ‌ترین قوم افغانستان؛ پشتون‌ها، با پیروزی طالبان، برای غصب زمین و سلب حقوق اقلیت‌های دیگر جرأت پیدا کرده و احساس مصونیت می‌کنند.

## شکستن چرخه‌ی خشونت

افغانستان از زمان به‌دست‌آوردن استقلالش در ۱۹۱۹، نه تنها به خاطر باورهای مذهبی متفاوت باشندگان آن، یک کشور ازهم‌پاشیده بوده است، بل که گروه‌های قومی این کشور که در تضاد با یکدیگر قرار داشته‌اند، بارها باهم جنگیده‌اند. اغلب با این باور که انتقام بی‌عدالتی‌ای که نسبت به آن‌ها انجام شده است را باید بگیرند، بی‌عدالتی‌های بیش‌تری انجام شده است.

اگر طالبان بخواهند قدرت را حفظ کنند و فراتر از آن، صلح را در کشور برقرار کنند، باید این چرخه‌ی خشونت را بشکنند؛ اما قربانیان اخراج‌ها از دایکندی، تقریباً منحصراً هزاره‌ها بوده‌اند، اعضای اقلیتی بیش‌تر شیعه که مدت‌ها است توسط طالبان، کافر و انسان‌های درجه‌دوم تلقی می‌شوند.



عکس ۱: خانه‌ای در تگابدار که توسط طالبان تخریب شده است. «هیچ کس توجه خاصی به ما نکرد.»

از خانه‌های خود بیرون می‌روند. سعید اقبال، رییس روستا، می‌گوید: «۱۶ روز قبل، در داستانی که چند کشاورز منعکس می‌کردند، طالبان سوار بر موتورهایی که مربوط به نیروی پلیس پیشین بود، در روستا ظاهر شدند. مردانی مسلح، مردان دهکده را جمع کردند و به آن‌ها اولتیماتوم دادند. به آن‌ها گفته شد که همه باشندگان، ۱۵ روز فرصت دارند تا خانه، زمین و دارایی خود را ترک کنند و از آن جا گم شوند. به آن‌ها گفته شد، دره‌ای که آن‌ها چندین دهه کشاورزی کرده بودند و هرگز مورد ادعای دیگران نبوده است، دیگر متعلق به آن‌ها نیست. طالبان به آن‌ها دستور دادند که خودشان آن جا را ترک کنند؛ در غیر این صورت، با زور بیرون رانده خواهند شد؛ یعنی در صورت نیاز، از نیروی قهریه استفاده خواهند کرد.»

یکی از مردان روستا، گفته است که «ولی ما کجا برویم؟» پاسخ طالبان این بوده است که «برای ما فرقی نمی‌کند. تنها این باغ عدن را که توسط چشم‌اندازی ناخوشایند احاطه شده است، ترک کنید.» آن گاه، طالبان منطقه را ترک کردند. اولتیماتوم طالبان ظاهراً دیروز تمام شده است. گفته می‌شود تعدادی از خانواده‌های این روستا که مجموعاً شامل ۳۰۰ خانواده می‌شود، نزدیک به ۲۰۰ نفر، قبل روستای تگابدار را ترک کرده‌اند. آن‌هایی که هنوز

در منطقه‌ای دورافتاده و کوهستانی، حاکمیت طالبان، سرنوشت اسفناوری را برای مردم رقم زده است. قدرت‌مندترین گروه قومی افغانستان؛ پشتون‌ها، خانه‌ها و زمین‌های هم‌وطنان شیعه‌ی خود را از آن‌ها می‌گیرند. این کار، می‌تواند آغاز پاک‌سازی قومی در این منطقه باشد. جاده‌ی باریک و ناهموار، ساعت‌ها در دنیایی از سنگ می‌پیچد که تنها با سرعت حلزون، می‌توان راه پیمود. صخره‌های سنگی و هوازه در امتداد افق قرار گرفته‌اند؛ رنگ‌های آن‌ها از کم‌رنگ تا گرانیت تیره، در زیر نور خورشید درخشان قرار دارد. گویا همه‌ی زندگی در این جا، مدت‌ها پیش خاموش شده است؛ تنها چند کلاغ را می‌توان دید که در امتداد دیواره‌های صخره‌ها بر روی حرارت بالا می‌آیند. این باعث می‌شود که وقتی یک پیچ را دور می‌زنیم، چیزی که بسیار پایین‌تر به نظر می‌رسد، شدیدتر می‌شود. یک نوار سبز زمردی درخشان از درختان، کشت‌زارها و فضای سرسبز در امتداد آبراهه‌های پرپیچ‌وخم؛ بهشت پنهانی‌ای که در چهار دهه توسط کشاورزانی که چاه‌ها و صدها متر کانال زیرزمینی را حفر کرده‌اند و این دره را به زمین‌های کشاورزی قابل کشت تبدیل کرده‌اند، ایجاد شده است؛ اما پایین، در دره‌ی تگابدار، در میان درختان انار، کشت‌زارهای جواری و بوته‌های شاه‌توت، بزرگان خانواده‌های پدرسالار، با ترس

عکس ۲: زمین‌های زراعتی روستای تگابدار



عکس ۳: کلان روستا و کشاورزی که زمینش را از دست داده است (سمت چپ) در روستای لوره‌شیو: «این زندگی من است. چه گونه رهایش کنم؟»

خود را کاملاً به نمایش گذاشته‌اند، گویا بر کشاورزان شرط بسته‌اند که در روستاهای دورافتاده‌ی شان، آبادی‌هایی که تا همین چند سال پیش، تنها می‌توانستند پس از چند روز سفر بر روی خر به آن‌ها دست پیدا کنند، به آرامی دست از کار می‌کشند. پشتون‌ها، گروهی که طالبان را تولید کردند، برای قرن‌ها در کنار هزاره‌ها در این جا زندگی کرده‌اند و بارها بر سر تصاحب زمین‌های کشاورزی کم‌یاب، با آن‌ها رقابت کرده‌اند.

در سال‌های اخیر، هزاره‌ها هم‌چنین به دلیل بی‌عدالتی‌هایی که دیگران مرتکب شده‌اند، مجازات شده‌اند. در ۱۳۶۷ خورشیدی (۱۹۹۷ میلادی)، پس از این که شبه‌نظامیان اوزبیک، سه هزار زندانی طالبان را در مناطق اطراف شهر مزارشریف، مرکز بلخ، در طول جنگ داخلی کشتند، طالبان در ۱۳۶۷، از گروهی که هیچ ارتباطی با قتل عام نداشتند، اما به هر حال از آن‌ها نفرت داشتند، انتقام گرفتند؛ هزاره‌ها. طالبان خانه به خانه به دنبال هزاره‌ها گشتند و کم‌از‌کم دو هزار نفر را کشتند، گلوی آن‌ها را بردند و با گلوله‌های ضدهوایی، به سمت

که این راه‌برد حاکمان تندرو جدید افغانستان است که در ۱۵ اگست پس از فروپاشی دولت قبلی، قدرت را به دست گرفتند. آن‌ها در اظهارات و ظاهر اولیه‌ی خود -حتا روی بنری که بر فراز فرودگاه بازگشایی‌شده در کابل به اهتزاز درآمده بود- به دنبال ارائه‌ی تصویری از آرامش بودند که طالبان را به عنوان شریکان صلح‌آمیز در صحنه‌ی جهانی و حافظان امنیت در خیابان‌های افغانستان، نشان می‌داد؛ اما این تصویر، از آن زمان تا اکنون، تنها یک توهم بوده است. طالبان، ابتدا حکومتی متشکل از ملاحی افراطی تشکیل دادند؛ سپس، جسدهای افرادی که ظاهرار بوده و بعداً کشته شده بودند را در خیابان‌ها به نمایش گذاشتند. در ادامه، اعلام کردند که اگر کسی دزدی کند، دستش قطع خواهد شد و اندکی بعد، دروازه‌های مکتب‌ها را به روی دانش‌آموزان دختر بستند. شروع جدیدی که طالبان وعده‌ی آن را داده بودند، قبل از این که دولت جدید حتماً بتواند نخستین دور معاش‌های کارمندان خدمات ملکی را بردارد، به پایان رسیده بود.

و در کوه‌های دورافتاده‌ی دایکندی، طالبان روی دیگر

## حاکمان جدید افغانستان؛ طالبان زمین‌های...

در حال بال‌زدن هستند. دود آشپزخانه، از زیر سقف ایوان آغشته به دوده بیرون می‌زند. مادرزن اقبال، زنی با حلقه‌ی بینی و چشمان آبی، انار، انگور، نان و شیر داغ را با غسل به ما آورد. اقبال، شانه‌هایش را بالا می‌اندازد. با وجود این که زندگی آن‌ها در خطر است؛ ولی فعلاً پذیرایی از مهمانان برای آن‌ها اولویت دارد.

اقبال سپس سر حرف را باز می‌کند. می‌گوید که نیم قرن پیش، پدر بزرگش و شمار انگشت‌شماری دیگر از باشندگان روستای «سحور»، به این دره‌ی غیر حاصل‌خیز آمدند. قبل از آمدن آن‌ها به این جا، مردم به دلیل دزدانی که به تاجران و حتا گله‌داران ره‌گذر حمله می‌کردند، در این منطقه زندگی نمی‌کردند. تقریباً به نظر می‌رسد که او داستانی از قرن‌ها پیش را روایت می‌کند؛ در حالی که او در واقع در مورد زمان قبل از دهه‌ی ۱۹۷۰ حرف می‌زند. او، می‌گوید که آن‌ها، می‌توانند ثابت کنند که زمین متعلق به آن‌ها است و یکی از کودکان را می‌فرستد تا قبایله‌ی زمین را بیورد. این یک سند تأیید شده است که با قلم نوشته شده و با اثر انگشت، تأیید شده است و نزدیک به سال ۱۹۸۳ برای پدرش حاجی نورمحمد صادر شده است. این سند، توسط یک فرمانده مجاهد به نام سعیدمحمد حسن ملاوی، امضا شده است. اقبال، می‌گوید که در این دره، ۲۴ سند برای ۲۴ روستا وجود دارد که هر کدام کانال آبیاری خاص خود را دارد.

در سال ۱۹۸۳ اما قدرت دولت در سراسر کشور، نافذ نبود. یک رژیم دست‌نشانده تحت کنترل مسکو در کابل قدرت را در دست داشت؛ در حالی که بخش‌های بزرگی از کشور توسط شورشیان مجاهد اداره می‌شد. از آن زمان، درگیری‌های داخلی افغانستان، بارها باعث فوران خشونت شده است، یک دور باطل از انتقام متقابل که توسط فهرستی از پیرومندان در حال انجام است - که اکنون به طور ناگهانی به روستاهای دایکندی رسیده است. سعید

برای دادن اولتیماتوم به باشندگان روستاها وارد عمل شدند، برای او روشن شد که هیچ کس در امان نخواهد بود. او، با یادآوری اعلامیه‌ی طالبان متجاوز، می‌گوید: «آن‌ها گفتند که مالک واقعی زمین، اسنادی را به دادگاه طالبان ارائه کرده است که مالکیت آن‌ها را ثابت می‌کند. آن‌ها، سندی را در دست داشتند، اما کسی اجازه نداشت برای خواندن آن، نزدیک شود و یا از آن عکس بگیرد.» این کشاورز، می‌گوید که او و دیگر کشاورزان، اکنون امیدوارند که بتوانند در دادگاه طالبان، به طور مسالمت‌آمیز از خود دفاع کنند؛ اما، هیچ کس در این جا معتقد نیست که دادگاه طالبان، بی‌طرف است. او، می‌گوید که مقاومت مسلحانه، شبیه خودکشی است. مزید بر آن، آخرین باری که آن‌ها تقریباً ۳۰ سال پیش در قدرت بودند، طالبان سه کلاشینکوف او را که در جوانی در اختیار داشته، گرفته‌اند. از آن زمان، او می‌گوید که به سلاحی دست نزده است. «چرا باید من؟ هیچ کس این جا نیامد.»

همسایه‌ی یارمحمد، سعید اقبال، رییس آخرین روستا قبل از پایان دره، از مخفی‌گاه خود برای آن روز بازگشته است. «اگر من و رییسان روستاهای دیگر در هنگام بازگشت طالبان این جا باشیم، آن‌ها با خشونت ما را مجبور می‌کنند تا اسنادی را که ادعاهای مربوط به منطقه را به اجبار تأیید می‌کنند، امضا کنیم. یا حداقل با اثر انگشت خود آن‌ها را مهر و موم می‌کنند.» سعید اقبال و دیگر روستانشینان برای جلوگیری از چنین سناریویی، مخفی شده‌اند.

### افزایش مقطعی خشونت‌ها

حالا اما اقبال، خانواده‌اش را مقابل خانه‌ی گلی خود جمع کرده است. توت، انگور و بادنجان رومی در آفتاب پس از چاشت، روی کاهی که در پشت بام پخش شده، خشک می‌شود. گوساله‌ای طناب خود را می‌کشد و جوجه‌مرغ‌ها



عکس ۴: باشندگان روستای دهن‌ناله

دور از دست‌رس به شمار می‌رود، هیچ گیرنده‌ای ندارد و به هر حال، برای مدتی یک مزیت بود. یارمحمد، کشاورز هزاره، صاحب آخرین تکه زمین پر از درختان توت و بادام در دره، می‌گوید: «هیچ کس به طور خاص در تشویش ما نبود.» در پشت کشت‌زار او، فضای سبز ناگهان به پایان می‌رسد، با کف دره‌ی صخره‌ای و بایر که چند صد متر دیگر تا دیواره‌های صخره ادامه دارد. «وقتی ۳۸ سال پیش از یک روستای نزدیک به این جا آمدم، همه جا به این شکل بود.» او می‌گوید که سال‌ها با کلتگ، بیل و سطل برای راه‌اندازی سیستم کاریز، کانال‌های سنتی قنات که آب‌های زیرزمینی را از ارتفاع‌های بالاتر به کشت‌زارها هدایت می‌کند، کار کردند. بعد، آن‌ها بالای این زمین‌ها، درختانی کاشتند که اکنون به اندازه‌ی کافی بزرگ شده و سایه انداخته‌اند و هر سال که می‌گذرد، زمین‌های شان حاصل‌خیزتر می‌شود. مرد ۶۶ساله با صدایی لرزان و اشک در چشمانش، می‌گوید: «این زندگی من است. چه گونه می‌توانم آن را رها کنم؟» «فعلاً نظم و قانون اعاده شده است.» مقام‌های طالبان در گیزاب، از گروه اشیپگل پذیرایی می‌کنند. از چپ به راست، ملاحمد شاه، مسئول زیرساخت‌ها و ملا عبدالرحیم میوند، مسئول امنیت ولسوالی گیزاب.

طالبان چندین هفته پیش از تسخیر کابل، دایکندی را تصرف کردند. در جون، زمانی که زردالوها در حال پخته‌شدن بودند، دایکندی آرام بود. یارمحمد به یاد می‌آورد که در زمان برداشت گندم در جون، او خوابش را از دست داده بود؛ زیرا نخستین جنگ‌جویان طالبان به روستاهای مجاور آن‌ها رسیده بودند و چند خانه‌ی متعلق به کارمندان دولت و اعضای نظامیان دولت پیشین را منفجر کرده بودند. با این حال، حتا در آن زمان، او امیدوار بود که طوفان به سرعت بگذرد؛ اما زمانی که کماندوهای طالبان

گروه‌های غیرنظامی شلیک کردند.

برای تشدید حمایت از قتل عام هزاره‌ها، ملا نیازی، والی طالبان در بلخ، اظهار داشت که هزاره‌ها کافر هستند و از این رو، باید کشته شوند. در ادامه‌ی سیاست هزاره‌ستیزی طالبان، این گروه در ۲۰۰۱ میلادی، تندیس‌های مشهور بودا در بامیان، در قلب هزارستان که در دل صخره‌ها که از بیش از هزار سال قبل کنده شده بود را منفجر کردند. یکی از مدیران پیشین مکتبی به نام غلام‌حضررت محمدی، کانال غیرمنتظره‌ای را برای مقاومت در برابر حاکمان جدید انتخاب کرده است. او، اخیراً روستانشینان را جمع کرده تا یک ویدیوی اعتراضی بسازد و سپس آن را در فیسبوک منتشر کرد. با این که این کار او، تأثیر چندانی نداشته است، اما باشندگان روستا نمی‌خواهند به سادگی تسلیم شوند. آن‌ها، می‌خواهند از هر طریقی وضعیت امروز افغانستان را بازتاب دهند؛ درست مانند دهه‌ها پیش، طالبان می‌خواهند زمین‌ها را از کشاورزانی که هنوز زمین‌های شان را به سبک قرن‌ها پیش کشت می‌کنند - با دست برداشت و با گاو شخم می‌زنند - غصب کنند؛ اما کشاورزان در پاسخ به آن کارزار رسانه‌های اجتماعی را راه‌اندازی می‌کنند. خود محمدی به کابل فرار کرده و برای درامان ماندن از دست طالبان، در حومه‌های پایتخت پنهان شده است.

### مزیت انزوا

گروه اشیپگل، پس از دو روزونیم سفر، از کابل به دره‌ی تگابدار رسید. دو موتر آن‌ها در راه خراب شد، سلسر آن‌ها، از جای خود خارج شد و کمک‌فترها، قادر به مقاومت در برابر راندگی در جاده‌های کوهستانی سرگیجه‌آور و پل‌های چوبی لرزان و از میان بسترهای خشک رودخانه، نبودند. گوشه‌های هوش‌مند در این دره‌ی کوهستانی که حتا با استندرها یا معیارهای افغانستان نیز،



عکس ۶: این تعمیر در ولسوالی گیزاب در درگیری بین طالبان و نیروهای حکومت پیشین تخریب شده است.

این حال، خود طالبان، روی‌کرد منعطف‌تری را در ظاهر در پیش گرفته‌اند. آن‌ها شعله‌های آتش را شعله‌ور می‌کنند؛ در حالی که طوری رفتار می‌کنند که انگار، هیچ نقشی در آن ندارند. آن‌ها می‌توانند با آن کنار بیایند؛ زیرا مالک ادعایی همه روستاهای دره‌ی تگابدار، مردی که طالبان بسیار مشتاق اجرای ادعاهایش هستند، احتمالاً پشتون نیست؛ بل که یک شیعه است، درست مانند هزاره‌هایی که از آن رانده شده‌اند.

### دروگردن فواید

روستانشینان، می‌گویند که ظاهرخان، مالک زمین، که ملکش به دامنه‌های بخش میانی دره چسبیده است، سال‌ها حامی پنهانی طالبان بوده است. یکی از نزدیکان او، دست راست والی جدید طالبان در دایکندی است. روستانشینان، می‌گویند که در جون، شاهد انفجار دادن خانه‌ی محمدی، مدیر پیشین مدرسه، همراه با سه جنگ‌جوی مسلح به کلاشینکوف طالبان بوده است.

اکنون، این هم‌سایه‌ی آن‌ها که متحد طالبان است، می‌خواهد از مزایای اتحاد خود بهره‌مند شود و مالکیت زمین‌های کشاورزی در کف دره را به دست گیرد. به گفته‌ی باشندگان روستا، حتا زمانی که اولتیماتوم‌ها صادر شد، او یا پدرش نیز، حضور داشتند و تهدید می‌کردند که اگر مردم روستا به میل خود از روستا بیرون نشوند، استخوان‌های پدران شان را از گورستان بیرون می‌کشد.

با این که برخی از کشاورزان، توانستند اسناد مالیاتی یا اوراق خرید زمین خود را که مالکیت قانونی آن‌ها حتا با امضای خود ظاهرخان تأیید شده بود را ارائه دهند، نادیده

اقبال می‌گوید: «اما از آن زمان، هر دولت اسناد ما را به رسمیت شناخته است. طالبان در آن زمان، بعدها کزری و غنی؛ همه‌ی آن‌ها.»

او، می‌گوید که حتا قبل از این که طالبان اولتیماتوم خود را برای تخلیه‌ی این روستاها به مردم صادر کنند، یکی از آشنایان قدیمی پشتون اقبال، از روستای مجاور آن‌ها به این جا آمده و با لب‌خندی بر لب، او را تهدید کرده است. «ما همیشه شما هزاره‌ها را در آرامش رها کرده‌ایم؛ حتی زمانی که طالبان در قدرت بودند؛ اما بعد دیدیم که چه گونه به امریکایی‌ها و دولت کابل کمک کردید. چه گونه دمکراسی و بدعت را گسترش دادید. با این کار، حق خود را از دست داده‌اید. اکنون ما می‌توانیم همه چیز را از شما بگیریم؛ حتا زندگی شما را. پس خودتان دست از کار بکشید و گم شوید.» اقبال، می‌گوید که او بعد از گفتن این، از روستای شان می‌رود.

هزاره‌ها پس از سال‌های وحشت‌ناک بیش از یک قرن پیش، همواره زیر سایه‌ی ترس از پشتون‌ها زندگی کرده‌اند. هنگامی که طالبان بار دیگر در اکتبر به قدرت رسیدند، هزاران هزاره از کشور گریختند و حتا بسیاری در پایگاه خود در بامیان مخفی شدند. آن‌ها تقریباً یک‌صد می‌گویند: «ما به صلح اعتماد نداریم»، هرچند، هیچ گزارش عمومی از حمله‌ها در کابل یا سایر شهرهای بزرگ وجود ندارد؛ اما زندگی در مناطق روستایی، کمی متفاوت است.

بسیاری از باشندگان روستاهایی که در امتداد دره قرار دارند، داستان‌های مشابهی از تهدیدهای آشکار طالبان بیان و فضایی شبیه به قتل عام را توصیف می‌کنند. با



عکس ۵: «فعلاً نظم و قانون اعاده شده است.» مقام‌های طالبان در گیزاب، از گروه اشیپگل پذیرایی می‌کنند. از چپ به راست، ملاحمد شاه، مسئول زیرساخت‌ها و ملا عبدالرحیم میوند، مسئول امنیت ولسوالی گیزاب.

## حاکمان جدید افغانستان...

دیگری در ردیف قرار گرفته‌اند. بدتر از این، نمی‌توان در برابر کمک‌های آموزشی خارجی ابراز بی‌تفاوتی و آن را تحقیر کرد.

مدیر تنها هتلی که دیوارهای آن با گلوله‌ها سوراخ شده است، می‌گوید که ساخت‌وساز «هدردادن پول بود». وقتی در مورد زمان کار دادگاه از او پرسیدیم، گفت که کار از ۰۸:۰۰ صبح در خرابه‌های ساختمان اداره‌ی ولسوالی که در ساختمان بعدی قرار دارد آغاز می‌شود.

### استفاده از دوره‌ی قدرت

از یک‌سوم ساختمان، تنها آوار و میل‌گرد آویزان است که به طور مؤقت با تکه‌های ملات محصور شده است. ابتدا، نگهبان توضیح می‌دهد که طالبان شهر را در بهار تصرف کردند؛ سپس ارتش افغانستان به امید بیرون‌راندن طالبان، ساختمان را با راکت مورد حمله قرار دادند. به تدریج، هفت کوچ لاکه برخی از آن‌ها نیز پاره شده‌اند - از کارمندان دادگاه و عارضان پر می‌شود. وقتی از نفر اول دلیل آمدنش پرسیده می‌شود، می‌گوید: «دزدی زمین»؛ دومی، می‌گوید: «دزدی زمین» و سومی هم می‌گوید: «دزدی زمین». آن‌ها می‌گویند که پس از تسلط طالبان، این مردان ناگهان در دادگاه ظاهر شده و با در نظر داشت روابط محکمی که با حاکمان جدید دارند، ادعا کردند که سال‌ها متعلق به کسانی دیگری که به امید عدالت روی مبل‌های در حال فروریختن نشسته‌اند، متعلق به آن‌ها است. هر دو طرف دعوا در صبح امروز، پشتون هستند. این درگیری، دیگر به مبارزه علیه یک اقلیت قومی ربطی ندارد؛ همه چیز در مورد طمع و بی‌قانونی است.

این تلاش‌های خودسرانه برای دزدی، کل محیط وسط ساختمان اداری از هم‌پاشیده، شبیه یک نسخه‌ی مینیاتوری از افغانستان به نظر می‌رسد. افراد مانند بلاک‌های بزرگ قدرت رفتار می‌کنند و به دنبال بهره‌برداری از دوره‌ی

طالبان با آمیزه‌ای از احترام و تفرق، گفتند که هرگز چنین چیزی نمی‌سازند.

زمانی که از آن‌ها جدا می‌شدیم، از ما خواستند تا از مسئولان ولسوالی گیزاب پرسیم که سه برادر آن‌ها که هنوز در آن جا نگه‌داری می‌شوند، در چه حالی هستند؟ سفر به گیزاب در واقع راه چندان دوری نیست؛ اما مثل همیشه، در این منطقه با مسیری سخت همراه با موانع در کنار قله‌های کوه و در امتداد دره‌های عمیق باید راه پیمود - شش ساعت در مسیری اسفالت‌نشده باید سفر کرد، تا زمانی که در مقابل شما دشتی وسیع نمایان شود. مرکز ولسوالی به شکلی ایده‌آل در وسط بزرگ‌ترین دره‌ی منطقه، واحه‌ای وسیع و سرسبز در میان کوه‌های متروک واقع شده است؛ اما این مکان، شبیه ترکیبی بین یک اسپاگیتی غربی و یک فیلم آخرالزمان است. ساختمان مقام ولسوالی، خرابه‌ای گلوله‌خورده است که در کنار خرابه‌ها، موتوره‌های سبزرنگ پلیس قرار دارد.

در طرف دیگر جاده‌ی اصلی غبارآلود، یک ساختمان بزرگ و منفرد قرار دارد؛ مکتب دخترانه. ظاهراً این ساختمان در ۲۰۰۲ توسط مرسو کورپس، یک سازمان امدادسان امریکایی، به عنوان مکتبی برای دختران ساخته شده است؛ اما در واقع، هرگز مورد استفاده قرار نگرفته است؛ زیرا هیچ کس حاضر نبوده است تا سنت دیرینه‌ی خود را زیر پا بگذارد و دخترش را به این مؤسسه بفرستد. دلیل اساسی این روی‌کرد باشندگان محل، این است که طالبان زمانی که در اوایل جای پای خود را در گیزاب باز کردند، دختران را از رفتن به مکتب منع کردند.

حالا تنها مردها بعد از طلوع آفتاب، پشت دیوارهای مکتب پرسه می‌زنند و چند جای دیوار مکتب منفجر شده است. آن‌ها مدفوع خود را روی نوار سیمانی روی دیوار می‌گذارند تا از دید پنهان بماند. مانند یک ردیف بی‌پایان از بت‌کده‌های قهوه‌ای، انبوه‌ها، یکی پس از



عکس ۷: محمد صوفی، یکی از بزرگان روستای دهن‌ناله: «دو نفر ادعای مالکیت زمین من را دارند.»

خود را از آن چه هنگام حضور در دادگاه طالبان رخ داده است، بیان کنند. آن‌ها می‌گویند که چندین هفته قبل، جلب احضاریه‌ای دریافت کرده‌اند که به بزرگان روستا دستور می‌دهد در دادگاه حاضر شوند، بدون این که دقیقاً دلایل آن به آن‌ها گفته شود. هفت نماینده به سمت دفتر ولسوالی گیزاب حرکت کردند. «چرا فقط شما هفت نفر؟» قاضی با گفتن این جمله، همه‌ی آن‌ها را زندانی کرد. آن‌ها، می‌گویند که سه نفر از آن هفت نفر، هنوز در زندان هستند. آن‌ها می‌گویند که چنین رفتار مستبدانه‌ی، ربطی به شریعت ندارد.

در اول صبح، بزرگان دهن‌ناله، می‌خواهند غرور روستای خود را به رخ بکشند. در واقع دلیل آن، در وهله‌ی نخست آن جا است که کاریز آن‌ها، یک کانال زیرزمینی تقریباً یک کیلومتری که آب را به کشتزارها و باغ‌های روستای آن‌ها می‌رساند. مردم این روستا در اواخر دهه‌ی ۱۹۸۰ شروع به حفر چاه به عمق ۲۰ متر کردند و سپس حفر خندق برای کانال سرپوشیده را آغاز کردند. مفهوم دسترسی به آب‌های زیرزمینی در ارتفاع‌ها و سپس هدایت آن، به پایین دره از دوران باستان در ایران و خاورمیانه شناخته شده است. تکنیک‌های ساخت‌وساز مورد استفاده در دهن‌ناله، تقریباً با آن زمان‌ها تغییر نکرده است. محمد صوفی، با افتخار می‌گوید: «ما پنج سال روی این کانال کار کردیم، با بیل‌ها و سطل‌ها، در سه ردیف، یکی بالای دیگری که در هر ردیف، بیش‌تر از ۱۰۰ مرد کار می‌کردند.»

### بازدید از مرکز ولسوالی

او می‌گوید برای اطمینان از این که آن‌ها هنوز در انتهای شفت نور دارند، تعدادی آیینیه را از بازار گیزاب خریداری کردند و آن‌ها را طوری قرار دادند که نور خورشید را به کانال منعکس کنند. «تنها کار یک مرد این بود که آیینیه‌ها را به درستی قرار دهد.» او می‌گوید که در یک مقطع در اوایل دهه‌ی ۱۹۹۰، گروهی از طالبان به طور اتفاقی، متوجه شدند که آن‌ها چه چیزی می‌ساختند.



عکس ۹: در این ساختمان دولتی در گیزاب، دادگاه به دعوی مربوط به غصب زمین رسیدگی می‌کند.

قدرت برای غنی‌سازی خود هستند؛ در حالی که وطن خود را ویران می‌کنند.

به نظر می‌رسد که دستورهای رهبری طالبان مبنی بر این که با خبرنگاران خارجی، باید با نهایت ادب رفتار شود، حتا به این قرارگاه دورافتاده رسیده است: پس از یک لحظه سردرگمی کوتاه، با دیدن گروه اسپیکل، فرماندهان پلیس طالبان که وارد می‌شوند، می‌گویند: «صمیمانه‌ترین احترامات ما را پذیرا شوید!» در خارج از کشور، به ما حتا به عنوان انسان دیده نمی‌شود. بنا بر این، خوش‌حالیم که اینجا استید تا خود تان وضعیت را ببینید! مهم نیست که چه چیزی ممکن است، نیاز داشته باشید - جای، خربوزه، یک اسکورت امنیتی تا مرکز ولایت - هر امری بود در خدمتیم!

ولسوال، آمر استخبارات و قاضی که دستور اخراج مردم و زمین‌خواری را صادر کرده است، همه زمان زیادی برای پرسش دارند. هیچ اسباب دیگری در اتاق وجود ندارد: «همه چیز دزدیده شده است.» طالبی با ناخن‌های قرمز رنگ‌شده با حنا، چای سبز می‌ریزد و سپس ولسوال روایت خود را از وضعیت ارائه می‌کند. او با جدیت تمام، در باره‌ی کشاورزان دره‌ی تگابدار و روستاهای دیگر، صحبت می‌کند. «این هزاره‌ها، ۴۰ سال پیش به این جا آمدند. آن‌ها بسیاری را کشتند، به زنان تجاوز کردند و حتا مردم را زنده‌زنده پوست کنند. آن‌ها جنایت‌کاران خطرناکی هستند. کسی در سال‌های اخیر، جرأت رفتن به آن جا را نداشته است؛ اما اکنون، نظم و قانون دوباره در آن جا برقرار شده است.» این روایت کلاسیک ستم‌گر، از ظلم و بی‌عدالتی است. استفاده از هر نوع تحریف واقعیت برای نشان دادن خود به عنوان قربانی در راستای تغذیه‌ی

گرسنگی برای انتقام‌گرفتن. چرخه‌ی باطل افغانستان، بار دیگر در این ولایت دورافتاده و کوهستانی در حال تکرار است. قاضی محمد داوود، زمام امور را بر عهده می‌گیرد. «ظاهرخان، مالک زمین تگابدار، اسناد مالکیت قانع‌کننده‌ای از دوران سلطنت ظاهرشاه ارائه کرده است. این مصداق بارز دزدی اموال است!» او، می‌گوید که متأسفانه نسخه‌ای از سند که هیچ‌کس در روستاها ندیده است را در دست ندارد. قاضی اصرار می‌ورزد: «ما من آن‌ها را ندیده‌ام.» او ادامه می‌دهد که دفتر ثبت املاک گیزاب نیز، متأسفانه در درگیری‌ها از بین رفت؛ اما او می‌گوید که در چنین مورد واضحی از دزدی زمین، قانون شرع استرداد فوری آن‌ها را پیش‌بینی کرده است. «اگر اخراج‌شدگان از روستاها و زمین‌های شان با فصله‌ی ما موافقت نکنند، می‌توانند وکیل بگیرند و شکایت خود را در کابل تسلیم کنند.» او از زندانیان روستای کندیر چه خبر؟ بله! ما سه نفر را به عنوان تضمین گرفته بودیم؛ اما چند روز پیش آن‌ها را آزاد کردیم. یک ساعت پس از جلسه‌ی دادگاه، این سه مرد (زندانی) در جاده‌ی اصلی غبارآلود به سمت راننده‌ی گروه اسپیکل حرکت می‌کنند. می‌گویند که تازه از بازداشت آزاد شده‌اند؛ اما دلیل آن، به آن‌ها گفته نشده است.

منبع: هفته نامه اسپیکل آلمان؛

لینک انگلیسی گزارش:

<https://www.spiegel.de/international/world/the-new-rulers-of-afghanistan-the-taliban-s-campaign-to-rob-villagers-of-their-land-a-f63587a2-49ef-4430-9a5d->



عکس ۸: این ساختمان دولتی در ولسوالی گیزاب در زمان جنگ بین طالبان و نیروهای دولت پیشین تخریب شده است.



## بازخوانی تحلیلی

# احیای هویت

## روی‌کرد راه‌بردی به نسل‌کشی هزاره‌ها

✍️ محمدانور رحیمی

عنوان کلی این کتاب «هزاره‌ها از قتل عام تا احیای هویت» است. نویسنده، در مقدمه‌ی کتاب، هدف از نگارش آن را شرح و بیان گوشه‌هایی از قتل عام، بردگی و آوارگی تاریخی هزاره‌ها به زبان ساده - برای عامه‌ی مردم - عنوان کرده است؛ اما با نگاهی گذرا به متن کتاب، درمی‌یابیم که جان‌مایه‌ی اصلی این اثر از منظر نگاه انسانی، بازتاب دردمندانه و آگاهانه‌ی فهم نویسنده از تاریخ هزاره‌ها به ویژه رخدادهای مربوط به نسل‌کشی و آوارگی گسترده‌ی آن‌ها در پایان قرن نوزدهم توسط امیر عبدالرحمان است که از منظر روان‌شناختی، بیرون‌داد دردهای درونی مؤلف به حساب می‌آید.

منابع عمده‌ای که نویسنده با تکیه به آن‌ها، چه‌گونه‌ی رخدادهای فوق‌العاده دردناک مربوط به قتل عام هزاره‌ها را روایت کرده، به ترتیب، عبارت‌اند از: ۱: یادداشت‌های روزانه‌ی کاتب زیر نام وقایع افغانستان؛ ۲: جلد سوم کتاب سراج‌التواریخ (اثر کاتب)؛ ۳: تاریخ ملی هزاره (نوشته‌ی تیمورخان تاجیکستانی).

آن چه از ادعای مؤلف برمی‌آید، در روزگاری که او به نگارش این اثر دست برده، از یک سو فرهنگیان به آثاری مربوط به قتل عام هزاره‌ها دست‌رسی نداشته‌اند و در سوی دیگر، زمینه‌ی فهم آثار نسبتاً دشوارفهم کاتب هزاره، برای عامه‌ی مردم میسر نبوده‌انست.

از این رو، سعی او در این اثر، معطوف به عمومی‌سازی جریان قتل عام ۶۲ درصد هزاره‌ها در پایان قرن نوزدهم است تا علاوه بر ارتقای فهم همگانی، حقوق‌دانان را ترغیب کند، تا با مطالعه‌ی آثار کاتب و با تکیه بر موارد نقض حقوق بشری که از سوی عبدالرحمان و عمال و نظامیان او علیه مردم هزاره انجام شده، در آینده دادخواهی کنند تا بازماندگان مرتکبان آن جنایت‌های ضدبشری را - که نه تنها بابت جنایت‌ها و ستم‌گری‌های بی‌شمار اسلاف خود شرم‌منده نیستند، بل که با همه‌ی توان از نسل‌کشی و ستم‌گری‌های بی‌سابقه‌ی عبدالرحمان و صاحب‌منصبان اردوی او حمایت می‌کنند - به عذرخواهی از بازماندگان قربانیان و معذرت‌خواهی بابت جنایت‌های پیشینشان وادار کنند تا مردم افغانستان و نهادهای حقوق بشری جهان، نسبت به رویدادهای مربوط به نسل‌کشی هزاره‌ها توسط عبدالرحمان، وقوف کامل پیدا کرده و آن را مانند رخدادهای قتل عام یهودیان توسط نازی‌ها، درس عبرتی برای جلوگیری از تکرار رویدادهایی از این دست بفهمند. «هزاره‌ها از قتل عام تا احیای هویت»، در هفت فصل تنظیم شده است.

### فصل نخست

در فصل نخست، به تاریخچه‌ی پناه‌گزینی اقوام افغانستان به ویژه هزاره‌ها در دوران حکومت نادرشاه افشار

و احمدشاه ابدالی و سیاست زمین‌خواری عبدالرحمان و سرکوب هزاره‌های شیخ‌علی توسط ارتش او، می‌پردازد. نویسنده؛ مبانی فکری سیاست تصرف زمین از سوی عبدالرحمان را به مسائل ذیل حواله می‌دهد.

۱: تصرف اجباری زمین‌های حاصل‌خیز هزاره‌ها در زمان احمدشاه ابدالی آغاز شد که به موجب آن، زمین‌های هزاره‌های اطراف کندهار، به قبایل پشتون داده شد.

۲: عبدالرحمان، با سرزمین‌های شمالی افغانستان آشنایی کامل داشت و به همین دلیل، با استفاده از فرصت سرکوب قیام اسحاق خان و قبل از حمله به هزارستان، قبیله‌های مختلف پشتون‌های هندی را در وادی‌های حاصل‌خیز شمال جابه‌جا کرد.

۳: شناخت دقیق از ویژگی‌ها و بافت‌های قومی و اعتقادی افغانستان، به عبدالرحمان توانایی داد تا برنامه‌ی قلع‌و‌مع غروه‌های اجتماعی را با تکیه بر اصل سیاست استعماری (اختلاف‌بینداز و حکومت کن)، گام به گام به منصفی اجرا بگذارد.

به این ترتیب، عبدالرحمان از روزهای آغازین حکومش، زیرکانه و کین‌توزانه در صدد زمینه‌سازی حمله به هزارستان بود؛ اما از آن جا که یک نظامی کارکشته به حساب می‌رفت، احتیاط می‌کرد؛ زیرا از دشواری‌ها و خطرهای این اقدام آگاهی داشت. از این رو، برای تطبیق راه‌برد حمله‌ی سراسری به هزاره‌ها، علاوه بر کسب اطلاع دقیق از میزان جمعیت، وضعیت جغرافیایی، نیروهای مسلح مخالف حکومت، باید از شورش‌ها و موانع احتمالی اطراف هزارستان اطمینان حاصل می‌کرد. به همین جهت، وقتی که باغایلیه‌ی شورش سردار اسحاق خان پسر عموی خود مواجه شد، از یک سو هواداران او را به شکل بی‌رحمانه‌ی سرکوب کرد تا هیچ کس دیگر علیه حکومت او سربلند نکند و در سوی دیگر، با استفاده از این موقعیت، با یک تیر، چهار نشان زد؛

۱: هزاره‌های شیخ‌علی را به بهانه‌ی این که متعرض کاروان‌های کابل-بامیان می‌شوند، به وسیله‌ی نیروهای دولتی و سربازان میران هزاره‌ی وابسته به خود، سرکوب کرد؛ در حالی که شیخ‌علی در شمال‌شرق و شرق بامیان موقعیت داشت/دارد و و در آن هنگام، هیچ کاروانی از آن جا عبور نمی‌کرد؛ اما حدس و نیت اصلی عبدالرحمان در مورد هزاره‌های شیخ‌علی، این بود که ممکن است نیروهای او در جریان لشکرکشی به شمال و هزارستان، از ناحیه‌ی آن‌ها مورد حمله قرار بگیرد؛ لذا «علاج واقعه قبل از وقوع باید کرد.» عبدالرحمان با تکیه بر همین بدبینی، هزاره‌های شیخ‌علی را سرکوب کرد و حتا آن‌هایی که با مهاجمان هم‌کاری کرده و تسلیم حکومت شده بودند را نیز، یا از دم تیغ گذرانید؛ یا به ولایت‌های جنوبی و مشرقی جابه‌جا کرد که در گذر زمان، تعدادی از آن‌ها تغییر هویت دادند



و تعدادی بر اثر فشارهای قبیله‌های پشتون، به کلی از هستی ساقط شدند؛

۲: طرح عبدالرحمان و مشاوران انگلیسی او، این بود که برای تشدید حساسیت اقوام سنی‌مذهب علیه هزاره‌ها، باید ابتدا مخالفان مناطق اطراف هزارستان را توسط نیروهای هزاره سرکوب کند و پس از نفرت‌پرانی گسترده علیه هزاره‌ها، از نیروهای مربوط به گروه‌های سرکوب‌شده، برای فتح هزارستان استفاده کند. بنا بر این، عبدالرحمان برای سرکوب هواداران سردار اسحاق خان، از نیروهای متحدان هزاره‌ی خود استفاده کرد و از ره‌گذر هم‌رأیی مؤقتی با خواست‌های کوتاه‌فکرانه‌ی میران هزاره، نخستین گام‌ها را در راستای تشدید اختلاف‌های قومی و نفرت‌پرانی گسترده علیه هزاره‌ها و تسخیر هزارستان برداشت و بزرگان هزاره، بدون تأمل در این دام از قبل تعبیه‌شده گرفتار آمدند. به این ترتیب، زمانی که فرمان حمله به هزارستان صادر شد، کسانی که از نیروهای هزاره‌تبار متحد عبدالرحمان ستم دیده بودند، برای جنگ با هزاره‌ها داوطلب شدند؛

۳: ایجاد نفاق میان میران هزاره؛ هم‌کاری برخی میران هزاره با عبدالرحمان در جریان قتل عام مردم شیخ‌علی، باعث گسترش بی‌اعتمادی عمومی میان هزاره‌ها شد و در نتیجه، زمینه را برای تسخیر ارزگان و اجرستان و مالستان با هم‌کاری نیروهای پیش‌مرگ میران هزاره و در نهایت قتل عام ۶۲ درصد هزاره‌ها و تصرف زمین‌های کشاورزی، مراتع و بردگی و آوارگی آن‌ها مهیا کرد.

۴: عبدالرحمان، هم‌زمان با سرکوب اسحاق خان و هزاره‌های شیخ‌علی، جاسوسانی را به نام‌های سید نجف، سید باباشاه، سید عبدالوهاب، سید نبی و محمدخان قزلباش، برای تحقیق در مورد وضعیت هزاره‌ها مأمور کرد و آن‌ها در زمانی که عبدالرحمان هنوز در شمال کشور بود، معلومات حاصله را به سمع او رسانیدند تا زمینه‌ی حمله به هزارستان کاملاً مهیا شود.

### فصل دوم

فصل دوم «هزاره‌ها از قتل عام تا احیای هویت»، به موقعیت، مساحت و میزان جمعیت هزارستان (پیش از هجوم عبدالرحمان) و چه‌گونه‌ی سیاست و برخورد عبدالرحمان با هزاره‌ها قبل از تصرف و بعد از تصرف هزارستان، می‌پردازد. مساحت هزارستان قبل از سرکوب، از شرق به کابلستان؛ از غرب، به سیستان؛ از جنوب، به دریای سند و از شمال، به بلخستان و خراسان و به درازای بیست منزل و عرض پانزده منزل، است. (استاد مؤلف به مختصرالمنقول ارزگانی)

برابر روایت مؤلف از کتاب‌های مختصرالمنقول یادشده و نژادنامه‌ی افغان کاتب، نفوس همه هزاره‌های شیعی ساکن هزارستان (هم‌زمان با حمله‌ی عبدالرحمان) ۵۰۰ هزار خانوار و نفوس همه هزاره‌های ساکن در افغانستان، ۶۵۰ هزار خانوار برابر با دو میلیون و ۲۵۰ هزار نفر جمعیت برآورد شده است.

عبدالرحمان پیش از حمله به هزارستان، در نامه‌ای مردم هزاره را مسلمان و پیرو قرآن و امت پیغمبر آخرازمان می‌خواند و ادعا می‌کند که میان افغان (پشتون) و هزاره، فرق قابل نیست و حتا هزاره‌ها را قوم، الوس، دوست و رعیت می‌خواند؛ اما پس از فرمان حمله و مواجهه با مقاومت مردم، لحنش تغییر می‌کند و عدم اطاعت هزاره‌ها از حکومتش و مقاومت آن‌ها را مایه‌ی شرمساری و نشانه‌ی بی‌عزتی و کم‌زوری مردم افغان (پشتون) و پادشاه افغان (پشتون) در نزد هم‌سایه‌ها و داوری آیندگان تلقی می‌کند. به این ترتیب، پس از این که عبدالرحمان با بهره‌گیری از اختلاف‌های درونی میره‌ها، مردم هزاره را به تسلیم وامی‌دارد، بعد از آن، حتا هزاره‌های بخت‌برگشته و پراکنده را که به دست خود شان آهنگ نیستی شان را نواخته بود، انسان و مسلمان نمی‌شمارد و موافق و مخالف حکومت خود را، بی‌رحمانه از دم تیغ می‌گذراند و اهل و عیال آن‌ها را به بردگی می‌کشاند؛ طوری که دو نفر از پسران شیرعلی خان جاغوری -از هواداران پروپا قرص خود- را نیز به شکل فجیعی به قتل می‌رساند!

### فصل سوم

در فصل سوم «هزاره‌ها از قتل عام تا احیای هویت»، قیام سراسری هزاره‌ها پس از تسلیم‌شدن، صدور حکم تکفیر علیه هزاره‌ها (توسط مولوی‌های درباری) و اعلام جهاد سراسری علیه آن‌ها (توسط عبدالرحمان)، قتل عام گسترده‌ی شکست‌خورده‌گان و خریدوفروش گسترده‌ی اسیران هزاره در بازارهای برده‌فروشی افغانستان آن روزگار، بررسی شده است.

به باور نویسنده‌ی کتاب، برخلاف ادعای تاریخ‌نگاران متعصب درباری و تاریخ‌نگارانی که از تاریخ رسمی تأثیر پذیرفته‌اند، عبدالرحمان، برای نابودی هزاره‌ها تصمیم قطعی و عمدی داشت؛ زیرا پس از تسلیم‌شدن هزاره‌ها، افسران سپاه او، با ظلم و اجحاف بی‌سابقه و تعدی و تجاوز به ناموس مردم، آن‌ها را تحریک کردند تا جایی که جز قیام و ایستادگی در برابر برخوردهای ظالمانه‌ی لشکر ایلجاری، چاره‌ی دیگری نداشتند. در حالی که عبدالرحمان می‌توانست به جای سرکوب تسلیم‌شدگان، تلاش‌هایی را در راستای آشتی ملی به انجام برساند؛ اما به گواهی تاریخ، هرگز چنین اقدامی انجام نداد؛ زیرا همین که هزاره‌ها را کاملاً خلع‌سلاح کرد، نه تنها دست سربازان خود را در کشتار و تصرف دارایی و تعدی به ناموس مردم باز گذاشت، بل آن‌ها را تشویق نیز کرد.

در نتیجه‌ی تعدی ارتش عبدالرحمان به هزاره‌ها، وقتی که کارد به استخوان مردم رسید، شماری از میره‌های متحد عبدالرحمان نیز، به جمع قیام‌کنندگان پیوستند. پس از آن، عبدالرحمان به کمک تکفیرنامه‌ای که برای برانگیختن احساس‌های مذهبی اهل سنت علیه هزاره‌ها فراهم کرده بود، لشکر داوطلب متشکل از متعصبان قومی و مذهبی، دزدان و اشرار را به گرفتن غنیمت‌ها و اسیران هزاره تطمیع و تحریک کرد. به گزارش کاتب، «...تا که حضرت والا به فتوای علمای ملت و فضلالی پایهی سریر سلطنت، اشتها کفر طوایف مذکوره‌ی هزاره را صادر فرمود، از تمام افغانستان و ترکستان، لشکر گسیل داشته، ازین برداشتن بنیاد هزاره را همت گماشت.» (صفحه‌ی ۱۰۵). این گونه بود که پس از داوطلب‌شدن لشکر ۱۰۰ هزارنفری، امیر، فرمان صادر کرد که «مردوزن، دخترپسر و همه مال و دارایی هزاره‌های کافرا را تصرف کنید و یک‌پنجم غنیمت‌ها حاصله را به دولت بپردازید.»

پس از صدور این حکم، هر خانواده از مردم افغانستان، دو سه تن از زنان و دختران هزاره را به نام کنیز به تملک درآوردند و تمام خانه‌های مردم شکست‌خورده، توسط سپاه بی‌رحم امیر ویران و درخت‌های آن‌ها قطع و کشت‌زارهای آن‌ها آتش زده شد. کسانی که زنده مانده بودند، گرسنه و بی‌سرپناه به کوه‌ها و غارها پناهنده شدند؛ به گونه‌ی که در طول ماه‌های سرد زمستان، صدها نفر از مردم طعمه‌ی گرگان وحشی شدند! با وجودی که افسران عبدالرحمان به حد کافی با مردم تسلیم‌شده ظالمانه و غیرانسانی رفتار می‌کردند، اما عبدالرحمان از شدت عمل آن‌ها راضی نبود و آن‌ها را به درنده‌خویی بیش‌تر تحریک می‌کرد؛ چنانکه در نامه‌ای به غلام‌حیدر خان چرخ، نوشت: «در قتل و تاراج مردم هزاره، اهمال و تعطیل را جایز نشمرده، فریب این قوم را که دشمن خدا و رسولند نخورده و هر که... سر بر خط فرمان داشته باشند، از اسلحه‌کاردی برای ذبح حیوانات نزد ایشان نگذاشته، قلاع ایشان را یک سره خراب نماید و یاغیان را یک سر قتل و غارت نماید.» (همان، صفحه‌ی ۱۰۸).

بعد از سرکوب شدید هزاره‌ها و پایان جنگ (۱۲۷۱ خورشیدی)، عبدالرحمان، افرادی را برای پیمایش و تهیه نقشه‌ی طبیعی هزارستان به منظور تصرف زمین هزاره‌ها فرستاد و به دنبال آن، به سپهسالارش فرمان داد که «بازها حکم داده‌ام که زمستان نزدیک است و مردم هزاره‌ی مکار و کافر، بسیار حیل‌گر و مکارند؛ باید کاری کنید که نامی از آن‌ها در افغانستان باقی نماند و کسانی که تسلیم شده‌اند، خلع سلاح کرده و به شدت مجازات کنید و در قتل و تاراج دارایی‌های باغیان، کوچک‌ترین رحم و مضافه‌ای روا ندارید.» سرانجام، هزارستان به تصرف عبدالرحمان درآمد و

## بازخوانی تحلیلی

# احیای هویت

## روی‌کرد راه‌بردی به نسل‌کشی هزاره‌ها



غلام‌حیدرخان سپهسالار که یکی از افرادی متعهد به اصول اخلاقی به شمار می‌رفت! با هزار و ۱۰۰ کنیز و برده، هزارستان را به مقصد ترکستان ترک کرد! طبق برآورد نویسنده، با پایان جنگ، بیش از ۲۰۰ هزاره توسط لشکر حکومتی به بردگی (کنیزی و غلامی) کشیده شدند. نویسنده، در پایان، این تردید را مطرح می‌کند که عبدالرحمان در نسل‌کشی و تصفیه‌ی قومی هزاره‌ها تنها نبوده؛ بل که از سوی دولت انگلیس مورد حمایت همه‌جانبه‌ی مالی، تسلیحاتی و مشورتی قرار می‌گرفته است. او، در این زمینه اسنادی ارائه نمی‌کند؛ اما اهدای لقب دلاور اعظم، طبقه‌ی اعلا‌ی ستاره‌ی هند از سوی ملکه‌ی انگلیس را تشویق و تقدیر عبدالرحمان -بابت ناپودی هزاره‌ها- از سوی دولت انگلیس می‌داند. با این حال، دلیل واضحی برای آن نمی‌یابد. به همین جهت، آرزو می‌کند که کاش! در میان تاریخ‌نگاران و حقوق‌دانان، کسی پیدا شود که با بررسی اسناد آرشیف دولت انگلیس، اسناد و شواهد کافی در این مورد فراهم کند تا مشخص شود که چرا انگلیسی‌ها، نه تنها در قبال کشتار وسیع هزاره‌ها (۶۲٪) توسط عبدالرحمان سکوت اختیار کرده؛ بل که او را مورد حمایت وسیع و بی‌دریغ مالی، نظامی و سیاسی نیز قرار داده است؟

### فصل چهارم

فصل چهارم «هزاره‌ها از قتل عام تا احیای هویت»، به مواردی چون سرنوشت هزاره‌ها بعد از شکست، خشونت علیه زنان و کودکان و قیام میران هزاره برای جبران اشتباه‌های پس از شکست هزاره‌های جنوب اختصاص یافته است. به روایت تاریخ، پس از این که قیام هزاره‌ها در خزان، توسط سپاه مهاجم در هم کوبیده شد، عبدالرحمان علاوه بر کشتار، آواره کردن و به‌اسارت کشیدن مردم، مولوی‌های سنی را برای ترویج اجباری مذهب حنفی در میان بازماندگان سرکوب -که برای زنده‌ماندن، از میان سرگین اسپان دانه‌های گندم و جو و جواری را کبوترآسا می‌چیدند- فرستاد و از کشت کردن زمین‌های کشاورزی مردم جلوگیری کرد! با این وصف، زنان و کودکان که اکثریت قریب‌به‌اتفاق زنده‌مانده‌ها را تشکیل می‌دادند، بیش‌ترین خشونت را از سربازان عبدالرحمان متحمل شدند؛ زیرا، آن‌ها پس از این که تسلیم‌شدگان را خلع سلاح کردند، همه اموال، دارایی و مواد غذایی شان را غارت، خانه‌های شان را تخریب و درختان شان را قطع کردند. علاوه بر این، خورواها روغن، کاه و آذوقه‌ی حیوانات از سوی لشکر ایلجاری، بر آن‌ها حواله می‌شد؛ تا مردم از سر ناچاری، دختران خود را به سپاهیان مهاجم بفروشند. در این وحشت‌سرا، زندگی هزاره‌های سرکوب‌شده به طور بی‌سابقه‌ای رقت‌انگیز شد؛ طوری که دل کاتب خون‌سرد و دوراندیش را حین نگارش تاریخ، چنین به درد آورده است: «مردم فوجی در حین اسلحه جمع کردن و علوفه‌خواستن، بنیاد ظلم را چنان عریض نهادند که از دود و آه مظلومان، فلک دیگر از افلاک نه‌گانه مجسم شد، چنان چه بسیار کسان کشته شده، بسیار زنان و دختران و مردان، پرده‌ی ناموس شان دریده گشت و آن قدر بیداد بدان قوم روی داد که قلم، از شرح آن عاجز است... خصوصاً فرهادخان کرنیل ... مشارالیه هر چه خواست کرد و هر چه ظلم که از اول خلقت آدم تا آن دم به وجود نیامده، به فعل و وجود آورد...»

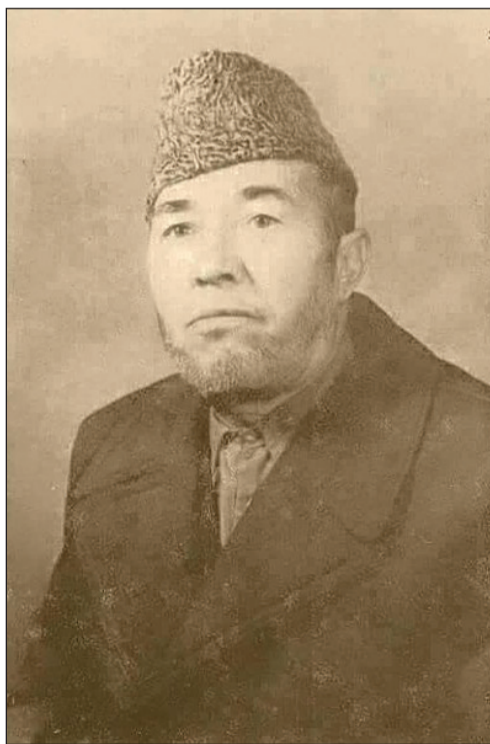
علاوه بر موارد یادشده در بالا، زمانی که عبدالرحمان از افسران خود خواست که در قبال خدمتی که در جریان سرکوب هزاره‌ها به انجام رسانیده اند، از او جایزه بخواهند، سران سپاه ایلجاری که به کمک لشکرهای خان‌های بهسود، دایکنگی، دایکندی و جاغوری، هستی هزاره‌های جنوب را بریاد داده بودند، فتح هزارستان را لایق شان و خدمت پادشاهی نمی‌دانستند! به این ترتیب، علاوه بر ستم‌هایی که از ناحیه‌ی سپاهیان پیروز علیه مردم می‌رفت، اختلاف درونی هزاره‌ها پس از شکست بیش‌تر شده بود. نیروهای اشغال‌گر، با استفاده از این فرصت، آن‌ها را به شکایت علیه هم‌دیگر وادار می‌کردند و از این طریق، ده‌ها هزار نفر دست‌گیر و هم‌راه با افراد سرشناس مانند زوارها، کربلایی‌ها، سادات، میرها، میرزاده‌ها، ملاها و خلاصه همه کسانی که سر شان به تن شان می‌ارزید و از سوی عبدالرحمان فرمان مرگ شان داده شده بود، به کابل فرستاده شدند و بسیاری از آن‌ها، در مسیر راه‌ها و زندان‌ها از بین رفتند و زنده‌مانده‌های شان، در بازارهای برده‌فروشی فروخته شدند! عبدالرحمان برای این که مردم را بیش‌تر تحقیر کند، تجاوز به ناموس هزاره‌ها و به کنیزی گرفتن آن‌ها را مجاز دانسته و ازدواج با آن‌ها را برای سپاهیان خود ممنوع اعلام کرده بود. از این رو، فساد اخلاقی نظامیان به اوج رسیده و به زنان، دختران و

حتا پسران تسلیم‌شدگان، تعرض و تجاوز می‌کردند. مردم از بیم سربازان فاسد و ظالم، به کوه‌ها پناهنده می‌شدند؛ چنان که در یک مورد، ۴۸ دختر از مردم ارزگان -که سردسته‌ی آن‌ها شیرین نام داشت- از بیم تجاوز مهاجمان، به کوه‌ها پناه بسته بودند؛ اما زمانی که توسط سربازان محاصره شدند، خود شان را مانند پرندگان سبک‌بال از بالای کوه به پایین دره پرتاب کردند.

این گونه، برخورد‌های سبعانه‌ای از این دست، حتا احساس‌ها و غرور هزاره‌های متحد عبدالرحمان را به غلیان آورد و آن‌ها با دست خالی علیه سپاه تابه‌دندان مسلح مهاجم، قیام کردند؛ اما با وجود رشادت و دلاوری‌ای که از خود به نمایش گذاشتند، به زودی شکست خوردند و جنگ، در تابستان ۱۲۷۲ به نفع مهاجمان پایان یافت و بازماندگان این بار در دام بلای مهاجران هندی، مالیات‌های سنگین حکومت و ظلم و ستم کوچی‌های مهاجم، گرفتار آمدند.

### فصل پنجم

با توجه به این که دشمن جنگ را به خانه‌های هزاره‌ها کشیده بود، تلفات انسانی آن‌ها نسبت به دشمن خیلی زیاد بود و هزاره‌ها، پس از شکست، قتل عام و تحمل ستم‌های بی‌شمار چنان روحیه‌ی خود را باخته بودند که قدرت هیچ گونه تصمیم‌گیری و انتخاب در آن‌ها دیده نمی‌شد و مانند افسون‌شده‌ها، هر آن چه را که مهاجمان از آن‌ها می‌خواستند، برآورده می‌کردند. از این رو، مطابق طرح فاشیستی عبدالرحمان، باید زمین‌های هزاره‌ها برای مهاجران هندی توزیع می‌شد و خود آن‌ها، به بردگی لشکر مهاجم درمی‌آمدند یا در بازارهای برده‌فروشی افغانستان معامله می‌شدند؛ یا روی زمین خود شان به عنوان دهقان مهاجران تازو وارد هندی، کار می‌کردند (بدون این که اختیار داری، زن و فرزند خود را داشته



پدیده‌ای سیاسی-قومی است؛ زیرا کوچی‌های دوتابعیته که تذکره‌ی نخست آن‌ها پاکستانی و تذکره‌ی دوم آن‌ها، افغانستانی است، ثروت‌مندترین گروه اجتماعی افغانستان استند. با توجه به این نکته که کوچی‌ها هیچ گاه به حکومت‌ها مالیات نپرداخته‌اند/نمی‌پردازند، نه تنها نقشی در تأمین منافع اقتصادی و ملی افغانستان ندارند، بل که همیشه سربرای مردم و حکومت‌ها بوده‌اند/استند. هر چند طراح نسل‌کشی هزاره‌ها و معضل کوچی‌گری، عبدالرحمان جابر بود؛ اما این طرح ضدبشری در دوره‌های حکومت آل یحیا، از طریق وضع مالیات سنگین و کمرشکن و حمایت بی‌دریغ از کوچی‌ها، با شدت بیش‌تر علیه هزاره‌ها تطبیق شد و در دوره‌ی طالبان، به اوج خود رسید.

نویسنده، منشأ فساد اداری گسترده‌ی دوران حکومت حامد کرزی را به سیستم اقتصادی و سیاسی غارت‌گرانه‌ی عبدالرحمان و حکومت‌های پس از آن، حواله می‌دهد؛ زیرا ساختار قدرت در افغانستان، بر پایه‌ی فساد اداری طرح شده و حکومت‌های قومی در طول تاریخ، همان گونه که قبیله‌ی خود شان را از پرداخت مالیات معاف کرده و دست آن‌ها را در ظلم، اجحاف، زورگیری و غارت‌داری سایر قوم‌ها و قبیله‌ها باز می‌گذاشتند، مصارف حکومتی را نیز از دست‌رنج و خون دل رعیت‌های غیرقومی خود حاصل می‌کردند.

### فصل ششم

در فصل ششم «هزاره‌ها از قتل عام تا احیای هویت»، نویسنده به چه‌گونه‌ی بازگشت دوباره‌ی هزاره‌ها به صحنه‌ی رقابت‌های اجتماعی و قومی افغانستان پرداخته و تحلیل خود را بر دلیل‌های زیر استوار کرده است؛ ۱: به‌هم‌خوردن معادله‌ی قدرت قومی؛ عبدالرحمان، از یک سو تسلط پشتون‌ها را بر سایر اقوام ساکن در افغانستان مسجل کرد بود و در سوی دیگر، بیم آن می‌رفت که افرادی از میان قبیله‌های پشتون، حکومت عبدالرحمان و

خلاف او را با مخاطره مواجه کنند؛ ۲: تولید روغن زرد و تأمین مصارف اردو؛ مهاجران کوچی هندی استقرار یافته بر سرزمین اجدادی هزاره‌ها، نه به زمین‌داری اهمیت می‌دادند، نه به حکومت مالیه می‌پرداختند و نه رعایای مطیع و سربره‌راه بودند؛ بل که روزگار شان، به خلق تنش میان خود و غارت مدام هزاره‌ها و سایر اقوام افغانستان، می‌گذشت. به همین جهت، حکومت قومی زیر فشار این همه سرباز از لحاظ اقتصادی و تأمین مایحتاج اردو، در مضیقه قرار گرفته بود؛ ۳: افزایش شمار هزاره‌های آواره در ارتش بریتانیا؛ شایعه‌های فراوانی از قدرت‌گیری هزاره‌ها در ارتش انگلیس بر زبان‌ها می‌گشت. با وجودی که این شایعه‌ها، ساخته و پرداخته‌ی کسانی بود که بیش‌تر از عبدالرحمان، آرزوی ناپودی کامل هزاره‌ها را داشتند؛ اما این مسئله، مایه‌ی نگرانی دایمی عبدالرحمان را فراهم کرده بود.

عوامل یادشده در بالا، سبب شد تا عبدالرحمان با تکیه بر دیدگاه مادی‌گرایانه‌اش، شماری از جنرال‌هایی را که پس از سرکوب و چپاول هزاره‌ها ثروت‌مند شده و دیگر برای او، مصرف نظامی نداشتند، به جرم بدرفتاری با هزاره‌ها محاکمه کرد و در چراگاه‌ها میان کوچی‌ها و هزاره‌ها حدودی معین کرد، به قصد دل‌جویی از هزاره‌ها، شماری از دختران آزاد و اسیر میرهای مشهور را برای خود و پسرانش به همسری پذیرفت. تا این که در دوره‌ی امیر حبیب‌الله‌خان، به تعدادی از هزاره‌ها اجازه‌ی عودت به افغانستان داده شد که به موجب آن، نزدیک به پنج هزار خانواده از ایران برگشتند و شماری از آن‌ها در مناطق شمالی و اطراف هرات، جابه‌جا شدند و تعدادی هم، در مناطق جنوبی جا داده شدند؛ اما به مرور زمان، در برابر ستم‌های مهاجران و کوچی‌های خودسر هندی، تحلیل رفته و ناپود شدند؛ اما هزاره‌های شمال در اثر هم‌کاری با حکومت، وضعیت بهتری داشتند.

تا این که فرمان لغو بردگی در دوران دولت مستعجل امیر امان‌الله‌خان، اعلام شد و هزاره‌ها به حمایت از دولت امانی برخاستند؛ اما بعدها، هزاره‌ها به دلیل حمایت از حکومت امیر امان‌الله‌خان و اعدام نادرشاه توسط عبدالخالق، مورد غضب حاکمان آل یحیا به ویژه نادرخان و هاشم‌خان، واقع شدند و تا زمان قیام ابراهیم‌خان، گاو‌سوار و آغاز دهه‌ی دمکراسی از شر مظالم و مالیات‌های سنگین و ستم‌های بی‌شمار کوچی‌ها، بسیاری از آن‌ها یا از گرسنگی نابود شدند و یا این که زادگاه شان را ترک و زمین‌های شان را به کوچی‌ها و میرهای طرفدار حکومت -در برابر باقی‌مانده‌ی قیمت پارچه‌های جیم و مالیات‌های گوناگون دولتی واگذار کردند.

هزاره‌هایی که از شر کوچی‌ها و فشار مالیات، به شهرهای افغانستان گریخته بودند، برای ادامه‌ی بقا، هویت

# بازخوانی تحلیلی احیای هویت

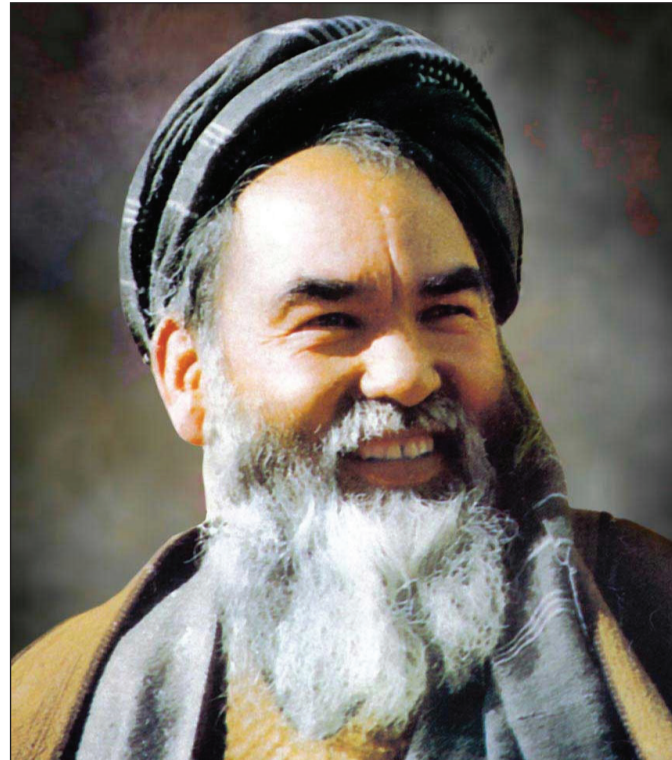
## روی‌کرد راه‌بردی به نسل‌کشی هزاره‌ها

بی‌باکانه تحلیل کرد.

**۲: عبدالخالق هزاره؛** به باور مؤلف، عبدالخالق در اوج اختناق و استبداد، محمد نادرشاه را کشت. این اقدام، از آن جهت مهم بود که پس از نسل‌کشی ۶۲درصدی هزاره‌ها، عبدالرحمان، به اخلاف خود اطمینان داده بود که «من مردی در افغانستان باقی نگذاشته‌ام تا حکومت شما را تهدید کند»؛ اما عبدالخالق با اعدام انقلابی، حاکم مغرور عصر خود (پس از تشکیل حکومت حبیب‌الله کلکانی) این محاسبه و پیش‌بینی را شجاعانه به سرخه گرفت و برای حکومت ستم‌گر و مردم ستم‌دیده‌ی افغانستان، نشان داد که هزاره‌ها پس از تجربه‌ی آن همه ستم‌های هول‌ناک و رفتارهای ضدبشری قشون تهاپی، هنوز زنده اند و می‌توانند برای ستم‌گران خطر آفرینی کنند.

با این وصف، نویسنده به دلیل، دست‌رسی‌نداشتن به اسناد دست اول، ناپودی عمدی اسناد مربوط به عبدالخالق توسط حکومت وقت و نبود اسناد در آرشیف‌های شخصی،

گزارش روشن و دقیق، از زندگی و انگیزه‌های اصلی عبدالخالق برای اعدام محمد نادرشاه ارائه نمی‌کند. نویسنده در این بخش، به یادنامه‌ی شهید



خود را کتمان می‌کردند تا این که در نسل‌های بعدی در درون سایر هویت‌های قومی افغانستان کاملاً تحلیل رفته و ارتباط خویشاوندی، فرهنگی و مذهبی آن‌ها با سایر هزاره‌ها به کلی قطع شد.

با نگاهی به حضور اجتماعی و سیاسی هزاره‌ها، می‌توان دریافت که از مرگ عبدالرحمان تا پایان حکومت داودخان، تغییر چندانی در میزان برخورداری اقتصادی، سهم‌گیری‌های اجتماعی و سیاسی هزاره‌ها رونما نشد؛ به طور نمونه: در لویه‌جرگه‌ی ۱۳۰۳ خورشیدی از مجموع ۱۰۵۰ نفر شرکت‌کننده، بین ۵۳-۶۰ نفر (۸ درصد) هزاره بودند. از مجموع ۱۱۱ کرسی در دور اول مجلس شورای ملی ۱۳۰۹، از کل هزارستان هفت نماینده (۳٫۶ درصد) حضور داشتند. در آخرین دوره‌ی مجلس شورای ملی سیزدهم، تنها ۲۰ نفر نماینده (۲٫۹ درصد) از هزارستان بودند؛ حتا در لویه‌جرگه‌ی سال ۱۳۸۱، از مجموع هزار و ۱۶۵ نماینده، بین ۲۱۵-۲۲۰ نماینده، هزاره (۳٫۱۳ درصد) بودند. خلاصه این که؛ نخستین مکتب دولتی در سال ۱۳۲۵ در ولسوالی پنجاب بامیان تأسیس شد و همین مکتب در ۱۳۴۹ به لیسه ارتقا یافت که مجموع شاگردان آن، ۴۶۰ نفر بود. به دلیل تبعیض و تعصب شدیدی که از سوی حکومت‌های پس از عبدالرحمان در بخش‌های اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و اجتماعی بر هزاره‌ها اعمال می‌شد، تعداد مشاهیر هزاره تا دوران داودخان به کم‌تر از چهل نفر می‌رسید.

### فصل هشتم

در این بخش کتابف به معرفی شخصیت، نقش و کارکردهای رهایی‌بخش پنج نفر از احیای هویت سیاسی و اجتماعی هزاره‌ها پس از نسل‌کشی ۶۲درصدی توسط عبدالرحمان، اختصاص یافته است.

۱: از دیدگاه نویسنده، فیض محمد کاتب هزاره، نخستین احیاگر هویت هزاره‌ها است که هوش‌مندانه و متعهدانه، در انعکاس ستم‌گری‌های بی‌سابقه‌ی امیر عبدالرحمان علیه هزاره‌ها قلم می‌زند و صبورانه و دوراندیشانه، نخستین گام‌ها را در راستای احیای هویت سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و مذهبی هزاره‌ها بر می‌دارد؛ زیرا کاتب با استفاده از اسناد دربار و نوشتن تاریخ معاصر افغانستان، رنج کشتار، بردگی و آوارگی ستم‌دیدگان سرزمینش را با دقت و وسواس عجیب و شرح همه‌جانبه‌ی جزئیات، به تصویر کشید و جنایات‌های ضدبشری عبدالرحمان و عمال او را نیز، مو به مو برای نسل‌های آینده و وجدان‌های منصف، افشا کرد. کاتب در لویه‌جرگه‌ی پغمان، به نمایندگی از مردم هزاره و شیعیان افغانستان، از امیر درخواست کرد که مذهب جعفری را در قانون اساسی بگنجانند. او، در تألیف و تدوین کتاب‌های درسی مکاتب جدید و نظام‌نامه‌های دولتی، سهم عمده و اساسی داشت. با توجه به اینکه با تکیه بر وسعت معلومات خویش در مورد فقه‌ی حنفی و جعفری، تعدادی از کتاب‌های مربوط به احکام شرعی را با هم‌کاری علمای برجسته‌ی اهل سنت به نگارش درآورد. با وجود این همه کار فرهنگی طاقت‌سوز تا آخرین فرصت‌های زندگی، به نقد حکومت امیر امان‌الله خان پرداخته و ماهیت ارتجاع سکوی و پیامدهای آن را صریح و

شیوه‌های تهدید و تطمیع، تلاش‌های زیادی را سامان داد تا ابراهیم‌خان و سپاه خودجوش قیام را متوقف کند؛ اما این تلاش‌ها نتیجه‌ای داد تا این که با استفاده از شیوه‌ی سنتی ریش‌سفیدی و میانجی‌گری ابراهیم‌خان را به کمک و هم‌کاری بزرگان مردم هزاره به پای میز مذاکره کشانید. ابراهیم‌خان در جریان مذاکره، اطاعت از حکومت و دست‌کشیدن از ادامه‌ی جنگ را به پذیرش مطالبات ذیل از سوی نمایندگان حکومت، مشروط کرد: ۱: حواله‌ی روغن شرکت (کته‌پاوی) لغو شود؛ ۲: ظلم و ستمی که مأموران حکومتی و کوچی‌ها بر مردم هزاره روا می‌دارند، باید مورد پی‌گرد قضایی و بازخواست عادلانه قرار گیرد؛ ۳: همه نیروهایی که در جریان قیام هم‌راهی‌ام کرده اند، مورد عفو قرار گیرند.

هیئت حکومت، مطالبات ابراهیم‌خان را موقتاً قبول کرده و او را متقاعد کردند که همراه آن‌ها به کابل بیاید. هرچند پرونده‌ی قیام ابراهیم‌خان با پذیرش این پیشنهاد و عزیمت به کابل بسته شد؛ زیرا او با استقرار در پایتخت، خطری برای حکومت حساب نمی‌شد. واقعیت اما این است که اگر این قیام متهورانه اتفاق نمی‌افتاد، هزاره‌ها در برابر آن همه ظلم و بیداد، تاب نیاورده و به مرور زمان نابود می‌شدند و همه زمین‌های کم‌حاصل و چراگاه‌ها و مرغزارهای سبز شان، به تصرف کوچی‌ها در می‌آمد؛ زیرا بعد از این قیام و اقدام متهورانه، حکومت این واقعیت را درک کرد که چاره‌ای جز توسل به مدارا و کاستن از شدت عمل ندارد. از این رو، حواله‌ی روغن شرکت، متوقف شد و برخورد مأموران حکومتی تا حدودی با مردم بهتر شد؛ تا آن جا که برخی آگاهان تاریخ، برکناری هاشم‌خان از نخست‌وزیری را نیز با قیام گاوسوار مرتبط می‌دانند.



عکس از جعفر رحیمی

**۴: سیداسماعیل بلخی؛** کنش‌های اصلاح‌گرا و انقلابی بلخی بعد از ختم قیام گاوسوار، از آن جهت برای هزاره‌ها اهمیت حیاتی داشت که بلخی برخلاف گاوسوار، با روحیات شهری بزرگ شده و در حوزه‌ی دینی درس خوانده بود و از طریق ارتباط با جنبش‌های روشن‌فکری و مبارزان اسلامی که مخالف حکومت‌های محمدرضا شاه پهلوی و ظاهرشاه بودند، قدرت و تاثیرگذاری تبلیغاتی از طریق منابر، رسانه‌ها و مطبوعات (بر ذهنیت عموم مردم) را به خوبی می‌دانست و پس از بازگشت به افغانستان و ملاقات با افرادی مثل ابراهیم‌خان گاوسوار و سایر مبارزان ضداختناق و استبداد، به این واقعیت تلخ پی برده بود که مبارزه علیه حکومت‌های استبدادی مبتنی بر عصبیت قبیله‌ای اگر ملی و فراگیر نباشد، هرگز نتیجه‌بخش نیست.

به همین دلیل، از طریق مسافرت‌هایی به کندهار، بلخ و هرات، ملاقات با عالمان هزاره و شیعه، سخنرانی‌های گرم و پرشور در میان مردم ضمن جذب هواداران زیاد، با مشکلات

عدیده‌ی مردم از نزدیک آشنایی حاصل کرد. بعد از آن، در سال ۱۳۲۲ به کمک هم‌فکرانش -که از میان اقوام مختلف افغانستان بودند- حزب ارشاد را تأسیس کرد و چند سال بعد (۱۳۲۹) قبل از این که طرح براندازی حکومت را از طریق ترور ظاهرشاه توسط ابراهیم‌خان گاوسوار عملی سازد، جزئیات طرح بلخی به دلیل این که از نقش عنصر قومیت در شکل‌گیری قدرت چنان که باید آگاهی نداشت یا غفلت کرد، توسط یکی از اعضای حزب ارشاد به نام گل‌جان وردک افشا شد؛ اما چنان‌که انتظار می‌رفت، سرانجام بلخی و یارانش بدون محاکمه مدت چهارده سال از عمر شان را در زندان دهمزنگ گذراندند.

با این وصف، بلخی با وجود تلاش‌هایی که انجام داد، چنان که باید، نتوانست تبعیض و نابرابری اجتماعی علیه هزاره‌ها را کاهش دهد؛ اما از آن جا که با تکیه بر نگرش ملی‌محور و اشتراک‌نمایندگان همه اقوام در صد عملی کردن برنامه‌های سیاسی خود بود، طرح براندازی او، پایه‌های حکومت جور را به شدت لرزانید و جایگاه واقعی هزاره‌ها و شیعیان را در سطح ملی تا حدودی روشن کرد و بر اهمیت و تاثیرگذاری آن صحنه گذاشت.

**۵: عبدالعلی مزاری؛** به باور مؤلف، مزاری اگر پا به صحنه‌ی مبارزه نمی‌گذاشت، تلاش‌های فرهنگی کاتب، جان‌فشانی و عصبان خالق، مبارزات ابراهیم‌خان گاوسوار و اقدام و افکار انقلابی سیداسماعیل بلخی، هرگز به بار و باور نمی‌نشست؛ زیرا، مزاری ضمن این که از لحاظ روش و منش شخصیتی، سنتزی از همه ویژگی‌های چهار احیاگر قبل‌الذکر (خرمندی، صبوری و فرهنگ‌دوستی کاتب، شهامت عبدالخالق، سرسختی گاوسوار و بلندپروازی و ملی‌اندیشی بلخی) بود، علاوه بر آن، از همه توان فکری، مالی و حیاتی خود مایه گذاشت تا در قالب ادبیات و کنش انسانی و ملی‌گرایانه‌ی مبتنی بر عدالت اجتماعی، از حقوق مردم دفاع کند؛ اما تفاوت عمده‌ی مزاری با احیایران یادشده این بود، که او مبارزه‌های خود را هم‌زمان از هفت جبهه‌ی آتی آغاز کرد:

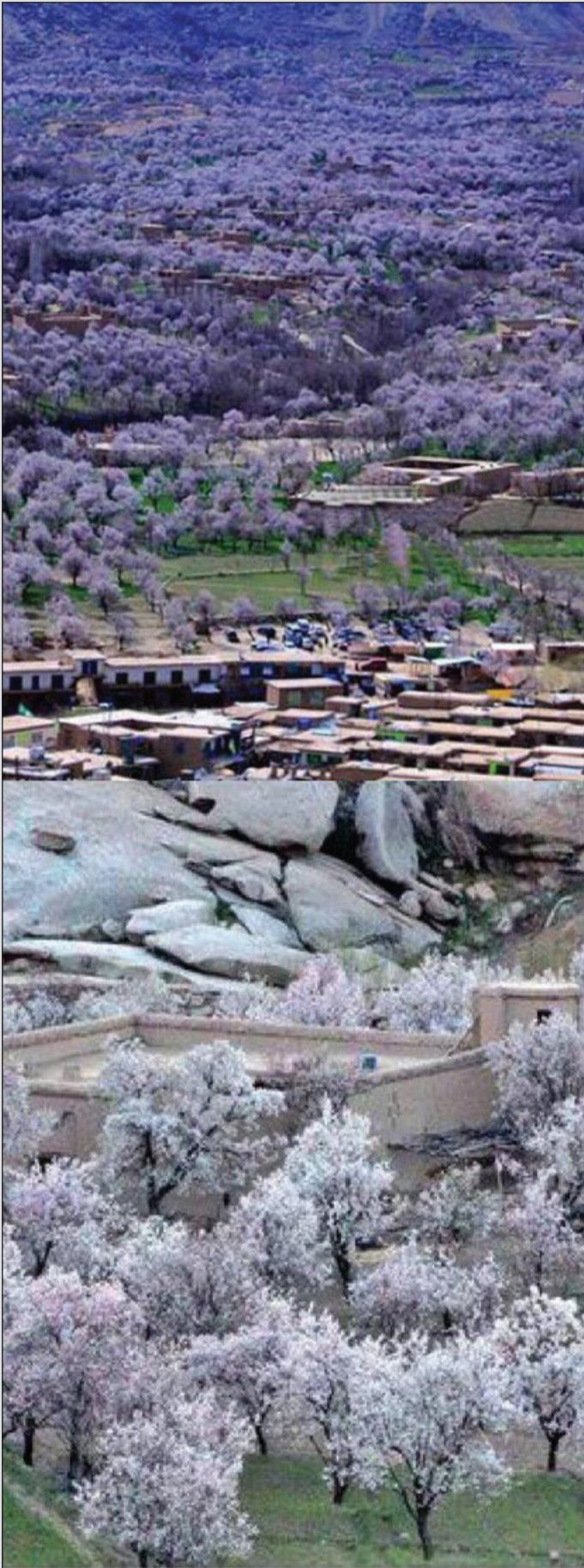
الف: ترویج آگاهی عمومی از طریق فعالیت‌های فرهنگی؛

ب: هم‌بستگی سراسری شیعیان و هزاره‌ها در قالب سامان‌بخشی جریان‌ی به نام حزب وحدت اسلامی؛  
ج: احیای مرجعیت مذهبی شیعیان افغانستان؛  
د: اتکا به اصل‌های انسانی برادری و برابری؛  
ه: ترجیح منافع علیای جمعی بر منافع شخصی؛  
و: دفاع از اقوام محروم با تکیه بر اصل وحدت ملی؛  
ز: تکیه بر مشارکت هزاره‌ها در ساختار قدرت از طریق سهم‌گیری تعیین‌کننده در تصمیم‌گیری‌های ملی.

با توجه به روش‌های یادشده، مزاری مطالبات خود را با صراحت لهجه و صداقت رفتاری با انحصارگران و تبعیض‌پیشگان در میان نهاد و تا آخرین لحظه‌ی زندگی خود، از این مطالبات خانگی مردم، نه تنها عقب‌نشینی نکرد، بل که تا پای جان استوار و مقاوم ایستاد. در فرجام کار، همین تلاش‌های ماندگار و بی‌سابقه‌ی مزاری در همه عرصه‌ها به ویژه مقاومت غرب کابل، باعث ارتقای خودباوری و اعتمادبه‌نفس نسل نوین هزاره در مواجهه با واقعیت‌های سیاسی و اجتماعی شد. چنان که برای نخستین بار، در آغاز شکل‌گیری نظام دموکراتیک یک سیاست‌مدار هزاره کاندیدای احزاب پست ریاست‌جمهوری افغانستان شد و مذهب اهل تشیع، در قانون اساسی به رسمیت شناخته شد و هزاره‌ها در عرصه‌های مختلف سیاسی، اجتماعی، ورزشی، فرهنگی و غیره، خوش درخشیدند و برای این سرزمین افتخارات فراوانی کسب کردند. بخش عمده‌ای از تغییرهای یادشده را نمی‌توان بدون ارتباط با مبارزات صادقانه‌ی مزاری در راستای انسانی‌سازی سیاست، به درستی تحلیل و ارزیابی کرد.







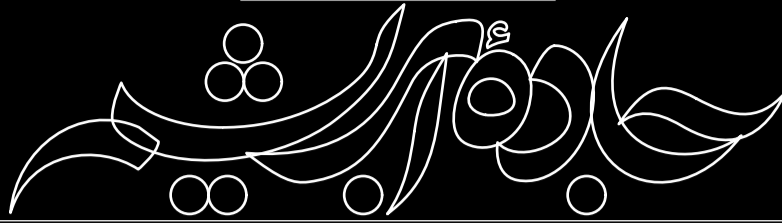
# توربینکی

## طالبان مانع برگزاری جشن «گل بادام» شدند

صنایع دستی محلی زنان، هنر محلی، بازی‌های بومی و محلی نیز، به نمایش گذاشته می‌شد. از سوی دیگر، در روز جشن‌واره‌ی گل بادام، کشاورزان، مشکلات و دست‌آوردهای شان در بخش گردآوری فرآورده‌های باغی، به ویژه بادام دایکندی که از شهرت خوب در بازارها و کیفیت بالایی برخوردار است را، با مسئولان در میان می‌گذاشتند. هم‌چنان باغ‌داران و کشاورزان در این جشن‌واره، سال پیش روی شان را به عنوان سالی پربار برای فرآورده‌های باغی به ویژه بادام، به فال نیک می‌گرفتند. جشن‌واره‌ی هنری و فرهنگی گل بادام، از بزرگ‌ترین جشن‌های مردمی باشندگان دایکندی به شمار می‌رفت.

بزرگ‌داشت از نوروز و جشن‌واره‌ی گل بادام را «ناروا» و «رسم‌ورواج بیگانه و غیراسلامی» اعلام کرده بود. پیشینه‌ی تاریخی جشن‌واره‌ی گل بادام پیشینه‌ی برگزاری جشن گل بادام، به سال ۱۳۹۰ برمی‌گردد. از آن زمان تا سقوط افغانستان به دست گروه طالبان، اداره‌ی محلی دایکندی و در رأس آن ریاست اطلاعات و فرهنگ این ولایت، با هم‌کاری کشاورزان، از فصل گل بادام بزرگ‌داشت می‌کردند. جشن‌واره فرهنگی گل بادام، در سال ۱۳۹۶ به گونه‌ی رسمی در وزارت اطلاعات و فرهنگ حکومت پیشین ثبت شد. در جشن‌واره‌ی گل بادام، هنرمندان و شاعران محلی در کنار کشاورزان و دیگر شهروندان، به خوشی و سرور می‌پرداختند. در این جشن‌واره،

جاده‌ی ابریشم: در سال‌های گذشته، همه‌ساله به مناسبت سال نو خورشیدی، جشن‌واره‌ی فرهنگی و هنری گل بادام، در روستای «تالیج» منطقه‌ی برگر ولسوالی میرامور و شهر نیلی، مرکز ولایت دایکندی برگزار می‌شد. منابع مردمی در ولسوالی میرامور دایکندی، گفته‌اند که در سال روان، محتسبان ریاست امر به معروف و نهی از منکر طالبان در این ولایت، مانع برگزاری «جشن گل بادام» در میرامور شده‌اند. باشندگان ولسوالی میرامور دایکندی، گفته‌اند که قرار بود در سال روان، نه رأس گاو را ذبح و طی جشن بزرگی، از نوروز و جشن‌واره‌ی گل بادام بزرگ‌داشت کنند؛ اما گروه طالبان مانع آن شده‌اند. ریاست امر به معروف و نهی از منکر طالبان در دایکندی،



عکس از افسان مهروی

## جنایت خاموش...

بریده‌ای از متن:

در همان روزها، منابع محلی گزارش داده بودند که فرمانده نظامی و والی نام‌نهاد طالبان برای دایکندی، از این که هنگام ورود به دایکندی هیچ دلیل موجهی برای قتل عام مردم نداشتند، بسیار عصبانی بودند. بر اساس گزارش منابع مردمی، آن‌ها آشکارا به مردم گفته بودند: «ما انتظار داشتیم که مردم دایکندی در مقابل ما مقاومت می‌کنند؛ اما شما بدون درگیری تسلیم شدید. اگر جنگ می‌کردید، شما را قتل عام می‌کردیم؛ اما متأسفانه چنین نشد. حالا نمی‌دانیم، چه بهانه‌ای برای کشتار شما پیدا کنیم!»

آن‌ها، هم‌چنان گفته بودند که سال‌ها برای قتل عام هزاره‌ها انتظار کشیده‌اند و در دایکندی نیز برای جنگ با هزاره‌ها آمده‌اند: «ما برای جنگ با هزاره‌ها این‌جا آمدیم. جایی که جنگ نباشد، برای ما خوش نمی‌گذرد، حالا ببینیم که چه زمانی به آرزوی خود می‌رسیم»، واقعیتی که شمیم و طبیعت پشتون‌ها را طبق پژوهش ... تداعی می‌کند: پشتون‌ها با چنگال‌ها و دندان‌های خونین به دنیا می‌آیند.

۲۴ اسد ۱۴۰۰، عفو عمومی اعلام کردند. در اعلامیه‌ی عفو عمومی، آمده بود: «تمام کارمندان دولت سابق، می‌توانند بر سر کار خود برگردند». در پی اعلام عفو عمومی طالبان، عده‌ای از سربازان و کارمندان پایین‌رتبه‌ی حکومت پیشین که تا لحظه‌ی ورود طالبان، برای پیش‌گیری از شرارت و خودسری و افتادن مهمات نظامی و اداری به دست افراد شرور، محل کار خود را ترک نکرده بودند، به محل کار خود برگردند. طالبان اما به زغم پای‌بندی به مفاد عفو عمومی، سربازان دولت پیشین را در دادگاه‌های صحرایی، در فقدان قانون و روند حقوقی-قانونی، به بهانه‌ی گم‌شدن سلاح‌ها و تجهیزات نظامی، به شدت زیر فشار و شکنجه قرار دادند. آن‌ها حتی یکی از طالبان هزاره‌تبار را با همه نیروهای زیر امرش، دست‌گیر و برای چند ماه زندانی کردند، تا به او بفهمانند که طالبان اصلی فقط می‌توانند پشتون‌تبار باشند.

باشندگان دایکندی، به‌زودی دریافتند که عفو عمومی، در حقیقت شعار فریبده‌ای برای به‌دام‌انداختن نیروهای نظامی رژیم پیشین است.

### در حسرت یک قتل عام!

بسیاری از ولایات بدون هیچ‌گونه دفاع و جنگی، از نیروهای دفاعی تخلیه و به دست رژیم تروریستی طالبان افتاده بود. لذا بامیان، دایکندی و یکی دو ولایت دیگر، اصیل‌ترین و آخرین جغرافیاهای جمهوری بودند که تقدیری جز سقوط و تسلیم نداشتند. پس از سقوط بامیان به دست طالبان در تابستان ۱۴۰۰، باشندگان ولایت دایکندی، نیروهای امنیتی این ولایت را وادار کردند تا برای پیش‌گیری از قتل عام، تجاوز و ویران‌گری به‌خصوص کشتار غیرنظامیان، از جنگ در برابر این گروه خودداری کنند. سرانجام، نیروهای امنیتی-دفاعی با به‌جا گذاشتن همه‌ی ابزارها و تجهیزات نظامی، در ۲۵ اسد ۱۴۰۰، شهر نیلی مرکز دایکندی را ترک کردند و به دنبال آن، جنگ‌جویان گروه طالبان، بدون درگیری وارد شهر شده و کنترل همه پادگان‌ها و مراکز نظامی و اداری را به دست گرفتند.

گروه تروریستی طالبان در اولین اقدام پس از سلطه بر افغانستان، در